

حیات صحابہ

مؤلف

علامہ شیخ محمد یوسف کاندھلوی

مترجم

مجیب الرحمن (رحیمی)

جلد اول

کاندھلوی، محمد یوسف
 حیات صحابہ / محمد یوسف کاندھلوی؛ مترجم مجیب
 الرحمن رحیمی، ثبوت جام، احمد جام، ۱۳۸۱ھ

۵۶
 ISBN: 964-7701-36-5 (دوره)
 ISBN: 964-7701-30-6 (۱. ج)
 ISBN: 964-7701-31-4 (۲. ج)
 ISBN: 964-7701-32-2 (۳. ج)
 ISBN: 964-7701-33-0 (۴. ج)
 ISBN: 964-7701-34-9 (۵. ج)
 ISBN: 964-7701-35-7 (۶. ج)

فہرست نویسی براساس اطاعت فیفا.
 ۱. صحابہ... سرگزشتنامہ، الف، رحیمی، مجیب الرحمن،
 مترجم، ب. عنوان.

۶۹۷/۹۴۲ BP ۲۸/۶/۹۶۹
 ۱۳۸۱

کتب خانہ ملی ایران ۸۱.۱۶۱۳۱



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

حیات صحابہ (جلد اول)

مؤلف: علامہ شیخ محمد یوسف کاندھلوی
 مترجم: مجیب الرحمن (رحیمی)
 ناشر: شیخ الاسلام احمد جام
 ثبوت چاپ: اول ۱۳۸۵
 شمارگان: ۵۰۰۰ جلد
 چاپخانہ: دقت ۳۴۱۹۵۶۰
 شابک: ۹۶۴-۷۷۰۱-۳۰-۶
 شابک دورہ: ۹۶۴-۷۷۰۱-۳۶-۵
 قیمت دورہ ۶ جلدی: ۲۵۰۰۰ تومان

کلیہ حقوق محفوظ می باشد.

تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۲۳۸-۲۲۲۴۴۷۱

اهدا

ترجمه فارسی این کتاب پر ارج و گرانیها را:

به ملت مسلمان و مجاهد افغانستان، که با جهاد اسلامی و رهایی بخش خود، افسانه شکست ناپذیری روس و ایادی مزدور آن را به مدد پروردگار درهم شکست، و با از هم گسستن بلوک کمونیسم و رژیم‌های دیکتاتوری، بسا ملت‌های دریند و اسارت را از قید رهانید، و با تغییر دادن بسا ملاک‌ها و معیارهای نادرست، در تعیین مقدرات ملت‌ها، پدیده پیروزی مشت بر شمشیر را به اثبات رسانید، و با تغییر دادن جغرافیای جهان، موجی از آزادی خواهی و جنبش‌های اسلامی را در جهان به راه انداخت.

و به همه جانبازان مخلص، و پیکارگرانی که شب و روز خود را، با تلاش و مجاهدت‌های پیگیر و خستگی ناپذیر برای برپایی دین خدا، و اقامه حکومت عدل الهی در روی زمین، به ویژه در کشور به خون غنوده افغانستان سپری کردند. و به هر برادر و خواهر مسلمانی که در هر گوشه جهان زندگی به سر می‌برد، و به این زبان سخن می‌گوید، اهدا و تقدیم می‌کنیم.

به امید این که، این عمل ناچیز و اندک، شمع هدایتی فرا راه زندگی آنها بوده، و رهگشایی به سوی معرفت و شناخت دین مقدس اسلام باشد.

مرکز ترجمه التراث الاسلامی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	تقریظ شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان
۷	تقریظ شیخ الحدیث مولوی محمد نعیم
۹	مقدمه مترجم
۱۹	تقریظ به قلم علامه سید ابوالحسن علی الحسنی الندوی
۲۵	خلاصه‌ای از شرح حال زندگی نامه
۲۵	مؤلف علامه محمد یوسف کاندھلوی (رحمه الله)
۲۶	تولد مؤلف
۲۶	پرورش و رشد مؤلف
۲۷	درس و تحصیل
۲۷	مؤلف و فعالیت‌های علمی
۲۷	بیعت و خلافت
۲۸	کار دعوت و تبلیغ
۲۸	سفرهای دعوت
۲۹	دعوت و تبلیغ در حجاز و سایر کشورهای اسلامی
۳۰	مؤلف و به جای آوردن فریضه حج
۳۱	وفات
۳۲	اخلاق و رفتار وی
۳۳	ویژگی‌ها و امتیازات
۳۴	اندیشه‌ها و افکار مؤلف
۳۴	تألیفات وی
۳۵	خانواده و فرزندان مؤلف
۳۷	۱- آیات قرآنی درباره اطاعت از خداوند (جل جلاله) و پیامبر (ﷺ)
۳۷	۲- احادیث درباره اطاعت و پیروی از پیامبر (ﷺ) و خلفای راشدین (رضی الله عنهم)
۳۷	۳- آیات قرآنی درباره پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم)
۳۷	۴- قول خداوند تبارک و تعالی درباره اصحاب پیامبر (ﷺ)
۳۷	۵- ذکر پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم) در کتاب‌های قبل از قرآن
۳۷	۶- احادیث در وصف پیامبر (ﷺ)
۳۷	۷- روایت‌های وارد در وصف اصحاب (رضی الله عنهم)
۸۹	دعوت به سوی خدا (جل جلاله) و پیامبرش (ﷺ)
۹۲	پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن قومش هنگام وفات ابوطالب
۹۳	پیامبر (ﷺ) و عرضه نمودن کلمه طیبه برای عمویش در هنگام وفات وی
۹۶	امتناع پیامبر (ﷺ) از ترک دعوت به سوی خدا (جل جلاله)
۱۰۱	اصرار پیامبر (ﷺ) بر تلاش در راه دعوت به سوی خدا (جل جلاله)

- پیامبر (ﷺ) و مأمور ساختن حضرت علی (ﷺ) در غزوة خیبر برای دعوت به اسلام..... ۱۰۳
- صبر پیامبر (ﷺ) در دعوت نمودن حکم بن کیسان به اسلام..... ۱۰۴
- حکایت اسلام آوردن وحشی بن حرب..... ۱۰۵
- گریه نمودن فاطمه (رضی الله عنها) بر تغییر رنگ..... ۱۰۷
- پیامبر (ﷺ) در راه جهاد به خاطر اسلام..... ۱۰۷
- حدیث تمیم داری درباره انتشار دعوت اسلام..... ۱۰۸
- حرص حضرت عمر (ﷺ) بر دعوت و برگشتن مرتدین به دین اسلام..... ۱۰۸
- گریه نمودن حضرت عمر (ﷺ) بر تلاش و کوشش یک راهب..... ۱۱۰
- دعوت نمودن افراد و اشخاص، و دعوت نمودن پیامبر (ص) ابوبکر صدیق (ﷺ) را..... ۱۱۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن عمر بن الخطاب (ﷺ)..... ۱۱۲
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن عثمان بن عفان (ﷺ)..... ۱۱۳
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن علی بن ابی طالب (ﷺ)..... ۱۱۴
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن عمرو بن عبسَه (ﷺ)..... ۱۱۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن خالد بن سعید بن العاص (ﷺ)..... ۱۱۸
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ضِماد (ﷺ)..... ۱۲۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن حُصَین پدر عمران (رضی الله عنهما)..... ۱۲۳
- پیامبر (ﷺ) و دعوت مردی که نامش برده نشده است..... ۱۲۵
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن مُعاویه بن حَیْذَه (ﷺ)..... ۱۲۵
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن غُلَی بن حاتم (ﷺ)..... ۱۲۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ذی الجوشن ضبابی (ﷺ)..... ۱۳۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بشیر بن خُصاصیه (ﷺ)..... ۱۳۱
- پیامبر (ﷺ) و دعوت مردی که از وی نام برده نشده است..... ۱۳۳
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ابوقحافه (ﷺ)..... ۱۳۵
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن..... ۱۳۶
- آن عده از افراد مشرکین که ایمان نیاوردند..... ۱۳۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ابوجهل..... ۱۳۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ولید بن مُغیره..... ۱۳۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن دو تن..... ۱۳۹
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ابوشقیان و هند..... ۱۳۹
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن عثمان و طلحه..... ۱۴۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن عمار و صهیب..... ۱۴۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن اسمعِد بن زُراره و ذکوان بن عبد قیس..... ۱۴۱
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن گروه و جماعت جدال و احتجاج سران قریش با پیامبر (ﷺ)..... ۱۴۱
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن ابوالحیسم و جوانانی از بنی عبدالاشهل..... ۱۴۶
- دعوت نمودن پیامبر (ﷺ) از گروه‌ها و مجامع..... ۱۴۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن خویشاوندان نزدیکش و قبیله‌های قریش هنگام نزول یه انداز..... ۱۴۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن قبایل عرب در مراسم حج..... ۱۴۹

- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی عامر و بنی محارب ۱۴۹
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی عبس ۱۵۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن کُتَدَه ۱۵۲
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی کعب ۱۵۳
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی کُلب ۱۵۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی حنیفه ۱۵۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بکر ۱۵۷
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن قبایل در مِنی ۱۵۹
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن یک گروه در مِنی ۱۶۰
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن بنی شیبان ۱۶۱
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن اُوس و خَزْرَج ۱۶۶
- پیامبر (ﷺ) و گرد آوردن خویشاوندان و اهل بیتش بر طعام جهت دعوت آنها به سوی اسلام ۱۷۴
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن در حال سفر ۱۷۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن در سفر هجرت ۱۷۶
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن یک اعرابی در حالت سفر ۱۷۷
- دعوت نمودن پیامبر (ص) در سفر هجرت از بُرَیْذَه بن حُصَیْب و همراهانش ۱۷۸
- پیامبر (ﷺ) و مأمور ساختن گروه‌های ارسالی به دعوت و دوستی در میان مردم ۱۸۰
- پیامبر (ﷺ) و هدایت دادن به امیر "سَریَه" برای دعوت ۱۸۱
- دستور پیامبر (ﷺ) برای حضرت علی که تا قومی را به اسلام دعوت ننموده همراه شان دست به جنگ و قتال نبرد ۱۸۲
- پیامبر (ﷺ) و مأمور ساختن فَرْوَه قُطَیْبِی برای دعوت در قتال ۱۸۳
- پیامبر (ﷺ) و خالد بن سعید را در وقت فرستادن به یمن مأمور به دعوت می‌کند ۱۸۴
- پیامبر (ﷺ) و رها ساختن اسیرانی که بدون دعوت در قتال به جنگ مسلمانان افتاده بودند ۱۸۵
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن مُضْعَب به طرف مدینه ۱۸۶
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن ابوامامه به سوی قومش یا هله ۱۸۸
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن مردی به بنی سعد ۱۹۰
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن مردی نزد یکی از بزرگان جاهلیت ۱۹۱
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن سربه‌ها برای دعوت به سوی خداوند (جل جلاله) ۱۹۲
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن عبدالرحمن بن عوف به دَوْمَةُ الْجَنْدَل برای دعوت ۱۹۲
- پیامبر خدا (ﷺ) و فرستادن عمرو بن عاص به سوی یَلِیّ، جهت بسیج آنها به سوی اسلام ۱۹۳
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن خالد بن ولید به یمن ۱۹۳
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن خالد بن ولید به نجران ۱۹۴
- نامه خالد بن ولید به پیامبر خدا (ص) ۱۹۵
- نامه پیامبر خدا (ص) به خالد بن ولید (ﷺ) ۱۹۶
- برگشت خالد (ﷺ) با وفد بنی حارث به طرف پیامبر خدا (ص) ۱۹۶
- دعوت به فرائض ۱۹۸
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن جریر به شهادتین و ایمان و فرائض ۱۹۸

- تعلیمات پیامبر خدا (ﷺ) برای معاذ که چگونه درین به فرایض اسلام دعوت نماید ۱۹۸
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن خوشب ذی ظَلیم به فرایض اسلام ۱۹۹
- پیامبر (ﷺ) و دعوت نمودن وفد عبدالقیس به فرایض اسلام ۲۰۰
- حدیث علقمه درباره حقیقت ایمان و دعوت به سوی ایمان و فرایض اسلام ۲۰۰
- نامه‌های پیامبر (ﷺ) به سران جهان ۲۰۳
- نامه پیامبر (ﷺ) به نجاشی پادشاه حبشه ۲۰۴
- نامه نجاشی به پیامبر خدا (ﷺ) ۲۰۶
- نامه پیامبر (ﷺ) به قیصر پادشاه روم ۲۰۷
- گفتگوی ابوسفیان با هرقل پادشاه روم ۲۱۲
- نامه پیامبر خدا (ﷺ) برای کسری پادشاه فارس ۲۱۷
- نامه پیامبر (ﷺ) به مقوقس پادشاه اسکندریه ۲۲۳
- نامه پیامبر خدا (ﷺ) به اهل نجران ۲۲۴
- نامه پیامبر (ﷺ) به اسقف ابوحارث ۲۳۱
- نامه پیامبر (ﷺ) به بکر بن وائل ۲۳۲
- نامه پیامبر خدا (ﷺ) برای بنی جذامه ۲۳۲
- حکایت‌هایی از اخلاق و اعمال پیامبر خدا (ﷺ) ۲۳۳
- گفتگوی بدیل با پیامبر (ﷺ) ۲۳۷
- گفتگوی غزوہ بن مسعود با پیامبر (ﷺ) ۲۳۸
- گفتگوی مردی از بنی کنانه با پیامبر (ﷺ) ۲۴۰
- گفتگوی سهیل بن عمرو با پیامبر (ﷺ) و شروط صلح حدیبیه ۲۴۱
- حکایت ابوجندل (رضی الله عنه) ۲۴۲
- حکایت ابوبصیر با دو تن که دنبال وی فرستاده شده بودند ۲۴۵
- پیوستن ابوجندل به ابوبصیر ۲۴۶
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن عثمان به مکه پس از فرود آمدن در حدیبیه ۲۴۷
- گفتار عمر (رضی الله عنه) درباره صلح حدیبیه ۲۴۸
- گفتار ابوبکر (رضی الله عنه) درباره صلح حدیبیه ۲۴۸
- تجسس سران قریش جهت کسب اطلاعات ۲۵۷
- عبّاس (رضی الله عنه) و ترغیب قریش تا از پیامبر (ﷺ) امان بخواهند ۲۵۸
- گفتگوی ابوسفیان با عبّاس و عمر (رضی الله عنهما) ۲۵۹
- گواهی ابوسفیان بر کمال اخلاق پیامبر (ﷺ) و مسلمان شدنش ۲۶۱
- کسانی را که پیامبر خدا (ﷺ) در روز فتح به آنان امان داده بود ۲۶۱
- اسلام آوردن سهیل بن عمرو و گواهی‌اش به نرمخویی پیامبر (ﷺ) ۲۷۳
- گفتار پیامبر (ﷺ) برای اهل مکه در روز فتح ۲۷۴
- داستان اسلام آوردن عکرمه بن ابی جهل (رضی الله عنه) ۲۷۵
- اسلام آوردن عکرمه و گواهی‌اش به کمال نیکی و مهربانی پیامبر (ﷺ) ۲۷۶
- دعای پیامبر (ﷺ) در حق عکرمه ۲۷۷
- سعی و تلاش عکرمه در جنگ و به شهادت رسیدن وی (رضی الله عنه) ۲۸۰

- داستان اسلام آوردن صفوان بن اُمیّه (رضی الله عنه) ۲۸۰
- امان دادن صفوان، هنگامی که عمیر بن وهب برایش امان خواست ۲۸۱
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن عمامه‌اش برای صفوان به عنوان نشانه امان ۲۸۱
- بیرون رفتن صفوان با پیامبر (ﷺ) به طرف هوازن و اسلام آوردنش ۲۸۲
- داستان اسلام آوردن حویطب بن عبدالمطلب (ﷺ) ۲۸۳
- دعوت ابوذر از حویطب و داخل شدن او به اسلام ۲۸۳
- داستان اسلام آوردن حارث بن هشام (رضی الله عنه) ۲۸۶
- داستان اسلام آوردن نصیر بن حارث عبدی (رضی الله عنه) ۲۸۷
- داستان اسلام آوردن ثقیف اهل طائف ۲۸۸
- برگشتن پیغمبر خدا (ص) از ثقیف و اسلام آوردن غروه بن مسعود ۲۸۸
- غروه و دعوت نمودن قومش به سوی اسلام و شهادتش در راه خدا ۲۸۸
- ثقیف و فرستادن هیئتی تحت سرپرستی ۲۸۹
- عَبْدِیَالِیل بن عمرو به طرف پیامبر (ﷺ) و مذاکرات طرفین ۲۸۹
- مصعب و دعوت نمودن اسید بن خضیر و اسلام آوردن وی ۲۹۴
- مصعب و دعوت نمودن سعد بن معاذ و اسلام آوردنش ۲۹۵
- سعد بن معاذ و دعوت نمودن بنی عبدالاشهل و اسلام آوردن آنها ۲۹۷
- دعوت نمودن طَلِیب بن عَمیر (رضی الله عنه) ۲۹۹
- طلیب و دعوت نمودن مادرش اروی بنت عبدالمطلب ۲۹۹
- گفتگوی عمیر بن وهب با صفوان بن امیه ۳۰۰
- گفتگوی عمیر با پیامبر (ﷺ) ۳۰۱
- اسلام آوردن عمیر و دعوت وی از اهل مکه ۳۰۲
- اسلام آوردن تعداد زیادی از مردم به دست عمیر ۳۰۳
- سخن حضرت عمر (رضی الله عنه) درباره عمیر بن وهب پس از اسلام آوردنش ۳۰۴
- ابوهریره (رضی الله عنه) و دعوت نمودن مادرش و اسلام آوردن وی ۳۰۵
- دعوت نمودن ام سلیم (رضی الله عنها) ۳۰۶
- دعوت صحابه در قبايل و اقوام عرب ۳۰۷
- دعوت نمودن ضمام بن ثعلبه در بنی سعد بن بکر ۳۰۷
- اسلام آوردن بنی سعد و قول ابن عباس درباره ضمام ۳۰۸
- دعوت عمرو بن مرّه جهنی (رضی الله عنه) در میان قومش ۳۰۹
- رؤیای عمرو درباره مبعوث شدن پیامبر (ﷺ) ۳۰۹
- داخل شدن عمرو نزد پیامبر (ﷺ) و حکایت اسلام وی ۳۱۰
- پیامبر (ﷺ) و فرستادن عمرو جهت دعوت به سوی قبیله‌اش و توصیه پیامبر (ﷺ) به او ۳۱۱
- خوشی و سرور غروه به خاطر کشته شدنش در راه خدا و سفارش او به قومش ۳۱۴
- دعوت نمودن طفیل بن عمرو دوسی (رضی الله عنه) در میان قومش ۳۱۵
- اسلام آوردن طفیل بن عمرو ۳۱۶
- برگشتن طفیل به سوی قبیله‌اش جهت دعوت آنها ۳۱۷
- به اسلام و تایید نمودن خداوند از وی توسط نشانه‌ای ۳۱۷

- دعوت نمودن طفیل از پدر و همسرش و اسلام آوردن آنها ۳۱۷
- دعای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای دوس ۳۱۸
- و اسلام آوردن آنها و آمدن شان با طفیل نزد رسول خدا (ﷺ) ۳۱۸
- اصحاب و فرستادن افراد و گروهها برای دعوت ۳۲۰
- فرستادن هشام بن عاص و غیر وی نزد هرقل ۳۲۰
- اصحاب (رضی الله عنهم) و فرستادن نامه ها برای دعوت به سوی خدا و داخل شدن به اسلام ۳۲۱
- نامه زیاد بن حارث صدایی به قومش ۳۲۱
- نامه بجیر بن زهیر بن ابی سلمی (رضی الله عنه) به برادرش کعب ۳۲۳
- نامه خالد بن ولید به اهل فارس ۳۲۶
- نامه خالد بن ولید به اهل مدائن ۳۲۷
- نامه خالد بن ولید (رضی الله عنه) به هرمز ۳۲۸
- دعوت اصحاب هنگام قتال در زمان پیامبر خدا (ﷺ) ۳۳۰
- دعوت مسلم بن حارث تمیمی ۳۳۰
- دعوت کعب بن عَصِر غفاری ۳۳۱
- دعوت ابن ابی العوجاء ۳۳۲
- دستور ابوبکر (رضی الله عنه) به خالد (رضی الله عنه) هنگام فرستادن وی به سوی مرتدین ۳۳۴
- دعوت نمودن خالد بن ولید از اهل حیره ۳۳۵
- دعوت نمودن خالد از امیر رومی ۳۳۷
- جزیه در روز یرموک و قصه اسلام آوردنش ۳۳۷
- دعوت نمودن سلمان فارسی در روز قصر سفید مدت سه روز ۳۴۰
- دعوت نمودن نَعْمَان بن مُقَرَّن و همراهانش از رستم در روز قادسیه ۳۴۱
- دعوت مُغیره بن شعبه از رستم ۳۴۲
- دعوت ربیع بن عامر از رستم ۳۴۳
- دعوت نمودن حذیفه بن یَحْصَن و مغیره بن شعبه از رستم در روز دوم و سوم ۳۴۵
- سعد و فرستادن گروهی از یارانش به نزد کسری به خاطر دعوت وی قبل از جنگ ۳۴۶
- دعوت نمودن عبدالله بن مُعْتَم از بنی تغلب و غیر ایشان در روز تکریت ۳۵۳
- دعوت نمودن عمرو بن العاص در معرکه مصر ۳۵۴
- دعوت اصحاب (رضی الله عنهم) ۳۵۷
- تحت امارت سلمه بن قیس اشجعی در قتال ۳۵۷
- دعوت نمودن ابو موسی اشعری از اهل اصبهان قبل از قتال ۳۵۸
- حکایت های آن اعمال و اخلاق اصحاب (رضی الله عنهم) که سبب هدایت مردم گردید ۳۵۸
- قصه اسلام آوردن عمرو بن جموح ۳۵۸
- حکایت اسلام آوردن ابودرداء و عملکرد این رواجه به خاطر اسلام آوردن وی ۳۶۲
- نامه عمر (رضی الله عنه) به عمرو بن العاص درباره جزیه و اسیران جنگ ۳۶۳
- بیان آنچه در فتح اسکندریه برای اصحاب اتفاق افتاد ۳۶۴
- حکایت زره علی (رضی الله عنه) و آنچه در میان وی و مرد نصرانی اتفاق افتاد و اسلام آوردن آن نصرانی ۳۶۵
- بیعت نمودن بزرگان، خردسالان، مردان و زنان بر شهادت در روز فتح ۳۷۰

- بیعت مجاشیع و برادرش بر اسلام و جهاد ۳۷۰
- بیعت جریر بن عبدالله بر اسلام ۳۷۱
- بیعت بشیر بن خصاصیه بر ارکان اسلام و بر صدقه و جهاد ۳۷۱
- بیعت جریر بن عبدالله بر ارکان اسلام و خیرخواهی برای هر مسلمان ۳۷۲
- بیعت عوف بن مالک و یارانش بر ارکان اسلام و عدم سئوال از مردم ۳۷۳
- بیعت ثوبان بر این که از هیچ کس چیزی طلب نکند ۳۷۴
- بیعت ابوذر بر امور پنجگانه ۳۷۴
- بیعت سهل بن سعد و غیر وی بر اعمال اسلام ۳۷۵
- بیعت عباده بن صامت و سایر اصحاب در عقبه اول ۳۷۶
- بیعت بر هجرت ۳۷۷
- بیعت یعلی بن مُنیه از طرف پدرش ۳۷۷
- بیعت مردم بر هجرت در روز خندق ۳۷۷
- بیعت بر نصرت ۳۷۸
- بیعت هفتاد مرد انصاری در گردنه عقبه بر نصرت ۳۷۸
- انصار و انتخاب نمودن دوازده رئیس ۳۸۲
- بیعت ابوالهیشم و آنچه او به اصحاب خود گفت ۳۸۲
- سخن عباس بن عباده هنگام بیعت ۳۸۳
- بیعت بر جهاد ۳۸۴
- بیعت بر مرگ ۳۸۵
- بیعت سلمه بن اکوع بر مرگ ۳۸۵
- بیعت بر شنیدن و طاعت ۳۸۶
- گفتار عباده بن صامت درین باب ۳۸۶
- بیعت جریر بن عبدالله بر شنیدن و اطاعت و نصیحت برای مسلمانان ۳۸۷
- بیعت عتبه بن عبد و این گفته پیامبر (ﷺ) هنگام بیعت «در آنچه توانستی» ۳۸۷
- بیعت امیمه بنت رقیقه بر اسلام ۳۹۰
- بیعت فاطمه بنت عتبه ۳۹۱
- بیعت عزه بنت خایل با پیامبر (ﷺ) ۳۹۱
- بیعت فاطمه بنت عتبه و خواهرش هند همسر ابوسفیان ۳۹۲
- بیعت حسن، حسین، ابن عباس و ابن جعفر ۳۹۵
- بیعت ابن زبیر و ابن جعفر ۳۹۵
- بیعت اصحاب بر دستان خلفای پیامبر خدا (ص) ۳۹۶
- بیعت اصحاب بر دست حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) ۳۹۶
- بیعت صحابه بر دست عمر (رضی الله عنه) ۳۹۷
- بیعت وفد الحمراء بر دست عثمان (رضی الله عنه) ۳۹۸
- بیعت مسلمانان با عثمان (رضی الله عنه) به خلافت ۳۹۸

تقریظ شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان

اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً وَ صَلَوَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَى الْمُبْعُوثِ بِالْحَقِّ بِشِيراً وَ نَذِيراً، نَبِینَا مُحَمَّدٍ الدَّاعِی الِیْهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِیْراً وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ نُجُومُ الْهِدَايَةِ وَ خَيْرِ الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْاَنْبِیَاءِ بَرّاً لِلْاِسْلَامِ وَ سِیْعاً مُشْكُوراً. النَّاشِرِیْنَ لِمَبَادِئِهِ النَّاصِغَةِ الْبِیْضَاءِ وَ الْبَاذِلِیْنَ فِی سَبِيلِهِ جَهْداً مُتَوَاصِلاً كَبِیْراً. فَرَضِی عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اَوْزَرْتَهُمْ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزْلاً وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً. وَ بَارِكْ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْنَ وَ كَرِّمُهُمْ وَ شَرِّفُهُمْ تَشْرِیفاً كَبِیْراً.

اما بعد:

عقیده امت مرحومه ما، به اتفاق و بدون هرگونه شک و تردید و نفاق ابن است که پیغمبر ما سیدنا محمد - علیه افضل الصلاة والسلام و الثناء - افضل انبیای کرام و سرخیل همه رسولان، و صاحب شفاعت کبری، و دارای مقام محمود است. همچنین هر آن چیزی که نسبت وی به پیغمبر ما باشد در هم جنس خود از همه مبارک و بهتر خواهد بود.

قرآن مقدس ما سردار تمام صحف و کتابهای آسمانی است، و مدینه منوره سرخیل و بهتر از تمام شهرهای روی زمین است. و اهل بیت و ازواج مطهرات آن حضرت افضل و سردار همه ازواج و اولاد انبیای کرام دیگر هستند، و همچنین صحابه کرام پیغمبر ما بهتر از رفقای همه پیغمبران قبلی اند - از اضافت در مضاف آید شرف -، این هرگز ممکن و روا نیست که پیغمبر ما سردار و افضل همه پیغمبران باشد، و

رفقای سفر و حضرا و عاشقان چهره انور او کمتر از دوستان پیغمبران دیگر باشند، عیاذاً بالله تعالی که خداوند بزرگ و بالاتر ما، برای دوستی و رفاقت محبوب‌ترین بندگان خود کمترین بندگان خود را انتخاب کند - که مخالف نص قرآنی است - (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (۱)

یعنی: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه سزاواراند، اینان از آنچه (خبثان) می‌گویند پاک هستند، و از آمرزش و روزی نیکو بهره‌مند اند». از افضل صحابه کرام (علیهم‌السلام) که حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) است، تا ادنای صحابه که حضرت وحشی (رضی الله عنه) می‌باشد، همه ستارگان درخشنده آسمان هدایت هستند. و همه ایشان واسطه خیر در میان ما و قرآن و در میان ما و پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) هستند.

صحابه کرام (علیهم‌السلام) تفسیر قرآن ما و مبلغین این کتاب مقدس هستند و همچنین این بزرگواران ما، رساننده هدایت‌های پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و عاملین بر احکام و نصایح او بودند. عمل به قرآن و سنت، و صورت و مصداق این هر دو چشمه‌های نور، یقین و حکمت، به غیر از صحابه کرام (علیهم‌السلام) ممکن نیست، زیرا که حیات صحابه همه تصویر و تفسیر قرآن و حدیث است - والله الحمد علی ذلک -.

خدای بزرگتر و بالاتر ما، ایمان صحابه را مثال ایمان و معیار حق گردانیده: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ) (۲)

یعنی: «و هنگامی که به آنان گفته شود، طوری که مردم ایمان آورده‌اند، ایمان بیاورید».

و دین ایشان را دین خود قرار داده: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» (۳)

یعنی: «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد. و مردم را ببینی گروه‌گروه وارد دین

خدا می شوند».

و توصیف اکرام، و تعریف کردار و ایتقان صحابه را ذکر فرموده: (أَشْدُّهُمْ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (۱)

یعنی: «در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند».

و تصدیق محبت الهی ایشان نموده: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲)

یعنی: «خداوند ایشان را دوست میدارد، و آنان خداوند را دوست می‌دارند، در برابر مومنان نرم دل‌اند، و در برابر کافران سرسخت و شدید».

و اعلان رضای خود ازین نفس‌های مبارک کرده: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» (۳)

یعنی: «همانا خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، و آن چه را در درون قلب‌های آنان نهفته بوده دانست».

و جماعت ایشان را گروه و حزب خود قرار داده: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۴)

یعنی: «خدا از آنان خشنود و آن‌ها نیز از خدا خشنود اند، آنان حزب الله‌اند، بدانید حزب الله پیروز است».

بنابراین سیرت صحابه کرام و اطلاع بر احوال مبارکه ایشان در جهاد، دعوت و ایثار در راه حق، و مبارزات و فتوحات و کارنامه‌های دیگر، در حقیقت باعث رشد و هدایت، و وسیله فهم قرآن و سنت و ایمان و حکمت است.

در حیات صحابه (رضی الله عنهم) جهت‌های مختلف و شاخه‌های گوناگون است، که هر یکی از این جوانب موضوع بحث مستقل و عنوان مقالات و تصنیفات خواهد بود. مثلاً: فقه صحابه و قوت استنباط ایشان، جهاد، تقوا و نظام شورا و حکومت و برپایی عدل و انصاف و اجرای حدود، و جهد بلیغ ایشان در اعلائی کلمه الله و بی رغبتی از

۱. فتح: ۱۸.

۲. مائدة: ۵۴.

۳. فتح: ۲۹.

۴. مجادله: ۲۲.

دنیاى دون و اشتیاق ایشان به دیدار خداوند و نعمت‌های بیکران وی و دعوت ایشان از مخلوق خدا و نجات و رهایی مخلوق از جور و ظلم ادیان به سایه رحمت و عدل اسلام، و از عبادت مخلوقات به سوی عبادت پرودگار کاینات و از محنت و شداید دنیا به پیروزی و کامیابی دو جهان.

پیش نظر خوانندگان عزیز کتابی گران قدر، که نامش حیات صحابه است قرار دارد که مؤلف آن داعی بزرگ اسلام، شیخ محمد یوسف کاندهلوی خلیف رشید مبلغ اسلام و مؤسس جماعت تبلیغ شیخ محمد الیاس کاندهلوی (رحمهما الله) می‌باشد، که همه جوانب مذکور و بخش‌های دیگری از زندگی اصحاب (رضی الله عنہم) را دربردارد. اصل کتاب به زبان عربی بود و ترجمه اردوی آن پیشتر منتشر شده بود، اما تاکنون به فارسی ترجمه نشده بود.

بحمدالله و توفیقه که ترجمه آن به زبان فصیح و ادبی فارسی از طرف برادر محترم معجیب الرحمن «رحیمی» به ظهور آمد، و این ترجمه از همه جهت‌ها قابل اعتماد و اطمینان است.

ز فرق تا به قدم هر کجا که می‌نگرم کرشمه دامن دل می‌کشد که جا این جاست
امید به فضل صمدانی و احسانهای یزدانی این است که این ترجمه فارسی را برای مسلمانان عموماً و برای دانندگان زبان فارسی خصوصاً وسیله رشد و هدایت، و وسیله نجات آخرت بگرداند - این دعا از من و از جمله جهان آمین باد - .
شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان^(۱)

۱. نام و نسب: محمد حسن جان فرزند مولانا شیخ الحدیث و جامع المنقول والمعقول ابوالحسن علی اکبر جان فرزند مولانا الحاج حافظ جمال‌الدین فرزند مولانا خیرالدین فرزند بختیار احمد فرزند مولانا محمد حسن قریشی پشاورى فارغ التحصیل مدینه منوره می‌باشد. جد محترم شان مولانا محمد حسن قریشی در سلسله جهاد از قندهار به منطقه پشاور آمده بود و باز در علاقه هشتنگر چارسده مقام پوانگ سکونت اختیار فرمود و در همین جا در گذشت.
تولد: ایشان در روز دوشنبه یکم ذوالقعدة ۱۳۵۸ هـ مطابق ۸ جنوری ۱۹۳۸م، در یک خانواده‌ای که نسل در نسل دانشمند و دانش دوست شده‌اند چشم به جهان گشود.
تعلیم: تعلیم ابتدایی وی نزد والد بزرگوارش و عموهای گرانقدر وی هر یک حضرت مولانا

رحمان الدین نقشبندی و مولانا الحافظ محمد اسماعیل صورت گرفت، و بعد در دارالعلوم نعمانیه، اتمان زی، و دارالعلوم اسلامیہ چارسده داخل گردید. سپس برای دورہ حدیث در جامعہ اشرفیہ لاہور ثبت نام نمود. و در سال ۱۳۷۶ هـ از جامعہ اشرفیہ لاہور سند فراغت و تحصیل را به درجہ علیا بہ دست آورد.

وی بعد از فراغت، در دوران تدریس کتابهای دینی، در امتحان «فاضل دینیات» از جامعہ اسلامیہ اکوڑہ ختک، بہ درجہ ممتاز، نیز نایل گردید.

او همچنان، از دانشگاه پشاور در امتحان «مولوی عالم»، «مولوی فاضل» و «منشی فاضل» درجہ هایی، امتیازی، کامرانی و کامیابی را، بہ فضل خداوند (جل جلالہ) حاصل نمود.

و در سال ۱۳۸۲ هـ مطابق ۱۹۶۲ م، وی در جامعہ اسلامی مدینہ منورہ، در «کلیۃ الشریعہ» قبول شد، و بعد از اتمام دورہ لیسانس کہ چهار سال را در برگرفت موصوف در امتحانها از ہمہای شاگردان پیشی گرفته و درجہ اول را بہ خود اختصاص داد، و سند فراغت را بہ درجہ ممتاز و بہ مرتبہ - الشرف الاولی - بہ دست آورد. و وی در دوران اقامت خود، در مدینہ منورہ در مسجد نبوی - علی صاحبہ الصلاۃ والسلام - قرآن کریم را نیز حفظ نمود.

نام بردہ بعد از بازگشت از مدینہ منورہ، در سال ۱۳۸۶ هـ، در دارالعلوم نعمانیہ چارسده، پستهای شیخ الحدیثی و سرمعلمی را بہ عہدہ داشتہ و در ہمین جا بہ تدریس حدیث شریف شروع نمود، و در دوران تدریس، در امتحان ماستری، در علوم اسلامی از دانشگاه پشاور بہ درجہ ممتاز کامیاب گردید، و از حکومت پاکستان مدال و جایزہ بزرگ صدارتی را بہ طور انعام حاصل کرد. و پس از ہفت سال تدریس در دارالعلوم نعمانیہ اتمان زی، بہ دارالعلوم عربیہ تل کوهات رفت و بعد از گذراندن سہ سال، بہ دارالعلوم حقانیہ اکوڑہ ختک آمد و دو سال را در آنجا گذراند و بعد بہ اکبر دارالعلوم مردان مقرر شد و پنج سال را در آن سپری نمود، سپس بہ جامعہ امداد العلوم، پشاور صدر آمد، و تا بہ حال (۱۴۱۸ هـ) در ہمین جا بہ پستهای شیخ الحدیثی و سرمعلمی، ایفای وظیفہ می نماید و در خدمت حدیث شریف مشغول است.

نامبرده در ضمن مشغولیتهای درسی توجہ خود را از تالیف و تصنیف دور ننمودہ، بلکہ با ہمہ اشتغالهای خود، رسالہ هایی را درباره فہم قرآن و حدیث و نظام اقتصادی و سایر امور بہ رشتہ تحریر درآورده، کہ بعضی از آنها چاپ و بعضی دیگر تحت چاپ می باشد، کہ از جملہ رسالہهای وی میتوان از اینها نام برد: «برکۃ المغازی»، «احسن الخبر فی مبادی علم الاثر»، «احسن البیان فی مقدمۃ تفسیر القرآن» و «النظم الاقتصادیۃ فی الدولۃ الاسلامیۃ».

تقریظ شیخ الحدیث مولوی محمد نعیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ
يَا حَسَنًا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

بندۂ ضعیف و محتاج به خداوند غنی محمد نعیم ولد شیخ الحدیث والفقہ والتفسیر استاذ الاساتذۃ مولانا محمد عظیم (رحمہ اللہ) می خواہم اذعان نمایم کہ کتاب حیات صحابہ یک کتاب متداول در ہمۂ ممالک اسلامی می باشد، و مشتمل بر تمام احوال و افعال و کردار رسول خدا ﷺ و صحابۂ کرام (رَضِیَ اللہُ عَنْہُمْ اجمعین) است، و تلاش و مساعی آنها را بہ زبان، جان و مال در جہت اعلای کلمۂ اللہ بہ نمایش می گذارد. این مجموعۂ گرانبہا کہ خود سبب ہدایت است، می تواند بہ عنوان وسیلۂ بہتری از طرف داعیان بہ سوی حق مورد استفادہ قرار گیرد. از این کہ بعضی ممالک اسلامی از زبان عربی محروم ہستند و در عین حال برای چنین کتابی نیازمندی شدیدی در میان آنها احساس می شود، روی ہمین انگیزہ و بہ خاطر خدمت بہ فرہنگ اسلامی بود کہ مرکز ترجمۂ تراث اسلامی تصمیم گرفت تا این کتاب را ترجمہ و در دسترس عامۂ مردم قرار دہد. برادر محترم مجیب الرحمن «رحیمی» کہ مسؤولیت ترجمۂ این کتاب را بہ عہدہ داشت، از عہدہ این کار موفقانہ بہ در آمدہ است. من بندۂ ضعیف ترجمۂ فارسی را ورق ورق، و کلمہ بہ کلمہ بہ اصل عربی تطبیق دادم، و بہ قدر طاقت ملاحظہ نمودم کہ الحمد للہ

والمنه مترجم، ترجمه‌ای عالی نموده است، و از خداوند متعال مسئلت دارم که بهره این ترجمه را به عموم مسلمانان برساند، و تمام امت محمد (ﷺ) را توفیق عنایت فرماید تا برای مترجم که تلاش وافر در انجام این خدمت نموده، دعای خیر نمایند.

شیخ الحدیث
مولوی محمد نعیم (۱)

۱. شیخ الحدیث مولوی محمد نعیم فرزند مولانا محمد عظیم در دهم ماه شعبان سال ۱۳۱۹ هـ در ولایت لوگر چشم به جهان گشوده است. در سنین ابتدایی درس‌های خویش را چون قرآن کریم، کتاب‌های فارسی، صرف، نحو و اوائل فقه را از والده محترمه خود فرا گرفته است، و کتاب‌های بزرگ علوم اسلامی چون ملاجمی، غفوری، شرح ابن عقیل، منطق، فلسفه و معانی را نزد پدر بزرگوارش خوانده است. موصوف جهت فراگیری کتاب‌های بزرگتر عقائد، تفسیر، بلاغت و غیره به ولایت‌های مختلف افغانستان و پاکستان مسافرت نموده و نزد علمای جید و کبار این دو کشور درس خوانده است، او به خاطر علاقمندی وافرش به علم از پاکستان به دارالعلوم دیوبند در هندوستان مسافرت می‌کند، و با خواندن دوباره، کتب حدیث و اصول آن در سال ۱۳۸۳ هـ ق، مطابق ۱۳۴۱ هـ ش، از آنجا سند فراغت خود را به دست می‌آورد.

بعد از فراغت در برخی مدارس پاکستانی و دارالعلوم حقانیه به عنوان استاد در رشته، عقلیات و ادب به مدت دو سال ایفای وظیفه می‌نماید. بعد از آن در ولایت پکتیای افغانستان به مدت سه سال تدریس فقه، تفسیر، اصول حدیث و علوم عقلی را به دوش می‌گیرد. سپس در ولایت لوگر، بعد از آن مدت ده سال دیگر در ولایت پروان تدریس صحاح سته را به عهده می‌گیرد. او پس از تهاجم نظامی روسها به افغانستان راه دیار هجرت را در پیش می‌گیرد، و با یک تعهد مخلصانه به اسلام، باز به مدت هشت سال در مدرسه عالی زرگری کوهات به تدریس مسلم، ترمذی شریف، کتب تفسیر و معقولات اشتغال می‌ورزد. بعد از آن در جامعه محمدیه به عنوان استاد بعضی کتب حدیث، فقه و تفسیر به مدت سه سال استخدام می‌شود. استاد گرانقدر که همین حالا مراجعه ترجمه دری حیات الصحابه را به جبین گشاده به عهده گرفته، استاد تدریس صحاح سته در جامعه ضیاء المدارس العربیه الاسلامیه در پشاور پاکستان می‌باشد، و این پنجمین سال است که این وظیفه مقدس را به استمرار به پیش می‌برد.

شیخ الحدیث محترم مولوی صاحب محمد نعیم در ضمن مشغولیت‌های تدریس از جهان تالیف نیز غافل نبوده، و پس از هجرت، شرحی بر ترمذی شریف، و یک حاشیه ملخص العینی بر بخش اول بخاری شریف همراه با بعضی رساله‌های دیگر نوشته است، که هم اکنون در خدمت طالبان علم قرار دارد.

مقدمه مترجم

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ. (رواه البخاری)

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَتُوبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

نیازمندی‌های مبرم جامعه ما به فهم و درک اسلام از خلال مراجع معتمد آن، و قلت آن و کمبود چنان ذخیره‌های گرانبها و پرارج، از جمله ضرورت‌های مشهود می‌باشد. در این راستا گرچه تلاش‌هایی صورت گرفته، و کتاب‌های مفید و ارزشمندی در دوران جهاد و قبل از آن تالیف و یا ترجمه گردیده، که تا حدی این مشکلات را حل نموده، ولی آن هم به درجه‌ای نبوده که پاسخگوی همه ضرورت‌های مردم باشد. به این لحاظ به تلاش‌ها و مجاهدت‌های وسیع و فراگیر خستگی‌ناپذیری درین راه ضرورت است. تا

بتوانیم در خلال آن، خلأهای موجود، و نقیصه‌های دامن گیر جامعه را، در چنین اوضاع دشوار، که در بحبوحه هجوم فرهنگی منحرف بیگانگان قرار داریم، برطرف گردانیده، و راه را برای گسترش فرهنگ اصیل اسلامی و خودی بگشاییم.

به خاطر تحقق این هدف و آرمان، مرکز ترجمه تراث اسلامی تصمیم گرفت، تا با انتخاب کتاب‌های معتمد که بتوان از آنها به عنوان مرجع استفاده نمود، گامی درین مسیر بردارد. همین بود که به عنوان تلاشی برای برآورده ساختن این هدف ترجمه کتاب گرانهای «حیة الصحابة» را انتخاب نمود. این کتاب، آینه و تصویرگویایی از زندگی داعیان و مجاهدان پیامبر خدا (ﷺ) و یاران پاک طینتش می‌باشد، و در ردیف مفصل‌ترین و معتمدترین کتاب‌های سیرت قرار دارد، و به گفته دانشمندی، انعکاس دهنده زندگی «نخستین مردانی است که در دشوارترین شرایط به محمد (ﷺ) گرویدند، و در راه او از شکنجه، تبعید، از دست دادن جان، مال و خانواده و سعادت و آرامش زندگی دریغ نکردند.

و زندگی‌نامه کسانی است که اگر ظهور اسلام در تاریخ به بیداری و کمال معنوی و تمدن و فرهنگ بشری خدمتی بزرگ بوده است، اینان نه تنها به گردن مسلمانان بلکه به گردن بشریت و تمدن و اخلاق بشری حقی بزرگ دارند، و شناخت اینان نه تنها ما را در شناخت اسلام در سرچشمه زلال نخستینش کمک می‌کند، بلکه سیمای راستین محمد (ﷺ) را در چشم‌های اینان روشن‌تر می‌توان دید».

با در نظر داشت و توجه به این نکته، که کتاب مذکور توسط مؤلف گرانقدر از مراجع معتمد و مختلف جمع آوری شده، و مجموعه‌ای از نصوص را تشکیل می‌دهد، مشکلاتی را در ترجمه فارسی با خود به همراه داشت. مترجم که تلاش نهایی خود را در امر برگردانیدن این کتاب به فارسی به خرج داده است، با این همه براین باور است که شاید اشکالاتی در کارش مشهود باشد، لذا امیدوار است با دریافت انتقادات و پیشنهادهای سالم و

سازنده علمای کرام، دانشمندان و دانشجویان عزیز، در رفع این نقیصه خود تلاش نماید، و متمنی است تا او را با ارسال نظریه‌های خود، در چاپ آینده کتاب مساعدت و یاری رسانید.

در پایان از عالم جلیل القدر شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان، علمای همکار ایشان، و عالم سترگ و مشهور کشور شیخ الحدیث مولوی صاحب محمد نعیم، و از برادر مجاهد محترم عبدالله «صامت» رئیس مرکز ترجمه، که متن فارسی ترجمه را با عربی آن تطبیق دادند، و از محترم شیخ محمد یوسف عباس رئیس مکتب الخدمات العالمی، که همه با اصلاحات و رهنمایی‌های عالمانه خویش ما را در انجام این مسؤولیت بزرگ باشوق و علاقه یاری رسانیدند و از برادران هیئت مراجعه و تدقیق مرکز ترجمه، محترم قاری محمد دین، محمد عوض، قاری محمد یوسف و مسؤولین کامپیوتر، برادر محترم بشرو عزالدین «رائد»، ذبیح‌الله «مومند» و محمد علی، که از هیچ نوعی تلاش و همکاری صادقانه در تصحیح و پیشبرد کارها دریغ نکردند، و از بقیه برادرانی که در این عمل مقدس سهیم شدند، قلباً اظهار امتنان و سپاسگزاری نموده، و از خداوند متان برای شان پاداش و اجر بزرگ خواستارم.

تا اواخر سال ۱۹۹۵ میلادی، ترجمه کتاب ادامه داشت. سال ۱۹۹۶ میلادی در حقیقت با فرجام اندوهبار امور ترجمه، آغاز گردید و کتاب از ترجمه باز ماند. دفتر ترجمه و طبع، به وسیله حکومت پاکستان بدون دلیل توقیف شد، به دلیل این که نظام حاکم تحمل هضم بار تکاپوی معنوی و اعتقادی دفتر را نداشت، اجازه فعالیت دوباره به دفتر داده نشد. تهدید نمودن کارکنان دفتر به جرم پخش و ترویج تفکر ناب اسلام از طرف رژیم آغاز شد. تعقیب و تفتیش بی دلیل ادامه یافت و بالاخره بعضی به زندان افکنده شدند، و بعضی از بیم جان فراری شدند، بدین سان ادامه ترجمه کتاب مختل شد. ولی با این همه صبر و شکیبایی و استواری و ثبات را در راستای تکمیل کتاب از دست ندادیم و با توکل و اعتماد کامل به مدد و

کمک پروردگار، در این مسیر به پیش رفتیم، تا این که کمک و نصرت خداوند فرا رسید و مسؤول قبلی دفتر، شیخ ابوالقاسم رها گردید، و برادر مجاهد محترم عبدالله «صامت» بار دیگر از کشور مصر به پشاور تشریف آورد، و با سازمان دهی مجدد دفتر و کارها، امر چاپ و توزیع کتاب را فراهم ساخت. در مدت مسدود شدن دفتر، که برای جلب همکاری برادران فکر می نمودم، چون خودم به عنوان یک محصل از توانایی مادی کافی در این بخش برخوردار نبودم، روزی با برادر گرانقدر و محترم الحاج حبیب الدین «عزیزی»، یکی از تاجران مشهور کشور، تماس گرفتم و موضوع را با وی در میان گذاشتم، موصوف بدون درنگ در حالی که با من شناخت قبلی هم نداشت، از عمل انجام شده قدردانی نمود، و آمادگی کاملش را در اكمال این عمل بزرگ اعلام کرد. همین بود که دفتر ترجمه‌ای را جنب مدرسه ضیاء المدارس، که مربوط به آنان است، با خریداری همه وسایل مورد ضرورت و فراهم آوردن زمینه‌های لازم گشود، و ما توانستیم با کمک‌های فیاضانه وی و همکاری‌های مخلصانه و شبانه‌روزی برادرانش، به ویژه الحاج نورالدین «عزیزی»، که در واقع همیشه در خدمت قرار داشت، و با تشویق و همکاری و تعاون برادرانه‌اش در برآورده شدن این آرزو نقش حیاتی را ایفا نمود، به کار پیگیر خویش ادامه دهیم، که بر این اساس از علم دوستی و توجه و عنایت ایشان قلباً سپاس گزارم، و از خداوند متان برای همه آنان اجر جزیل و توفیق هر چه بیشتر در راه علم و خدمت به فرهنگ اسلامی آرزو می‌کنم، و امیدوارم که مرکز ترجمه ضیاء المدارس بتواند، در آینده مصدر خدمات بهتری برای کشور گردد.

بخش مراجعه و تدقیق: این مسؤولیت بزرگ و سنگین را برادر محترم مولوی محمدطاهر «عطایی» به عهده گرفت، و با تحمل همه مشکلات رسالت اسلامی و علمی خود را به طور شایسته و قابل تقدیر در مراجعه و تطبیق ترجمه فارسی با اصل کتاب و تدقیق آن انجام داد، که بنده از وی قلباً سپاسگزارم، و از خداوند تبارک و تعالی برایشان اجر و پاداش مزید توأم با

موفقیت‌های بیشتر در خدمت علم و اسلام مسئلت می‌نمایم.

بخش کامپیوتر و تولید: این بخش را برادران محترم محمد نسیم «ریحان» و نور احمد «تمکین» به عهده گرفتند، و با شوق، علاقه، اخلاص و روحی سرشار از محبت به اسلام و خدمت در راه علم، این وظیفه مهم و ارزشمند را به پایه تکمیل رسانیدند، که اگر زحمات شبانه‌روزی این دو برادر به ویژه نور احمد «تمکین» نمی‌بود، برآورده شدن این آمال به این زودی‌ها متصور نبود. بنده با اظهار امتنان و سپاس از ایشان از خداوند تبارک و تعالی برای شان اجر و پاداش بی پایان آرزو می‌کنم.

از پدر گرانقدرم الحاج عبدالرحیم خان، که در یک دست سلاح مبارزه علیه کفر و الحاد و تجاوزگران روسی را حمل نمود، و با دست دیگر مرا پروراند، و در تربیت اسلامی و دینی ام لحظه‌ای فروگذار نکرد، و از مادر مهربان و عزیزم که در کنار خدمت به جهاد مقدس و کفر شکن ملت افغان، دوشادوش پدر در رشد و تربیت‌ام نقش اساسی ایفا نمود، و در عین ضرورت، و نیازمندی شدید شان به من، اجازه دادند تا در دیار هجرت در جهت تکمیل این عمل مقدس برای مدت چهار سال اقامت گزینم، قلباً اظهار امتنان می‌کنم، و اذعان می‌نمایم که اگر توجه و عنایت آنان توأم با دعا‌های مخلصانه شان نمی‌بود، و خداوند برای آنان و به من توفیق عنایت نمی‌فرمود، این آرزو هرگز برآورده نمی‌شد. من در حالی که برآورده شدن این هدف را برای شان مبارک باد عرض می‌کنم، از خداوند قدوس با دست نیاز مسئلت دارم، که پاداش و اجر آن همه صبر و شکیبایی و زحمات‌های فراموش ناشدنی شان را از جانب خود، طوری که مناسب خدایی اوست، عطا نماید.

اوضاع و حالات حاکم بر زندگی ما، بدون تردید برای نسل همین دوره قابل درک است، چون خود در کوره‌های آتش جنگ و استبداد روس و ایادی مزدور و بعد در جریان فتنه درگیری‌های بین خود مسلمانان زیر عناوین مختلف زندگی به سر برده‌اند، و درد آوارگی‌ها و مهاجرت‌ها و فقر

و... را چه در داخل کشور و چه در کشورهای همسایه دیده‌اند و احساس نموده‌اند، و بر همین اساس اوضاع زیستی و زندگی روزانه ما برای شان محسوس است، ولی شاید این حالت و اوضاع برای نسل‌های بعدی، اگر خدا بخواهد و تحول مثبتی به میان بیاید، قابل درک نباشد. در چنان اوضاعی بدون تردید، کار فرهنگی و علمی و حتی درس و تعلیم به صورت پدیده‌های مضحک و بی مفهومی درآمده‌اند، و علت آن هم تشّت و بی ارزش شدن معیارها و ارزش‌های اسلامی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که اکثریت را به سوی بیراهه و بی‌هدفی سوق می‌دهد، و شکاف طبقات اجتماعی شگفت‌انگیزی را در میان مردم به وجود آورده است، که همه در یک کلمه به سوی جمع‌آوری دنیا و سرمایه در حرکت‌اند. بنا بر این تقدیر و تمجید ما از کسانی که در انجام این عمل با ما همکاری نموده‌اند، و تشویق کرده‌اند، مفهوم ویژه‌ای دارد، و همین که عده‌ای ما را در انجام این عمل «دیوانه» خطاب نکرده‌اند، قابل تقدیر اند، و من در این راستا از همسر حمیراء «رحیمی» که از ابتدای ازدواج در چهار سال قبل تا حال شب و روزش را بدون وقفه در خدمت و انجام این رسالت اسلامی سپری نموده اظهار امتنان می‌کنم، و امیدوارم خداوند به ایشان نیز اجر و پاداش جزیل عطا فرماید.

بعد از انتشار جلد اول کتاب و مسدود شدن دفتر، که دیگر موفق نشدیم جلدهای بعدی را طبق وعده به چاپ برسانیم، بنابر خواهش ما از برادران دانشمند و علم دوست که نظرها و انتقادات خویش را برای ما درباره کتاب بفرستند، تا در چاپ بعدی و ترجمه جلدهای بعدی از آن استفاده کنیم، عده‌ای از دوستان نظرات و پیشنهادات خوبی را برای ما ارسال داشتند، که در روشنایی آن و اندوخته‌های تجربه‌ای خودمان در خلال چهار سال کار بر کتاب، تغییراتی در جلد اول، در نوشته، اصلاح و یک‌نواخت سازی همه کتاب با افزودن و کاستی‌های لازم به عمل آوردیم، که امید است در رفع نقیصه‌های قبلی مثمر ثمر باشد.

و همچنان از برداران پژوهشگر و علم دوست خواهانم، که روند نقد و بررسی‌های سالم علمی را در بخش‌های مختلف متوقف نسازند، و با نقد و بررسی علمی سازنده و سالم خویش در بارور شدن سرمایه‌های فرهنگی و علمی نقش به سزای خویش را ایفا نمایند، باشد تا نسل کنونی و نسل‌های بعدی در روشنایی و پرتو همین رهنمودهای سازنده شما گام‌های متینی در راه انکشاف و ترقی علم و فرهنگ و شکوفایی ذخیره‌های علمی و فرهنگی بردارند. بنده متأسفم و با ناراحتی اعلام می‌کنم، که از سال ۱۳۷۴ ه‍.ش، که جلد اول را برای ابراز نظرهای شما چاپ نمودیم، و در دسترس قرار دادیم، تا کنون فقط نامه‌های انگشت شماری در زمینه مطلوب برای ما ارسال شده است، که نباید چنین می‌بود.

قبل از اختتام سخن می‌خواهم توجه خوانندگان عزیز را به نکات ذیل در کار ترجمه این کتاب معطوف دارم:

- ۱ - به خاطر این که کتاب متشکل از نصوص است، در ترجمه آن‌ها نهایت احتیاط به کار گرفته شده، تا ترجمه کلمات و در صورت عدم امکان، مفهوم آن به صورت دقیق نقل گردد.
- ۲ - به خاطر جلوگیری از طولانی شدن، و تمیل واقع شدن کتاب و ترجمه، جز در مقدمه کتاب، از نقل احادیث اجتناب شده، و طبق نقل از اصل کتاب ترجمه احادیث در میان گیومه‌ها («») درج گردیده است.
- ۳ - در جاهای لازم، نصّ بعضی دعاها توأم با ترجمه آن‌ها نقل و نوشته شده، و همچنین متن نامه‌های پیامبر (ﷺ) و اکثر نامه‌های اصحاب به خاطر پرمحتوا بودن و مفید بودن آنها نقل شده، و بعد از آن ترجمه شده‌اند.
- ۴ - در بعضی جاهای لازم و ضروری، با استفاده از پاورقی که در اصل کتاب موجود است و نیز از دیگر کتب، معلومات کوتاه و شرح‌های لازم به خاطر فهم موضوع، در پاورقی ارائه گردیده است.
- ۵ - به خاطر حفظ متن کتاب از خلط شدن، و مراعات اصول و موازین ترجمه، کلماتی که برای توضیح و یا فهم و تسهیل در خواندن متن کتاب از

طرف مترجم اضافه گردیده، و همچنین بعضی اسم هایی که در پاورقی برای توضیح مطلب نقل گردیده، در داخل این علامت [] گنجانده شده است.

۶- ترجمه فارسی این کتاب چنان که ذکر شده زیر نظر شیخ الحدیث مولانا محمد حسن جان، علمای همکار ایشان، شیخ الحدیث مولوی صاحب محمد نعیم، برادر عبدالله «صامت»، محترم مولوی صاحب محمد طاهر «عطایی» و هیئت تدقیق مرکز ترجمه تراث اسلامی و مراجعه های مکرر مترجم، انجام شده است.

۷- در ترجمه آیات قرآن کریم، تفسیر کابلی که ترجمه تحت اللفظی اش به فارسی معتمد است، اساس قرار داده شده، و از تفاسیر و تراجم دیگر نیز استفاده گردیده، تا ترجمه سلیس و روان شود.

۸- به خاطر این که در کتاب بعضی اصطلاحات حدیث به کار رفته، جهت سهولت فهم آن برای عامه خوانندگان در آخرین جلد کتاب، مصطلح الحدیثی به فارسی تدوین شده است.

۹- ترجمه فارسی کتاب، از روی اصلی که توسط دارالقلم در سال ۱۴۰۶ هـ مصادف با ۱۹۸۶ م چاپ گردیده، و مراجعه و تحقیق نایف عباس و محمد علی دوله را نیز با خود دارد، به خاطر بعضی ویژگی های آن نظر به چاپ های دیگر، چون گذاردن عناوین در متن کتاب که در اصل هندی آن وجود ندارد و بعضی اصلاحات لازم دیگر، انتخاب گردیده است.

۱۰- بعضی شعرهای موجود در کتاب، که ارتباط و پیوند نزدیک با عبارت کتاب داشتند، ترجمه گردیدند، و برخی دیگر آنها نقل شده و ترجمه نشده اند.

۱۱- مترجم در فهم معانی کلمات و جملات از اساتید گرانقدر و قاموس ها و کتب مختلف یاری جسته، که در آخرین جزء کتاب از آن ها یاد خواهیم کرد.

در پایان سخن یک بار دیگر از همه برادران و دوستانی که ما را در انجام این عمل یاری نمودند اظهار امتنان می کنم و از خداوند برای شان اجر

و پاداش خواهانم و امیدوام خداوند همه ما را در جنات فردوس با هم یکجا سازد، و از خوانندگان محترم خواهشمندیم، مترجم کتاب و برادرانی را که در این عمل مقدس سهیم شده‌اند، از دعای خیر خویش محروم نسازند. به امید آن که خداوند (جل جلاله) این عمل ناچیز را مورد قبول قرار داده، و لغزشهایم را به فضل و کرم خود عفو نموده، و هموطنان عزیز، و دانش پژوهان گرانقدر از آن بهره‌مند شوند.

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

مجیب الرحمن "رحیمی"

پاکستان

۱۵ میزان ۱۳۷۶ هـ ش

۴ جمادی الثانی ۱۴۱۸ هـ ق

تقریظ به قلم علامه سید ابوالحسن علی الحسنی الندوی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ، وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

اما بعد: سیرت نبوی ﷺ و اصحاب کرام (رضی الله عنہم) و تاریخ آنها از قوی ترین مصادر قوت ایمانی و عاطفه دینی است، که تاکنون امت اسلامی و دعوت های دینی شعله ایمان را از آن اقتباس می نمایند، و قلب ها با آن روشن می شوند، که خاموشی آن در معرض وزیدن تندبادهای مادیت بسیار سریع وزود به نظر می رسید، و اگر خاموش گردد، در آن صورت این امت قوت، مزیت و تأثیر خود را از دست داده و به صورت نعلبیدی بیجانی در خواهد آمد که زندگی، آن را بر شانه های خود حمل می کند.

این تاریخ مردانی است، که دعوت اسلام برای شان آمد، و به آن ایمان آوردند، و قلب های شان آن را تصدیق نمود، و پاسخ شان در هنگامی که به طرف خدا (جل جلاله) و پیامبرش (ﷺ) فراخوانده می شدند، جز این نبود که می گفتند:

(رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا).^(۱)

ترجمه: «ای پروردگار ما، ما ندا کننده‌ای را شنیدیم که به سوی ایمان فرا می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و ایمان آوردیم.»

آن‌ها دست‌های خود را در دست پیامبر (ﷺ) گذاشتند، و جان‌ها، اموال و اقربای شان درین مسیر برای شان ناچیز و اندک جلوه نمود، و تلخی‌ها و رنج‌ها را در راه دعوت به سوی خداوند (جل جلاله) پذیرفتند، و یقین آن در قلب‌های شان راه یافت و بر نفس‌ها و عقل‌های شان مستولی گردیده و از آنها شگفتی‌های ایمان به غیب، مانند دوستی خدا و رسول، مهربانی بر مؤمنان و شدت بر کافران، ترجیح دادن آخرت بر دنیا، برتری دادن اجل بر عاجل، غیب به شهود، هدایت بر ضلالت، حرص برای دعوت مردم، نجات و رهایی خلق خدا از عبادت بندگان به سوی عبادت خداوند واحد، از جورادیان به عدل اسلام، از تنگی دنیا به پهنایی و وسعت آن، حقیر شمردن زینت‌های دنیا و متاع اندک و فناپذیر آن، شوق به لقای خداوند (جل جلاله)، آرزومندی جنت، بلندی و علو همت، بعد نظر در نشر عطیه اسلام و خیرات آن در جهان، بخش شدن و انتشار آن‌ها برای تحقق این هدف در شرق و غرب زمین، در آسانی‌ها و سختی‌های آن و در پستی‌ها و بلندی‌های آن، صادر گردید. آنها درین راه لذت‌های خود را فراموش نموده، و راحت‌های خود را ترک گفتند، و وطن‌های خود را ترک نموده، و درین راه چیزهای خوب و اموال زبده خود را مصرف کردند، تا این که دین استوار گردید، و قلب‌ها به طرف خداوند (جل جلاله) روی آورد، و نسیم ایمان، با قوت توأم با پاکی و مبارکی وزید، و دولت توحید، ایمان، عبادت و تقوی بر پا گردید، و بازار جنت بر پا شده رواج و رونق یافت و هدایت در جهان منتشر گردید، و مردم گروه گروه، به دین خدا (جل جلاله) داخل شدند، که کتاب‌های تاریخ، وقایع و حوادث آنها را در برگرفته، و خبرهای شان را تألیفات اسلامی حفظ نموده است، و این خود همیشه ماده تجدید و تحرک جدید در زندگی مسلمانان بوده است، و بدین جهت عنایت دعوتگران اسلام و

۱. آل عمران: ۱۹۳.

مُصلِحین به این حکایت‌ها، شدید و افزون بوده و از این سرمایه معنوی در بیداری همّت‌های مسلمین و شعله ور ساختن قلب‌های آنان به انگیزه و اصل ایمان و حماسه دینی استفاده نموده و اعانت جسته‌اند.

ولی بر مسلمانان زمانی فرارسید، که در آن از این تاریخ روی گردانیده، و آن را فراموش نمودند، و نویسندگان، مؤلفان، واعظان و دعوتگران آنها، با روی گردانیدن از آن به خبرها و تاریخ زاهدان، مشایخ و اولیای متأخرین روی آوردند، و کتاب‌ها توأم با انجمن‌ها از حکایت‌ها و کرامت‌های آن‌ها پر شد، و مردم به آن سخت تشویق و برانگیخته شدند، و این پدیده، به این صورت مجلس‌های وعظ، حلقات درسی و صفحات کتب را به خود مشغول گردانید.

تا جایی که ما می‌دانیم - از جمله نخستین کسانی که درین عصر - به اهمّیت و فضیلت اخبار و احوال صحابه (رضی الله عنہم) در دعوت اسلامی و تربیت دینی، و به ارزش این ثروت اصلاحی و تربیتی - پوشیده در اوراق - و تأثیر آن در قلب‌ها پی برد، و خود از اولین کسانی بود که با عطف توجه و رعایت انصاف به آن روی آورد، مصلح بزرگ و داعی مشهور شیخ محمد الیاس کاندهلوی (رحمه الله) بود، که در این بخش به مطالعه، تدریس، حکایت و یادآوری آن به دیگران پرداخت. من در وی محبّت و دل‌باختگی بزرگی در ارتباط با سیرت نبوی و اخبار اصحاب دیدم، که موصوف آن را با یاران و شاگردانش تکرار می‌نمود، و از سیرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اخبار اصحاب هر شب برایش خوانده می‌شد، و او آن را با رغبت و اشتیاق فراوان می‌شنید، و احیا و نشر و تکرار و تذکار آن را دوست داشت. برادر زاده‌اش محدّث بزرگ شیخ محمد زکریا کاندهلوی، صاحب کتاب (أوجز المسالک الی مؤطأ الامام مالک) کتاب متوسطی را به «اردو» درباره اخبار صحابه (رضی الله عنہم) نوشت، و آن را «حکایات الصحابه» نام گذاشت، شیخ با این کار بسیار خوشحال و مسرور گردید، و کارکنان و فعالان دعوت را درین جهت به مطالعه و تدریس این کتاب موظّف گردانید، و آن کتاب - چنان که اکنون نیز از اهمّیت و ویژه‌ای برخوردار می‌باشد - از جمله مهم‌ترین کتاب‌های مقررّ برای دعوتگران و داوطلبان بود، و از جمله کتاب‌هایی بود که در

میان مجامع دینی از رواج و مقبولیت وسیعی برخوردار گردید.

شیخ محمد یوسف، جانشین پدر بزرگوارش شیخ محمد الیاس گردید، و از پدرش حمل مسئولیت‌های دعوت را، و همچنین ذوق، علاقه، توجه و دلباختگی وی را به سیرت و احوال اصحاب (علیهم‌السلام) به میراث برد. محمد یوسف همان کسی بود که این حکایات و درس‌های سیرت و احوال اصحاب (علیهم‌السلام) را در زمان حیات پدرش برای وی می‌خواند، و پس از درگذشت وی - در ضمن مشغولیت شدید به دعوت - به مطالعه کتاب‌های سیرت، تاریخ و طبقات صحابه (علیهم‌السلام) پرداخت، و ما - در میان کسانی که می‌شناسیم - از وی وسیع‌بین‌تر در اخبار اصحاب (علیهم‌السلام)، فهم جزئیات احوال شان، حضور ذهن در حفظ آنها، و بهتر استشهاد آورنده، و بسیار بهتر اقتباس‌کننده از زندگی و سیرت آنها، و زیاد بیان‌کننده آنها در خلال صحبت‌ها و بیاناتش، دیگر کسی را سراغ نداشته و نمی‌شناسیم، و شاید مصدر قدرت کلامی و تأثیر مولانا توأم با راز سحرانگیز بودن بیانش و قرار گرفتن آن در دل‌ها همین حکایت‌های تاریخی و قصه‌های واقعی باشد، که گروه‌های بزرگی را به ایثار و قربانی، ناچیز شمردن خستگی‌ها و مشکلات، و تحمل مشقت‌ها در راه خداوند (جل جلاله) واداشت. دعوت در زمان وی به کشورهای عربی، آمریکا، اروپا، ژاپن و جزیره‌های اقیانوس هند رسیده بود، و در چنان شرایطی نیاز به کتاب بزرگی بود تا کسانی که به امور دعوت مشغول اند، و در سفرها به خاطر دعوت بیرون می‌شوند، آن را مطالعه نموده و بخوانند، و عقل‌ها و قلب‌های شان را از آن تغذیه نموده، و عواطف دینی خود را با آن شعله‌ور سازند. تا انگیزه‌ای برای آنها در الگوپذیری، بذل جان و هر چیز قیمتی شان در راه دعوت، سیر و گردش در جهان، هجرت و نصرت و فضایل اعمال و مکارم اخلاق باشد، و چون این خبرها را بخوانند نفس‌های شان در مقابل آن، چنان که جویها در مقابل بحرها و مردان بلند قامت در مقابل کوه‌های بلند، کوچک و ناچیز می‌نمایند، کوچک و ناچیز شود. اینجاست که آنها پس از مطالعه این حکایت‌ها، به یقین خود اتهام وارد می‌کنند، و اعمال خود را کوچک و زندگی خود را حقیر می‌شمارند و به این صورت اراده و همت‌شان بلند

شده و عزم‌های‌شان به حرکت می‌افتد.

خداوند تبارک و تعالی خواست تا شیخ محمد یوسف، فضیلت تألیف این موضوع بزرگ توأم با فضیلت دعوت را نصیب شود، در ضمن این که زندگی سراسر در حال نقل و انتقال و توأم با سفرها، مهمانان، هیئت‌ها و درس‌ها چیز بسیار دور از زندگی تألیف و نوشتن است، ولی وی با توفیق و کمک الهی، و با بلندی همت و قوت اراده عزم راسخش توانست تا به کار تألیف اشتغال ورزد، و دعوت و نویسندگی هر دو را - که واقعاً همراه نمودن شان کار دشواریست - در کنار هم انجام دهد، و با مدد الهی توانست که به شرح، شرح معانی الآثار امام طحاوی اقدام کند، و همین بود که کتاب «امانی الاخبار» را در چند جلد قطور تالیف نمود، و توانست به مدد وقوت الهی کتاب «حیة الصحابة» را در سه جلد قطور تألیف، و در آن مطالبی را که در کتاب‌های سیرت، تاریخ، و طبقات پراکنده بود، جمع کند. وی در ابتدا در این کتاب از اخبار یا احادیث پیامبر بزرگوار اسلام (ﷺ) شروع، و در قدم دوم حکایت‌ها و قصه‌های صحابه کرام (رضی الله عنہم) را ذکر می‌نماید، و مؤلف در این کتاب به جنبه‌هایی که به دعوت و تربیت ارتباط دارد، و برای دعوت‌گران و مربیان به شکل ویژه دارای اهمیت است توجه می‌کند، تا این کتاب تذکره‌ای برای دعوت‌گران، توشه‌ای برای عاملین، و مدرسه ایمان و یقین برای عامه مسلمین باشد.

این کتاب اخبار صحابه (رضی الله عنہم)، سیرت، قصص، حکایت‌ها و آنچه را که وجود آن در یک کتاب واحد کم نظیر است جمع نموده، و به خاطر این که این اثر از کتاب‌های زیادی مانند کتب حدیث، مسانید، تاریخ و طبقات اقتباس شده است، بناء به صورتی در آمده که آن عصر را تصویر، و زندگی صحابه (رضی الله عنہم) را با ویژگیها و اخلاق شان مجسم کند، و این همه دقت، تتبع و زیادت روایت‌ها، و قصص برای کتاب چنان تأثیری بخشیده، که آن تأثیر و ویژگی در کتاب‌های دیگری که مبنی بر اجمال، اختصار و هدف اساسی قصه هستند، سراغ نمی‌شود، به همین لحاظ خواننده این کتاب در محیط ایمان و دعوت، قهرمانی و فضیلت، اخلاق و زهد زندگی می‌کند.

و چون ثابت گردد که هر کتابی تصویر روانی و پاره‌ای از قلب مؤلف آن است، و طبعاً تأثیر آن به همان اندازه که مؤلف آن را از عقیده و باور امتناع و تأثر و تأثیر پذیری می‌نویسد، و به همان اندازه که خود در ماده و معنای آن زندگی می‌کند، مؤثر و قوی می‌باشد - با ثبوت این اصل - من تأکید می‌کنم که کتاب، مؤثر و موفق است، چون مؤلف این کتاب را از عقیده و حماسه، و لذت و عاطفه خود نوشته، و محبت صحابه (رضی الله عنہم) با خون و گوشت وی خلط شده، و بر مشاعر و تفکرات مستولی بود، و او خود در اخبار و احادیث آنها مدت طولانی را به سر برده است، و اکنون پیوسته در آن زندگی به سر می‌برد، و از سرچشمه‌های آن سیراب می‌گردد، خداوند (جل جلاله) برایشان طول عمر عنایت فرموده، و به زندگیش برکت عطا کند.

اگر چه این کتاب به نوشتن دیباچه و یا تقریظ از طرف کسی مانند من - به خاطر بزرگی و اخلاق مؤلفش - نیازی نداشت، چون وی - آن طور که من می‌پندارم و می‌دانم - موهبت الهی، نیکی ای از نیکی‌های زمان در قوت ایمان، و قوت دعوت و بریدن از همه چیز و همنشین و همراه شدن با دعوت و فانی شدن در راه آن است، که امثال وی جز پس از مدت‌های مدیدی پیدا نمی‌شود، و او خود اکنون حرکت و جنبش دینی را رهبری می‌کند که از قوی‌ترین حرکت‌ها، و وسیع‌ترین و پرنفوذترین آن در تأثیر بر نفس‌ها می‌باشد، ولی بدین خاطر بود تا مرا با این عمل عزت بخشد، و من نیز خواستم که در این عمل بزرگ نصیب و سهمی داشته باشم، و این مطالب را به امید تقرب به خداوند (جل جلاله) نوشتم، خداوند (جل جلاله) خود این کتاب را قبول و به بندگان نفع و بهره آن را برساند.

ابوالحسن علی‌الحسنی الندوی

سهارنپور ۲ رجب ۱۳۷۸ هـ

خلاصه‌ای از شرح حال زندگی نامه مؤلف علامه محمد یوسف کاندهلوی (رحمه الله)

تردیدی نیست که انعکاس تصویر همه جوانب و ابعاد شخصیت و زندگی ابر مردان بزرگ و عالی مقامی چون علامه محمد یوسف کاندهلوی عالم، محدث و دعوتگر بزرگ و سترگ جهان اسلام، در چنین خلاصه‌هایی نمی‌گنجد و ممکن نیست، و خود نیازمند کتاب جداگانه‌ای است، تا ویژگی‌های زندگی عالمانه و مجاهدانه وی را به صورت مفصل بیان نماید، ولی با این همه، طبق معمول چنان‌که در ابتدای کتاب‌ها از زندگی مؤلف ولو به صورت اجمال باید ذکری صورت گیرد، تلاش خواهیم نمود، تا خلاصه‌ای از شرح حال و زندگی نامه مؤلف را برای‌تان تقدیم نماییم.

در غرب ولایت شمالی هندوستان، در ولسوالی مظفرنگ، دو روستا به نام‌های جهنجهانه و کاندله وجود دارند، که از سالیان متمادی بدین سویک فامیل متدین و دارای اصالت علمی، و ویژگی‌های بس درخشان - در رشد و پرورش بزرگترین علما و دانشمندان دینی - در آن سکونت دارد. جد بزرگ این فامیل که محمد اشرف نام داشت، و از علمای برجسته زمان خود به حساب می‌رفت، در

زمان شاه جهان پادشاه هندوستان زندگی می‌کرد. به سلسله مفاخر درخشان این خاندان، بعد از جد بزرگ وی می‌توان از مفتی الهی بخش، که به فضیلت و ذکاوت خود مشهور می‌باشد و یکی از زنده‌ترین شاگردان شیخ عبدالعزیز بن شیخ ولی‌الله بود، و جانشینی شهید سیداحمد بریلوی را بعد از وی نیز به عهده داشت، نام برد. او در جریان زندگی علمی خود در کنار تدریس و دعوت و بقیه تلاش‌های علمی، بیش از چهل کتاب را به زبان‌های عربی و فارسی تألیف نمود، که شرح قصیده مشهور «بانت سعاد» از جمله تألیفات وی می‌باشد. گذشته از شیخ الهی بخش که جهان فانی را در سال ۱۲۱۵ ه‍.ق وداع گفت، می‌توان از شیخ ابوالحسن، نورالحسن، مظفر حسن، محمد اسماعیل و سرانجام از شیخ محمد الیاس به عنوان شخصیت‌های برآورنده علمی - که از دست پرورده‌های همین خاندان نجیب‌اند - نام برد.

تولد مؤلف:

شیخ محمد یوسف فرزند محمد الیاس که از همین خاندان می‌باشد، روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاول ۱۳۳۵ ه‍.ق، مصادف به ۲۰ مارچ ۱۹۱۷ م، در دهلی دیده به جهان گشود، و پدر بزرگوارش نام وی را محمد یوسف گذاشت.

پرورش و رشد مؤلف:

محمد یوسف، در خانواده‌ای چشم به جهان گشود، که در ضمن داشتن علمای بزرگ، زنان پس‌متدین و متقی را در دامن داشت، و او در همچون فضای پاک و صافی که تقوی و علم بر آن چیره بود، در آغوش مادران مؤمن و صالح تحت عنایت و سرپرستی بزرگان دین رشد و نمو کرد، و مراحل تکامل و بنای شخصیت وی، با چیدن میوه‌های مثمر تربیتی و اخلاقی در همان محیط فضیلت و پاکی پی‌ریزی شد.

درس و تحصیل:

او هنوز ده سال داشت که قرآن کریم را حفظ نمود، و پس از فراگرفتن درس‌های ابتدایی، علم حدیث را در مدرسه «مظاهر العلوم» واقع سهارنپور، نزد شیوخ علمای بزرگ حدیث چون: شیخ عبداللطیف مدیر اسبق مدرسه، شیخ منظور احمدخان، شیخ عبدالرحمن کامل کافوری و شیخ محمد زکریا کاندهلوی پسر عمویش به اتمام رسانید، و در سال ۱۳۵۴ ه‍.ق سند فراغت خود را از مدرسه مذکور به دست آورد.

مؤلف و فعالیت‌های علمی:

علامه محمد یوسف از ابتدای عمر خود به علم و فراگیری آن علاقمندی زایدالوصفی داشت، و اکثر اوقات خود را صرف مطالعه و خواندن می‌نمود، قضیه تألیف و نوشتن به عنوان یک امر مقدس در همان مرحله تحصیل حدیث برای وی مطرح گردید، و او نیز با داشتن علاقه و شوق بسیار، به این کار همت گماشت، و به تألیف شرح «شرح معانی الآثار للطحاوی» اقدام نمود، و آن را «أمانی الاحبار» نام گذاشت، و تا آخر عمر این کار را دنبال و پیگیری نمود.

بیعت و خلافت:

در هنگام تولد محمد یوسف، ارتباط با شیوخ، و بیعت با آنها در میان جامعه و علما رواج بسیار داشت، بنابراین اعضای یک فامیل همه با مشایخ و مرشدین ارتباط پیدا کرده و با گرفتن علم از آنها همراه شان بیعت می‌کردند. درین راستا شیخ محمد یوسف با پدرش شیخ محمد الیاس مؤسس گروه «جماعة التبلیغ»، که داعی بزرگ و مشهور زمان خود به حساب می‌رفت بیعت نمود، و او، پسرش (محمد یوسف) را در ۲۱ رجب ۱۳۶۲ ه‍.ق. به عنوان جانشین و خلیفه خود انتخاب کرد، و امانت دعوت و تبلیغ را به عهده وی سپرد، و خود به جوار رحمت الهی پیوست.

کار دعوت و تبلیغ:

بعد از درگذشت پدرش، دیگر او به دنیای جدیدی قدم گذاشته بود، و باید کارهای دعوت را توأم با تنظیم و هم آهنگ ساختن دعوتگوان و بقیه امور گروهی که پدرش بانی آن بود، به عهده می گرفت و این کار با افزودن به مشغولیت های وی، مسؤولیت و تعهدش را دو چندان می کرد، و بار سنگینی را به دوشش می گذاشت. ولی او با داشتن علاقمندی وافر به دعوت و امور آن، با جبین گشاده ازین مسؤولیت جدید استقبال نمود، و آن قدر به این کار سرگرم گردید، که دیگر دعوت برای او همه چیز شده بود، و شب و روز را با ایراد سخنرانی ها، تشکیل و برگزاری مجالس، اعزام هیئت ها و گروه های تبلیغ و مسافرت ها جهت دعوت سپری می کرد. او ساعت ها برای مردم بدون این که احساس ناراحتی و خستگی نماید صحبت می نمود.

علامه محمد یوسف در ابتدا کارهای خود را از هندوستان و پاکستان شروع نمود و در شهرها و قریه های این کشور مجالس و نشست های زیادی را ترتیب و تشکیل داد، و سپس گروه هایی را جهت تبلیغ به خارج از "دهلی" اعزام داشت، دهلی در آن موقع مرکز فعالیت های وی به شمار می رفت. او به حدی درین کارها مشغول بود که شاید در یک شب و روز دو و یا سه ساعت استراحت داشت و پس.

سفرهای دعوت:

او به خاطر ادای فریضه دعوت و نشر و ترویج آن برای عموم، سفرهای زیادی نموده، و مجالس و نشست های بی شماری را در این مسیر برگزار نموده است. وی در زندگی عملی دعوت خود به سوی خدا و پیامبرش، که بیش از بیست سال عمر وی را در بر می گیرد، ۵۳ مجلس و اجتماع بزرگ را در شهرهای بزرگ هندوستان برگزار و به مسافرت های همه گیری اقدام نموده است. و بیش از ۱۶ بار به پاکستان و بنگلادش پس از جدایی آنها سفر نمود، و در مجالسی بس بزرگ و

مملو از توده‌های مردم مشتاق به اسلام، و شنیدن پیام‌رهای بخش آن که در نوع خود بی‌مانند بودند، صحبت‌هایی داشت، و سخنان ارزشمندی ایراد نمود. سفرهای علامه به روستاها و مناطق دور افتاده این سرزمین، و مجالس منعقد در آن از حساب بیرون می‌باشد.

دعوت و تبلیغ در حجاز و سایر کشورهای اسلامی:

علامه محمد یوسف علاقمند بود، تا شاهد رونق و انتشار تبلیغ و دعوت در مکه و مدینه باشد، و از طرف اهل حرمین عنایت و توجهی را درین بخش ببیند، وی معتقد بود که اگر دعوت ریشه خود را در این دیار مقدس که حیثیت مرکز اسلام را دارد محکم سازد، از طریق زائران خانه خدا به تدریج به هر گوشه و اکناف جهان انتقال خواهد یافت. به همین دلیل وی سلسله فعالیت‌های ابتدایی خود را از بندر کراچی و بمبئی که محل اجتماع حجاج بود، آغاز نمود، و گروه‌های تبلیغ را جهت تنویر و رسانیدن پیام تبلیغ به حجاج و زائران خانه خدا موظف گردانید، تا باشد که تأثیر پذیری اینها از دعوت، تأثیری بر برادران عرب داشته باشد، و اینان بتوانند در جریان ادای مراسم حج در مکه و مدینه این پیام را بدان جا منتقل سازند، تا به این صورت زمینه فعالیت‌های بعدی در امر توسعه و شروع کارهای دعوت از آنجا آسان و فراهم گردد. او فقط به این اکتفا نکرد، بلکه خودش در بندر کراچی از کشتی‌های حجاج دیدن نمود، و علما و گروه‌های تبلیغ را در میانشان به تدریس و تعلیم موظف گردانید، و در حجاز نیز به ملاقات آنها شتافت، و حلقات درس و تعلیم را در خود حرمین شریفین آغاز نمود.

هنگامی که سفرگروه‌های تبلیغ به حجاز افزایش یافت، و گروه‌هایی از بقیه کشورهای عربی با آن آشنایی پیدا کردند، از علامه محمد یوسف خواستند تا گروه‌هایی را جهت تبلیغ به دیار آنها بفرستد. وی نیز در پاسخ به درخواست آنها گروه‌های زیادی را به مرکز کشورهای مختلف عربی اعزام داشت، که اولین دسته

آنها را به مصر، سپس به سودان و عراق ارسال نمود. با گذشت اندک زمانی پایه‌های این کار در آنجا مستحکم گردید، و گروه‌های مختلف مردم به آن علاقمند گردیده و آشنایی پیدا نمودند، تا این که شمار زیادی از علما و عامه مردم آن دیار به نظام‌الدین - مرکز تبلیغ در دهلی - به دیدار علامه محمد یوسف نایل گردیدند. گذشته از این، او گروه‌های تبلیغ را به بخش‌های مختلف آسیا، اروپا و بقیه کشورهای عربی ارسال نموده بود، که با صحبت‌های مخلص و فیاضانه‌اش، آن چنان روح فداکاری و ایثار را در آنان پدید آورده بود، که همه تکالیف و مصارف مسافرت را به کشورهای دور دست جهان، خود متحمل می‌شدند، و نیازی به دیگران و مساعدت آنها نداشتند.

مؤلف و به جای آوردن فریضة حج:

شیخ محمد یوسف در زندگی داعیانه خود توانست سه مرتبه به زیارت خانه خدا مشرف گردد، و فریضة حج را ادا کند، و دو بار دیگر عمره ادا نماید. در مرتبه اول با پدرش علامه محمد الیاس در سال ۱۳۵۶ هـ ق، به حج رفت، و در مرتبه دوم با شیخ علامه حسین احمد مدنی در سال ۱۳۷۴ هـ ق، به حج مشرف گردید. وی درین بار توانست مجالس تبلیغ را تشکیل دهد، و با شماری از علما درباره امور دعوت صحبت نماید. اما حج سوم و پایانی وی در سال ۱۳۸۳ هـ ق، صورت گرفت، که یک سال قبل از وفاتش بود، و او را در این سفر مقدس گروه‌های زیادی از مردم همراهی می‌کردند. وی موفق شد در این بار مجالس زیادی را در حجاز تشکیل دهد، و در روستاها و شهرهای آن بگردد، و با مردم از نزدیک دیدار نماید، چنان که در همان سفر خود گروه‌های زیادی را به بخش‌های مختلف جهان ارسال نمود، و تعداد گروه‌های ارسال اش به اروپا به ۲۶ گروه می‌رسید. در این مسافرت، مردم به کثرت به دیدار و استقبال از وی شتافتند، و او بدون وقفه از صبح تا شب از علما و عموم مردم پذیرایی نموده و با آنها صحبت می‌کرد. در جریان عمره‌هایش که دو

مرتبه انجام شد، نیز تعداد زیادی از مردم وی را همراهی می نمودند.

وفات:

علامه محمد یوسف، پس از یک سال از برگشت حج، مسافرت طولانی را در ۱۰ شوال ۱۳۸۴ هـ.ق، مصادف با ۱۲ فوریه ۱۹۶۵ م شروع نمود. او در این مسافرت از همه شهرهای بزرگ پاکستان و بنگلادش دیدن به عمل آورد، و در اجتماعات بی نظیری از توده های مردم صحبت نمود، که این صحبت های مستمر و بلاوقفه باعث تب و سرفه برایش گردید، ولی علامه با حالت سختی و مریضی به ادای وظیفه خود ادامه داد. در پایان وی در یک مجلس در "لاهور" قبل از بازگشتش به هند سخنرانی ایراد نمود، که پس از آن بیماری اش شدت گرفت، و درد و ناراحتی بر وی فشار آورد. مردم با شتاب و عجله، بعد از دگرگونی وضع سلامتی اش خواستند او را به مقرش انتقال دهند، ولی قبل از رسیدن به آنجا بیهوش گردید، و شب را توأم با درد و ناراحتی مریضی خود سپری نمود. در روز بعد از آن - که روز جمعه بود - به بیمارستان انتقال داده شد، ولی قبل از رسیدن به آنجا، به رحمت الهی، و جوار حق پیوست، و طائر روحش به سوی جنان رحمان پرواز کرد انا لله و انا الیه راجعون.

وی قبل از درگذشت خود این کلمات را زمزمه می نمود: (لا اله الا الله، الحمد لله الذی اَنْجَزَ وَعَدَهُ، لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَّسُولُ الله، الله اکبر، الله اکبر، الحمد لله الذی اَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْاَحْزَابَ وَ حَذَّه، لا شَیْءَ قَبْلَهُ وَ لا شَیْءَ بَعْدَهُ، لا شَیْءَ قَبْلَهُ وَ لا شَیْءَ بَعْدَهُ)

ترجمه: «معبودی جز خدا نیست، ستایش خدایی راست که وعده خود را عملی نمود. معبودی جز خدا نیست، و محمد ﷺ رسول خداست. خدا بزرگ است، خدا بزرگ است. ستایش خدایی راست که وعده خود را عملی ساخت، و بنده اش را پیروز گردانید، و احزاب را خود به تنهایی شکست داد. نه چیزی قبل از

وی است، و نه چیزی بعد از وی، نه چیزی قبل از وی است، و نه چیزی بعد از وی. و در لحظات جان دادن به جان آفرین کلمه طیبه و بقیه دعاها را مأمور را تکرار می کرد.

رسیدن به بیمارستان، پس از درگذشت وی در خلال راه بود، و پزشکان تلاش زیادی به خرج دادند، اما نتیجه ای نداشت. خبر درگذشت آن شخصیت بزرگوار به سرعت در میان توده های مردم، و در سراسر کشور پخش گردید. غم و اندوه برفضای شهر و دیار کشور سایه افکند. همین بود که در لاهور دو مرتبه بروی نماز جنازه خوانده شد، و سپس جسد مبارکش با هواپیما به دهلی منتقل گردید، و در حدود هفتاد هزار مسلمان به امامت شیخ محمد زکریا در نظام الدین، هنگام طلوع آفتاب بروی نماز خواندند و در جانب غربی آرامگاه پدرش محمد الیاس در نظام الدین دهلی به خاک سپرده شد.

اخلاق و رفتار وی:

او مردی بود، دارای قامت متوسط و چهره ای درخشان و روشن. ریش سیاه بود، و موی انبوه زیادی داشت. جاذبه و درخششی در چشمانش هویدا بود. سرش را با دستمالی می بست، و کلاه ساده هندی را استعمال می نمود. لباس عادی وی شلوار و پیراهن بلند بود، و احیاناً سروال - لباس عربی - نیز بر تن می کرد.

هنگامی که اولین بار وی را می دیدی، گمان می کردی در فکر طویل و عمیقی فرو رفته، و شکوه و جلالتش با هیبت خاصی که داشت، انسان را سخت تکان داده و تحت تأثیر قرار می داد. ولی به سرعت آن هیبت، جای خود را به انس و محبت می داد، و هر همنشینش می پنداشت که وی از دیگران برایش نزدیک و محبوب تر است. جز در امور دین صحبت نمی کرد، و جز مسایل دینی دیگر چیزی را نمی شنید. ذهن صفایی داشت، و قلب مصفا و پاکش مملو از یقین و اخلاص بود.

وی از علم و معرفت وسیعی بهره‌مند بود. به ویژه دربارهٔ زمان پیامبر (ﷺ)، اصحاب و تابعین خیلی معلومات وافر و کافی داشت. همیشه تبسم بر لب داشت ولی قلبش غرق در روند کارهای دعوت و امور آن بود. علامه گاهی آستین خود را می‌پیچید، و نفس طولانی از سینه‌اش بیرون می‌آورد، که این حالت به اضطراب و بی‌قراری وی می‌افزود.

کسی که شیخ را ندیده باشد، درک حال و اخلاق وی برایش مشکل است، و کسی که او را از نزدیک دیده و با وی صحبت نموده، این را به درستی می‌داند که وی آینی از آیات خداوندی در قرن حاضر بود، و پس از دیدن وی درک اخلاق و صفات پیامبر خدا (ﷺ) برای انسان آسان می‌شد.

ویژگی‌ها و امتیازات:

خداوند (جل جلاله) به وی ویژگی‌ها و امتیازات زیادی بخشیده بود، تردیدی نیست که سروکار همیشگی با زندگی پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم) و مطالعهٔ بخش‌های مختلف زندگی آنها با بقیه مردان بزرگ تاریخ اسلام، و مطالعه و تدریس و تبلیغ، برایش تأثیری بس فوق‌العاده بخشیده بود، که نظیر وی در تاریخ معاصر کم است. قدرت نطق و ارائه صورت‌های زنده از تاریخ اسلام برای حاضرین در مجلس و جلب توجه آنها، و کشانیدن شان به تحمّل مسؤولیت‌های دعوت، و قربانی دادن در راه خدا و دعوت از ویژگی‌های شاخص و بارز وی به شمار می‌رفت. تألیفات گرانمایه و پربهای این شخصیت عالیقدر، خود بیانگر منزلت و علو همت و علم و دانش وسیع وی در ارتباط با قرآن، حدیث و سایر علوم اسلامی است، که خود برایش شخصیت و مقام بخشیده و او را در ردیف مردان عالم و همیشه زندهٔ تاریخ جهان اسلام قرار می‌دهد.

اندیشه‌ها و افکار مؤلف:

در ارتباط با احیای مجدد اسلام، اعاده خلافت اسلامی و کارهای دعوت، وی بر این عقیده بود، که تشکیل مجالس و خواندن و مطالعه کتب، نمی‌تواند به تنهایی چیزی را تغییر دهد، و تحولی را به وجود آورده انگیزه‌های محرک ایمانی را در انسان ایجاد نماید. به این لحاظ وی معتقد بود، که باید تحول و دگرگونی در باطن ایجاد گردد، و با تزکیه اخلاق و اعمال و احترام علم و علما، یک انقلاب دینی در همه ابعاد نظام به وجود آید. و در این راه با تقدیم قربانیها تلاش صورت بگیرد، و در راه رسیدن و ارتباط به خداوند (جل جلاله) کار شود، و با تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر این کار دنبال گردد، و برای مبادی و اصول احترام صورت بگیرد، و با تشکیل گروه‌های تبلیغ دینی، روابط و تماس با توده‌های مردم مستحکم شده، با هدایت آنها به سوی اسلام و مبادی آن، راه برای بذل نفس و مال در راه خدا گشوده شود، و حلقه‌های درس و تعلیم با مجالس شورا، و دعا‌های عمومی تشکیل گردد. او خود کسی بود که این مراحل را عملاً طی نموده، و راه را برای دیگران گشود، تا باشد در ادامه راه وی همت گمارند.

تألیفات وی:

او به کتاب و تألیف چنان که یادآوری شد، علاقمندی زیادی داشت، و با وجود همه مشغولیت‌های دعوت و مطالعه و تدریس، «امانی الاحبار» را در چند جلد قطور تألیف نمود، که به عنوان سرمایه نادری در جهان علم در دسترس و استفاده علما قرار دارد، و در ذات خود بیانگر فهم و دانش وسیع و عمیق وی به آثار، علم حدیث و فقه اسلامی می‌باشد. کتاب دوم وی همین کتاب حاضر «حياة الصحابة» است، که بدون تردید و شک یک ذخیره نادر و کمیاب و آینه‌ای از زندگی داعیان و مجاهدانه و سلوک و اخلاق پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم) می‌باشد.

خانواده و فرزندان مؤلف:

وی پس از خود پسری به جای گذاشت، که نامش شیخ محمد هارون می‌باشد، او نیز مرد عالم و متدینی بود، که با تأسی از پدرش نقش قدم او را دنبال می‌کند، اما مادر و همسرش بعد از پنج ماه از درگذشت وی به جوار رحمت الهی پیوستند، که در زمان خود الگو و نمونه‌های واقعی از تقوی و زن مسلمان بودند.

اقتباس، ترجمه و نگارش - با دخل و تصرف - از نوشته

استاد سعید اعظمی ندوی درباره زندگی

علامه محمد یوسف کاندهلوی

«مترجم»

مقدمه کتاب

- ۱- آیات قرآنی درباره اطاعت از خداوند (جل جلاله) و پیامبر (ﷺ).
- ۲- احادیث درباره اطاعت و پیروی از پیامبر (ﷺ) و خلفای راشدین (رضی الله عنهم).
- ۳- آیات قرآنی درباره پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم).
- ۴- قول خداوند تبارک و تعالی درباره اصحاب پیامبر (ﷺ).
- ۵- ذکر پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم) در کتاب‌های قبل از قرآن.
- ۶- احادیث در وصف پیامبر (ﷺ).
- ۷- روایت‌های وارده در وصف اصحاب (رضی الله عنهم).

مقدمه کتاب

۱- آیات قرآنی در اطاعت از خداوند (جل جلاله) و پیامبر ﷺ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ). (۱)

«همه ستایش ها مر خدا راست، خدایی که پروردگار عالمیان است، بی اندازه مهربان و نهایت با رحم است، صاحب روز جزاست، تنها تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم، ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که برایشان انعام کرده ای، نه آنان که برایشان غضب کرده شده و نه گمراهان.

و خداوند (جل جلاله) فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۲)

«همانا الله (جل جلاله) پروردگار من و پروردگار شما است. بنابراین او را

پرستید، این است راه راست». و خداوند (جل جلاله) فرموده است:

(قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، وَ مَا كَانَ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ
وَبَذَلِكُ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. (۱)

«بگو: همانا پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیین با برجا و ضامن
سعادت دین و دنیا، آیین ابراهیم. همان کسی که از آیین‌های خرافی محیط خود
روی گردانید و از مشرکان نبود. بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من،
همه برای خداوند پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست، و به همین امر
شده‌ام، و من نخستین مسلمانم».

و خداوند (جل جلاله) مهربانی نموده:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا
إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الَّذِي يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۲)

«بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که
حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و
می‌میراند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبر درس نخوانده‌ای که
ایمان به خدا و کلماتش دارد و از او پیروی کنید تا هدایت بیابید».

و خداوند تبارک و تعالی می‌گوید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاوَوْكَ
فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً). (۳)

«و هر پیامبری را فرستاده‌ایم، به خاطری فرستاده‌ایم که از وی به حکم خدا
فرمان برده شود، و اگر ایشان آنگاه که بر نفس‌های خویشان ستم روا می‌دارند نزد تو
بیایند و از خداوند مغفرت بخواهند، و پیامبر برای شان مغفرت بخواهد، بدون
تردید، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند».

و گفته است:

الْفَائِزُونَ^(۱)

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آن‌ها رستگارند».

و فرموده:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ، وَإِنْ تُطِيعُوا تَهْتَدُوا، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا، يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۲)

«بگو! اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را بکنید، و اگر سرپیچی کنید پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود. اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکارا نیست. خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلیفه‌ی روی زمین نمود و دین و آیینی را که برای آنها پسندیده پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نمی‌سازند. و کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسق‌اند. و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید».

و همچنین گفته است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا).^(۱)

«ای مسلمانان از خدا بترسید و سخن استوار بگویید، تا کردارهای شما را برایتان اصلاح سازد، و گناهان تان را برای شما بپارزد، و هر کس که از خدا و پیامبرش اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است.»

و خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).^(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیات تان است. و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود و این که همه شما نزد او (در قیامت) جمع خواهید شد.»

و خداوند (جل جلاله) می گوید:

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).^(۳)

«بگو: خدا و پیامبر را اطاعت کنید. اگر روی گردانیدند، خداوند کافران را دوست نمی دارد.»

و فرموده است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا).^(۴)

«کسی که از پیغمبر اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده، و هر کسی اعراض کند، ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده ایم.»

و فرموده است:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ

۱. آل عمران: ۳۲.

۲. انفال: ۲۴.

۳. احزاب: ۷۰، ۷۱.

۴. نساء: ۸۰.

وَالشَّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا. (۱)
 «هرکسی که از خدا و پیامبر اطاعت نماید، آنان با کسانی اند که خداوند بر آنان انعام کرده، (و آنان عبارت اند) از: پیامبران، صدیقان، شهیدان و نیکوکاران، و رفاقت آنان بهتر و نیکوتر است، این فضلی است از جانب خدا، و خدا به عنوان عالم کافی است.»
 و خداوند می فرماید:

(وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ). (۲)

«و هرکسی حکم خدا و پیامبرش را اطاعت کند، وی را در باغهایی که از زیر آن جوی ها در جریان اند، داخل می گردانند، و آنان در آنجا جاویدان می باشند، و این است کامیابی بزرگ، و کسی که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند او را در آتش می اندازد، و او در آنجا جاویدان می باشد، و برایش عذات ذلت آور است.»

و خداوند فرموده است:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، فَأَتَوُا اللَّهَ وَأَصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ) (۳) «از تو درباره غنائم می پرسند، بگو: غنائم مخصوص خدا و پیامبر است، بنابراین از خدا بترسید و میان برادرانی که با هم ستیزه دارند، آشتی دهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، اگر ایمان دارید. مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل های شان ترسان و هراسان می گردد، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود، ایمان شان افزوده می گردد، و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آنها که

۳. انفال: ۱ - ۴.

۲. همان: ۱۳، ۱۴.

۱. همان: ۶۹، ۷۰.

نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای شان درجه‌هایی نزد پروردگارشان هست و برای آنها آمرزش و روزی نیکو و با عزت است».

و گفته است:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (۱)

«و مردان و زنان مؤمن ولی (و یار و یاور) یکدیگراند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌نمایند، خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است».

و خداوند تبارک و تعالی مهربانی نموده:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲)

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان تان را ببامزد، و خدا آمرزنده و مهربان است».

و خداوند تبارک و تعالی مهربانی نموده است:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا). (۳)

«برای شما در زندگی، رسول خدا و تعلیم وی سرمشق نیکویی است، البته برای آنکه امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارد، و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و خداوند تبارک و تعالی گفته است:

۳. احزاب: ۲۱.

۲. آل عمران: ۳۱.

۱. توبه: ۷۱.

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (۱)

«آنچه را پیامبر خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید و باز ایستید».

۲- احادیث در اطاعت و پیروی از پیامبر (ﷺ) و خلفای راشدین (رضی الله عنهم)

أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): (مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي).

بخاری از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هر کسی از من اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده، و هر کس از من نافرمانی کند، خداوند را نافرمانی نموده است. و هر کس از امیری که من مقرر نموده‌ام اطاعت نماید، او از من اطاعت نموده، و هر کس از امیر من نافرمانی کند، او از من نافرمانی کرده است».

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ أَيْضاً عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رضی الله عنه) مَرْفُوعاً: (كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى). (۲)

بخاری همچنان به شکل مرفوع از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت نموده است: «همه ائمتّم وارد جنت می شوند، مگر آن کس که ابا و رزدا، هر کس از من اطاعت نماید داخل جنت می شود، و هر کس از من نافرمانی کند ابا و رزیده است» (۳).

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ أَيْضاً عَنْ جَابِرٍ (رضی الله عنه) قَالَ: (جَاءَتْ مَلَائِكَةُ إِلَى النَّبِيِّ (ﷺ) وَهُوَ نَائِمٌ فَقَالُوا: إِنَّ لِمَا جِئَكُمْ بِهِ مَثَلاً فَاحْضِرُوا لَهُ مَثَلاً. قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْقَيْنَ نَائِمَةً وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ، فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَاراً وَجَعَلَ فِيهَا مَادَبَةً، وَبَعَثَ دَاعِياً، فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنَ الْمَادَبَةِ، وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ

۱. حشر: ۷.

۲. الجامع، ج ۲، ص ۲۳۳.

۳. الجامع، ج ۲، ص ۲۳۳.

الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَادِيَةِ، فَقَالُوا: أَوَلَوْهَا لَهُ يَفْقَهُهَا، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبُ يَفْظَنُ، فَقَالُوا: الدَّارُ الْجَنَّةُ، وَالذَّاعِي مُحَمَّدٌ، فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ قَرْنُ بَيْنِ النَّاسِ).

بخاری همچنان از جابر (رضی الله عنه) روایت نموده که گفت: «در حالی فرشته هایی نزد پیامبر (ﷺ) آمدند که وی در خواب بود، آنها گفتند: این دوست تان برای خود مثالی دارد، پس برایش مثالی بزنید، بعضی آنها گفتند: وی خواب است، و عده دیگری از آنها گفتند: چشم خواب، ولی قلب بیدار است، گفتند: مثال وی مانند مردی است که منزلی را بنا نموده، و در آن مهمانی را ترتیب داده، و دعوت دهنده ای را فرستاده است. هر کس که دعوت، دعوت دهنده را پذیرفت داخل منزل شده و از مهمانی خواهد خورد، و کسی که دعوت دعوتگر را نپذیرد نه داخل منزل شود، و نه هم از مهمانی خواهد خورد. ملائک گفتند: این را برای وی تأویل کنید تا بداند. بعضی آنها گفتند: وی خواب است، و بعضی دیگرشان اظهار داشتند: چشم خواب، ولی قلب بیدار است. فرمودند: منزل جنت است [و صاحب آن خداوند] و دعوتگر محمد، بنابراین هر کس از محمد اطاعت کند، از خداوند اطاعت نموده، و هر کس از محمد، نافرمانی کند، از خداوند نافرمانی نموده، و محمد، تمیز^(۱) دهنده آشکاری در میان مردم است»^(۲).

و أَخْرَجَ الشَّيْخَانُ عَنْ أَبِي مُوسَى (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): (إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: يَا قَوْمُ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعْثَنِي، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعَرِيَانُ، فَالْنَّجَاءُ، فَالْنَّجَاءُ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَأَذْلَجُوا فَأَنْطَلَقُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَتَنَجَّوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَنَحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ مَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ).

۱. یعنی بامبعوث شدن وی مردم به دو گروه تقسیم شده اند، گروهی که وی را پیروی می کنند مسلمانان و حزب الله اند، و گروهی که از وی پیروی نمی کنند، کفار و حزب شیطان می باشند، و این خود تمیز واضح و آشکاری در میان مردم است.
۲. به روایت دارمی از ربیعہ جُریشی (رضی الله عنه) با معنی و مشکاة ص ۲۱.

شیخان (بخاری و مسلم): از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت نموده‌اند که گفت: پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «مثال من و مثال آنچه خداوند مرا به آن مبعوث نموده چون مثال مردی است که نزد قومی آمده، و گفت: ای قوم، من لشکر را به چشم خود دیدم، و من بیم دهنده‌ای آشکار هستم، بنابراین درصدد نجات خود باشید، درصدد نجات خود باشید. گروهی از وی اطاعت نموده و در همان فرصت، شبانگاه به آهستگی به راه افتاده و نجات یافتند، و گروه دیگری از ایشان او را تکذیب نموده و شب را در همان جای شان روز نمودند، صبحگاهان لشکر بر آنها هجوم آورده آنها را به هلاکت رسانید و ریشه کن نمود، این مثال کسی است که مرا اطاعت و از آنچه من با خود آوردم، پیروی کند، و همچنان مثال کسی است که از من نافرمانی و آن حق را که با خود آورده‌ام، تکذیب نماید».

و أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو (رضی الله عنهما) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي كَمَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّهُ عَلَانِيَةً لَكَانَ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ، وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ مِائَةٍ وَتَفَرَّقَ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِائَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِائَةً وَاحِدَةً)، قَالُوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: (مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي).

ترمذی از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: آنچه بر بنی اسرائیل آمده بود عین آن بر امت من نیز خواهد آمد، حتی اگر کسی از آنها با مادرش آشکار زنا نموده باشد، در امت من کسی خواهد بود که این عمل را انجام می دهد، و بنی اسرائیل به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، و امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم می شود، همه آنها در آتش اند به جز یک گروه، گفتند: ای پیامبر خدا این گروه کدام است؟ گفت: «آنچه من و اصحابم بر آن هستیم».

و أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ - وَاللَّفْظُ لَهُ - عَنِ الْعِزِّبَاذِ بْنِ سَارِيَةَ (رضی الله عنه) قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً، ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةُ

مُودِعٌ، فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا؟ قَالَ: (أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبِشِيًّا، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَاعْضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ).

ترمذی و ابوداود - و لفظ از ابوداود است - از عریاض بن ساریه (رضی الله عنه) روایت نموده اند که گفت: پیامبر (ﷺ) روزی برای ما نماز داد، بعد روی خود را به طرف ما گردانید، و آنچنان وعظ مؤثری برای ما نمود، که چشم‌ها در آن اشک ریختند، و قلب‌ها خوفناک و هراسان شدند. مردی گفت: ای پیامبر خدا، گویی این موعظه خدا حافظی باشد، پس برای ما چه سفارشی می‌کنی؟ گفت: «شما را به ترس از خدا، شنیدن و طاعت»^(۱) وصیت و سفارش می‌کنم، اگر چه بنده حبشی هم باشد چون هر کسی که از شما بعد از من زندگی به سر برد، اختلافات زیادی را خواهد دید، در آن صورت باید به سنت من و سنت خلفای راشدین که هدایت شدگانند عمل کنید. به آن چنگ زنید، و آن را با دندان‌های پسین خود محکم بگیرید، و از چیزهای نو پدید [در دین‌تان] بر حذر باشید، زیرا هر چیز نو پدید، بدعت و هر بدعتی گمراهی است».

و أَخْرَجَ رَزِينٌ عَنْ عُمَرَ (رضی الله عنه) مَرْفُوعًا: (سَأَلْتُ رَبِّي عَنْ اخْتِلَافِ أَصْحَابِي مِنْ بَعْدِي، فَأَوْحَى إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ أَصْحَابَكَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ مِنَ السَّمَاءِ بَعْضُهَا أَقْوَى مِنْ بَعْضٍ، وَلِكُلِّ نُورٍ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَهُوَ عِنْدِي عَلَى هُدًى). وَ قَالَ: (أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأْيُهُمْ أَقْدَرُتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ).^(۲)

رزین از عمر (رضی الله عنه) به شکل مرفوع روایت نموده که رسول الله (ﷺ) فرمود: «از پروردگارم درباره اختلاف اصحابم بعد از خود پرسیدم، خداوند به من وحی فرستاد: ای محمد، اصحاب نزد من به منزله ستارگان آسمان اند که بعضی از دیگری

۱. هدف ازین اطاعت از اولو الامر می‌باشد. م.

۲. جمع الفوائد، ج ۲، ص ۲۰۱.

قوی تراند، و همه آنان از نوری برخوردارند، و کسی که به هر آنچه عمل نماید که صحابه برآند با وجود اختلاف شان، او نزد من بر هدایت است»، و گفت: «اصحابم چون ستارگانند به هر کدام شان اقتدا کنید، هدایت شده اید».^(۱)

وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنْ حَدِيثِ (ع) مَرْفُوعاً: (إِنِّي لَا أَدْرِي قَدَرَ بَسَائِي فِيكُمْ، فَأَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي - وَ أَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ) (رضی الله عنهما) - وَ اهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَّارٍ، وَ مَا حَدَّثَكُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدَّقُوهُ).

ترمذی از حدیث (ع) به شکل مرفوع روایت نموده که رسول الله (ﷺ) فرمود: «من اندازه بقای خود را در میان شما نمی دانم، بنابراین به این دو شخص که بعد از من هستند، اقتدا کنید - و به ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) اشاره نمود - و از راهنمایی و هدایت عمار هدایت جوید، و آنچه را ابن مسعود به شما می گوید وی را تصدیق نمایید».

وَ أَخْرَجَ أَيْضاً عَنْ بِلَالِ بْنِ الْحَارِثِ الْمُزَنِيِّ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): (مَنْ أَحْيَا سُنَّةً مِنْ سُنَّتِي قَدْ أُمِيتَتْ بَعْدِي فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ أُجُورِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ اتَّبَعَ بَدْعَةً ضَلَّالَةٌ لَا يَرْضَاهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئاً). وَ أَخْرَجَ ابْنُ مَاجَةَ أَيْضاً نَحْوَهُ عَنْ كَثِيرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ.

وی همچنان از بلال بن حارث مزنّی (ع) روایت نموده، که گفت: پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «هرکسی سنتی از سنت های مرا که پس از من از بین برده شده باشد زنده کند، برای وی به اندازه اجر و پاداش آنان که بدان عمل می کنند اجر و پاداش است، بدون این که این، از پاداش های شان چیزی را بکاهد. و کسی بدعت گمراه کننده را که خداوند و رسولش از آن راضی نباشند، ایجاد کند، بروی گناهی به اندازه گناهان آنانی که بدان عمل می کنند، می باشد، و این از گناهان شان چیزی را

(۱) نمی‌کاهد.

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ أَيْضاً عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): (إِنَّ الدِّينَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْحِجَازِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا، وَلَيَقْلَنَنَّ الدِّينُ مِنَ الْحِجَازِ مَسْقِلَ الْأُرْوِيَّةِ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ، إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ وَهُمْ الَّذِينَ يُضِلُّحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ بَعْدِي مِنْ سُنَّتِي).

ترمذی همچنان از عمرو بن عوف (رضی الله عنه) روایت نموده که گفت: پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «دین خود را به طرف حجاز خواهد کشید، همچنانکه مار خود را به طرف سوراخ خود می‌کشد، و دین در حجاز چنان پناه می‌برد، همچنان که گوزن به سرکوه پناه می‌برد. دین غریب شروع شده، و دوباره غریب خواهد گردید، خوشا به حال غریبان، و آنها کسانی اند که آن چه را مردم از سنت من فاسد گردانیده‌اند، اصلاح می‌کنند».

وَأَخْرَجَ أَيْضاً عَنْ أَنَسٍ (رضی الله عنه) قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): (يَا بَنِيَّ، إِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُضَبِّحَ وَتُمِيسَ وَتَلْبِسَ فِي قَلْبِكَ غِشًّا لَا حِدَّ فَا فَعَلْ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ وَذَلِكَ مِنْ سُنَّتِي، وَمَنْ أَحَبَّ سُنَّتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ).

وی همچنان از انس (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: پیامبر (ﷺ) به من فرمود: «ای پسر من! اگر می‌توانی که روز و شب خود را بدون این که در قلبت درباره کسی کینه‌ای داشته باشی سپری کنی، این کار را انجام بده. بعد از آن گفت: ای پسر من، و این از سنت من است، و کسی که سنت مرا دوست داشته باشد یقیناً که مرا دوست دارد، و کسی که مرا دوست دارد، در جنت با من می‌باشد».

وَأَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رضی الله عنهما) مَرْفُوعاً: (مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي عِنْدَ فَسَادِ أُمَّتِي فَلَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ). وَرَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رضی الله عنه) إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «فَلَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ» (۲).

۱. ابن‌ماجه نیز مانند این را از کثیر ابن عبدالله بن عمرو از پدرش از جدش روایت نموده است.

۲. الترغیب، ج ۱، ص ۴۴.

بیهقی از ابن عباس (رضی الله عنهما) به شکل مرفوع روایت نموده، که رسول (ﷺ) فرمود: «کسی که به سنت من وقت فساد امتم، چنگ زند، برای وی اجر و پاداش صد شهید است». این را طبرانی از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت نموده، مگر این که وی گفته: «برای وی اجر شهید است».^(۱)

و أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رضی الله عنه) (الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّتِي عِنْدَ فَسَادِ أُمَّتِي لَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ).

طبرانی و ابو نعیم در الحلیة از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت نموده اند: «برای چنگ زننده و متمسک به سنت من هنگام فساد امتم اجر و پاداش شهید است».

و أَخْرَجَ الْحَكِيمُ عَنْهُ: (الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّتِي عِنْدَ اخْتِلَافِ أُمَّتِي كَالْقَائِضِ عَلَى الْجَمْعِ).^(۲)

حکیم ترمذی^(۳) از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت نموده: «چنگ زننده به سنت من وقت اختلاف امتم چون در دست گیرنده پاره آتش است».^(۴)

و أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَنَسٍ (رضی الله عنه) مَرْفُوعاً: (مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي) وَأَخْرَجَهُ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ ابْنِ عَمَرَ (رضی الله عنهما) وَزَادَ فِي أَوَّلِهِ: (مَنْ أَخَذَ بِسُنَّتِي فَهُوَ مِنِّي).

مسلم از انس (رضی الله عنه) به شکل مرفوع روایت نموده: «کسی که از سنت من روی گرداند، از من نیست». و این را ابن عساکر از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، و در اوّل افزوده: «کسی که سنت مرا بگیرد او از من است».

و أَخْرَجَ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَائِشَةَ (رضی الله عنها) مَرْفُوعاً: «مَنْ تَمَسَّكَ بِالسُّنَّةِ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

دارقطنی از عائشه (رضی الله عنها) به شکل مرفوع روایت نموده: «کسی که به سنت

تمسک ورزد داخل جنت می شود».

و أَخْرَجَ السَّجْزِيُّ عَنْ أَنَسٍ (رضی الله عنه) مَرْفُوعاً: (مَنْ أَخْبَا سُنَّتِي فَقَدْ أَحْبَبَنِي وَمَنْ أَحْبَبَنِي

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷.

۱. الترغیب، ج ۱، ص ۴۴.

۳. وی حکیم ترمذی، صاحب «نوادر الاصول فی الحدیث» می باشد، نه ترمذی مشهور صاحب

۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷.

«السنن».

كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ).

سجّزی از انس (رضی الله عنه) به شکل مرفوع روایت نموده: «کسی که سنّت مرا زنده کند یقیناً مرا دوست داشته است، و کسی که مرا دوست دارد، در جنت با من می باشد».

۳- آیات قرآنی دربارهٔ پیامبر (ﷺ) و اصحاب (رضی الله عنهم)

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ، وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً).^(۱)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی پیامبر خدا و خاتم و آخرین پیامبران است، و خداوند بر هر چیز داناست».

و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً. وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً).^(۲)

«ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا، به حکم او. و چراغی درخشان».

و خداوند تبارک و تعالی مهربانی می کند:

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً. لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ، وَ تُوقِرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً).^(۳)

«ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده ایم. تا به خدا و رسول او ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، و او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام به پاکی یاد کنید».

۱. احزاب: ۴۰. ۲. همان: ۴۵، ۴۶. ۳. فتح: ۹، ۸.

خداوند (جل جلاله) فرموده است:

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ).^(۱)

«ما تو را به حق، مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده‌ایم، و از تو در مورد اهل

دوزخ پرسیده نمی‌شود».

و می‌فرماید:

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا).^(۲)

«ما تو را به دین راست مژده دهنده و ترساننده فرستاده‌ایم».

و خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

(وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ).^(۳)

«و در هر امتی بیم دهنده گذشته است».

و خداوند (جل جلاله) می‌گوید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).^(۴)

«و ما تو را برای همه مردم به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده‌ایم، ولی

اکثر مردم نمی‌دانند».

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).^(۵)

«و ما تو را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده‌ایم».

و خداوند (جل جلاله) می‌گوید:

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ).^(۶)

«و ما تو را رحمت برای جهانیان فرستاده‌ایم».

و می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

۱. بقره: ۱۱۹.

۲. فاطر: ۲۴.

۳. همان: ۲۴.

۴. سبا: ۲۸.

۵. فرقان: ۵۶.

۶. انبیاء: ۱۰۷.

(۱). الْمُشْرِكُونَ.

اوست آن که پیغمبر خود را به هدایت و دین حق فرستاده است، تا آن را بر همه ادیان، اگر چه مشرکان بد بدانند، غالب گرداند.

و خداوند (جل جلاله) گفته است:

(وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ، وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ). (۲)

«و روزی که در هر امت گواهی را بر ایشان از خودشان برانگیزیم، و تو را بر این کافران، گواه بیاوریم، و کتاب را بر تو، برای واضح بیان کردن هر چیز و برای راه نمودن و بخشایش و مرده دادن برای مسلمانان فرود آوردیم».

و می فرماید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرُّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). (۳)

«و همچنین شما را گروهی مختار و میانه گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و رسول بر شما گواه باشد».

و خداوند (جل جلاله) می گوید:

(قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا. رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا). (۴)

«خداوند برای شما نصیحت فرو فرستاده است. پیامبری فرستاده که آیات روشن الله را بر شما می خواند، تا آنان را که ایمان آورده اند و عمل های نیک انجام داده اند از تاریکی ها به سوی روشنی بیرون سازد، و هر که به الله ایمان بیاورد و عمل نیکو بکند، خدا او را به بوستان هایی که زیر (قصرهای) آنها جویها جاری اند، داخل می سازد، و اینان در آنجا برای همیشه جاودان می باشند، و خداوند برای او روزی

۳. بقره: ۱۴۲.

۲. نحل: ۸۹.

۱. صف: ۹.

۴. طلاق: ۱۱، ۱۰.

نیکویی فراهم آورده است».

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ). (۱)

«خدا بر ایمان داران آنگاه که میان شان پیامبری از خودشان برانگیخت، احسان نمود. او برایشان آیت‌های خدا را می‌خواند، و آنان را از شرک و غیره پاک می‌سازد، و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزاند، در حالی که قبل از این در گمراهی آشکار قرار داشتند».

و خداوند (جل جلاله) گفته است:

(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ). (۲)

«چنان که در میان شما رسولی از خود شما فرستادیم، او بر شما آیات ما را می‌خواند، و شما را پاک می‌سازد و به شما کتاب و حکمت می‌آموزاند، و به شما تعلیم می‌دهد آنچه را که نمی‌دانستید، پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا به جای آورید و ناسپاسی نکنید».

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ). (۳)

«رسولی از خود شما به سوی تان آمده، که رنج شما بروی دشوار است، و به هدایت شما اصرار دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

و خداوند می‌گوید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْتَضَوْا مِنْ حَوْلِكَ. فَاعْفُ

۱. آل عمران: ۱۶۴.

۲. بقره: ۱۵۱، ۱۵۲.

۳. توبه: ۱۲۸.

عَنْهُمْ، وَاسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (۱)

«به سبب رحمتی که از جانب خداست بر ایشان نرم دل شدی، و اگر تندخو و سخت دل می بودی، از پیرامون تو پراکنده می شدند، بنابراین از ایشان در گذر و برای شان آموزش خواه و در کار همراه شان مشورت کن، و وقتی عزم کردی بر خدا توکل نما، چون خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد».

و خداوند (جل جلاله) می فرماید:

(إِلَّا تَتَصَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى، وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (۲)

«اگر رسول را مدد نکنید، الله او را هنگامی که کافران وی را بیرون کردند، و دومین نفر بود، یاری و کمک نمود. آنگاه که هر دو در غار بودند، و آن گاه که رسول به رفیق خود گفت: غمگین مشو که الله همواره ماست، درین موقع الله تسکین خود را بروی فرود آورد، و او را با لشکریایی که نمی دیدید تقویت نمود، و گفتار کافران را پایین قرار داد، و سخن الله بلند و پیروز است، و خداوند غالب و با حکمت است».

و خداوند (جل جلاله) می فرماید:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، سِيمَا هُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ، يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا). (۳)

«محمد ﷺ فرستاده خدا (جل جلاله) است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان اند، پیوسته آنها را در حال رکوع و

سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل، همانند زراعت است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و برپای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند (جل جلاله) کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعدهٔ آمرزش و اجر عظیمی داده است.»

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السَّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).^(۱)

«آنان که (از روی صدق) آن پیغمبری را که نبی امی است، پیروی می‌کنند، کسی که (صفات) او را نوشته نزد خویش در تورات و انجیل می‌یابند، کسی که ایشان را به کار پسندیده امر می‌کند و از ناپسندیده منع می‌نماید، و پاکیزه‌ها را برای شان حلال می‌سازد و ناپاکیزه‌ها را برای شان حرام می‌گرداند، و بار سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش شان) برمی‌دارد، و آنها که به او ایمان آوردند و حمایتش کردند و یاری‌اش نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، آنان رستگارانند.»

۴- کلام خداوند تبارک و تعالی دربارهٔ اصحاب پیامبر (ﷺ)

خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا، حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).^(۱)

«خداوند رحمت خودش را شامل حال پیامبر، و مهاجرین و انصار که در زمان عسرت و تنگی از وی پیروی کردند، نمود. آنگاه خداوند توبه آنان را پذیرفت، و او نسبت به آنها مهربان و رحیم است. همچنین آن سه نفر را که بازماندند، تا آن حد که زمین، با همه وسعتش بر آنان تنگ شد، و نفس‌های شان بر ایشان تنگ گردید، و دانستند که پناه گاهی از خدا جز به سوی او نیست، در آن هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، و خداوند توبه آنان را پذیرفت، و خدا توبه‌پذیر و مهربان است.»

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).^(۲)

«خداوند از مؤمنانی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب‌های آنان نهفته بود دانست، لذا آرامش را بر دل‌های آنان نازل کرد، و فتح نزدیکی، به عنوان پاداش، نصیب آنها فرمود. و غنایم بسیاری که آن را به دست می‌آورند، و خداوند عزیز و حکیم است.»

و خداوند مهربانی می‌کند:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).^(۳)

«خداوند از پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و آنهایی که به نیکی از آنان

۱. توبه: ۱۱۷، ۱۱۸. ۳. توبه: ۱۰۰.

۲. فتح: ۱۸، ۱۹.

۳. توبه: ۱۱۷، ۱۱۸.

پیروی کردند، خشنود شده است، و آنها نیز از او خشنود شده‌اند، و (خداوند) برای آنان باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارند، و اینان در آن جا، جاودانه خواهند ماند، و این پیروزی بزرگ است.

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْآيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ، وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّقُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ، وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۱)

«این اموال برای مهاجران فقیری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آنها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند، و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، و آنها راستگویان اند. و برای کسانی است که در دارالهجرة (مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران مسکن گزیدند، آنها کسانی را که به سوی شان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل خود به آنچه به مهاجران داده شده احساس نیاز نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیداً فقیر باشند. کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته، رستگارند».

و می‌فرماید:

(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ). (۲)

«خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش همانند همدیگر است، آیاتی مکرر دارد، که از شنیدن آیاتش بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند لرزه می‌افتد. سپس بیرون و درون شان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود، این هدایت الهی است، که هر کسی را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند، و هر کسی را خداوند

گمراه کند، برایش هدایت کننده‌ای وجود ندارد».

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۱)

«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که هر وقت این آیات به آنها یادآوری شود به سجده می‌افتند و تسبیح و حمد پروردگارشان را به جای می‌آورند و تکبر نمی‌کنند. پهلوهای شان از بسترها در دل شب دور می‌شود و پروردگار خود را با بیم و امید فرا می‌خوانند، و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. هیچ کسی نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌ها می‌گردد، برای آنها نهفته شده، این جزای اعمالی است که انجام می‌دادند».

و خداوند (جل جلاله) می‌گوید:

(وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. وَالَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ الْأَيْمَنِ وَالْأَوَائِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُم الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ). (۲)

«و آنچه نزد خداست برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، بهتر و پایدارتر است. همان کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند، و هنگامی که خشمگین می‌شوند، عفو می‌کنند. و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده‌اند، نماز را برپا داشته‌اند، و کارهای شان در میان شان به طریق مشورت صورت می‌گیرد، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. و آنها که هرگاه به آنان تعدی و حمله برسد، انتقام می‌کشند».

و خداوند (جل جلاله) می‌فرماید:

(مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ

يَنْتَظِرُ، وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا. لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. (۱)

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به انجام رسانیدند، و بعضی دیگر در انتظاراند، و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدق شان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه که بخواهد عذاب کند، یا توبه آنان را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»
و می‌فرماید:

(أَمِنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ). (۲)

«آیا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در سجده و قیام قرار دارد و از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است (با آن مشرک ناسپاس برابر است؟) بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟»

۵- ذکر پیامبر (ﷺ) و اصحاب وی (رضی الله عنهم) در کتاب‌های قبل از قرآن

أَخْرَجَ أَحْمَدُ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: لَقِيتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي السُّورَةِ، فَقَالَ: أَجَلٌ. وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَةِ بِصِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا، وَمُبَشِّرًا، وَنَذِيرًا، وَحُزْرًا لِلْأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ، لَا فُطْرَ وَلَا غَلِيظَ وَلَا صَخَابَ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمُوا أَلَمَةَ الْعَوْجَاءِ بِأَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَفْتَحَ بِهِ أَعْيُنًا عُمَيَّا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا).

و أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ نَحْوَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، وَابْنِ بَيْهَقٍ عَنْ ابْنِ سَلَامٍ، وَفِي رَوَايَةٍ: (حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ). وَأَخْرَجَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ عَنْ كَعْبِ الْأَجْبَارِ بِمَعْنَاهُ. وَأَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ عَائِشَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) مُخْتَصَرًا. وَذَكَرَ وَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ فِي الرُّبُورِ: (يَا دَاوُدُ، إِنَّهُ سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِكَ نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ صَادِقًا سَيِّدًا، لَا أَعْصِبُ عَلَيْهِ أَبَدًا وَ لَا يُغْضِبُنِي أَبَدًا، وَ قَدْ غَفَرْتُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْصِيَنِي مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ أُمَّتُهُ مَرْحُومَةٌ أَعْطَيْتُهُمْ مِنَ النَّوَافِلِ مِثْلَ مَا أُعْطِيتُ الْأَنْبِيَاءَ، وَ قَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الْقَرَائِصَ الَّتِي افْتَرَضْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ، حَتَّى يَأْتُونَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ نُورُهُمْ مِثْلُ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ... إِلَى أَنْ قَالَ: يَا دَاوُدُ، إِنِّي فَضَّلْتُ مُحَمَّدًا وَ أُمَّتَهُ عَلَى الْأُمَمِ كُلِّهَا).^(۱)

احمد از عطاء بن یسار روایت نموده، که گفت: با عبدالله بن عمرو بن العاص (رضی الله عنهما) بر خوردم، گفتم: مرا از صفت های پیامبر (ﷺ) در تورات آگاه کن، گفت: آری، به خدا سوگند وی در تورات آن چنان وصف شده که در قرآن موصوف است: «ای نبی! ما تو را گواه، بشارت دهنده، بیم دهنده، و حفاظت کننده امین»^(۲) فرستادیم، تو بنده و پیامبر من هستی، تو را متوکل نام گذاردم، نه ترش روی و نه هم سخت طبیعت هستی، و نه اهل معرکه و برپا کننده غوغا در بازارها. و نه هم بدی را به بدی پاسخ می دهد، بلکه عفو و بخشش می کند، و خداوند او را تا آن وقت که ملّت کج را با گفتن لا اله الا الله راست نکنند، قبض نمی نماید. بسا چشم های کور، گوش های کر، و قلب های بسته به واسطه وی باز می شوند».

بخاری مانند این را از عبدالله و بیهقی از ابن سلام روایت نموده اند، و در روایتی آمده: «تا این که ملّت کج را توسط وی راست کند». ابن اسحاق از کعب احبار مفهوم این را روایت نموده است. و این را بیهقی به اختصار از عائشه (رضی الله عنها) روایت کرده، و وهب بن منبه متذکر شده که خداوند تبارک و تعالی برای داود (علیه السلام) در زبور وحی فرستاده: «ای داود، پس از تو نبی ای خواهد آمد که

۱. ابن چنین در البدایة، ج ۲، ص ۳۲۶ آمده است.

۲. هدف از امین عربهای معاصر رسول خدا (ﷺ) می باشد.

اسم وی احمد و محمد است و او صادق و سردار است، من هرگز بروی خشمگین نمی‌شوم، و او ابداً مرا به غضب نمی‌آورد. گناهان گذشته و آینده‌ی وی را قبل از این که نافرمانی مرا بکند، بخشیده‌ام، و امتش مرحوم است. به آنها آن قدر نوافل داده‌ام که به انبیا دادم، و بر آنها فرایضی را لازم ساخته‌ام که بر انبیاء و رسل فرض گردانیده بودم. تا اینکه در قیامت در حالی نزد من بیایند که نورشان چون نور انبیا باشد... تا این که گفت: ای داود! من محمد و امتش را بر همه امت‌ها فضیلت داده‌ام.^(۱)

وَأَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو قَالَ لِكَعْبٍ: أَخْبَرَنِي عَنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ (ﷺ) وَأُمِّتِهِ قَالَ: أَجِدُهُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: (إِنَّ أَحْمَدَ وَأُمَّتَهُ حَمَّادُونَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ، يُكَبِّرُونَ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ، وَيُسَبِّحُونَ اللَّهَ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ، يَدَاوُهُمْ فِي جَوْ السَّمَاءِ، لَهُمْ دَوَى فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوَى النَّحْلِ عَلَى الصَّخْرِ، يَصُفُّونَ فِي الصَّلَاةِ كَصُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ، وَيَصُفُّونَ فِي الْقِتَالِ كَصُفُوفِهِمْ فِي الصَّلَاةِ. إِذَا عَزَّوَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ بِرِمَاحٍ شَدَادٍ. إِذَا حَضَرُوا الصَّفَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مُظِلًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ - كَمَا تَطْلُ السُّورُ عَلَى وَكُورِهَا، لَا يَتَأَخَّرُونَ رَحْقًا أَبَدًا). وَأَخْرَجَهُ أَيْضًا يَاسَنَادٍ آخَرَ عَنْ كَعْبٍ بِسَنَحَةٍ وَفِيهِ (وَأُمَّتُهُ الْحَمَّادُونَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَلَى كُلِّ خَالٍ وَكَبَّرُونَهُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ، رُعَاةُ الشَّمْسِ، يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ لَوْ قَتِهِنَّ وَلَوْ عَلَى كُنَاسَةٍ، يَأْتَرُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ وَيُوضُّونَ أَطْرَافَهُمْ). وَأَخْرَجَ أَيْضًا يَاسَنَادٍ آخَرَ عَنْ كَعْبٍ مُطَوَّلًا.^(۲)

از سعید بن ابی هلال روایت است، که عبدالله بن عمرو به کعب گفت: محمد صلی الله علیه وسلم و امت وی را برایم توصیف کن، وی گفت: آنها را در کتاب خداوند تبارک و تعالی (تورات) این طور می‌یابم: «احمد و امت وی حمدگویان هستند، حمد خداوند عز و جل را در هر خیر و شر می‌گویند، خداوند را در هر جای بلندی به بزرگی یاد می‌کنند، و او را در هر منزل به پاکی یاد می‌نمایند. ندای (اذان)

۱. این چنین در البدایة، ج ۲، ص ۳۲۶ آمده است.

۲. ابونعیم، جلیة، ج ۵، ص ۳۸۶. این حدیث همچنین به اسناد دیگری به صورتی طولانی‌تر، از کعب روایت شده است.

آنها در فضای آسمان طنین انداز است. در نمازهای خود صدایی چون صدای زنبور عسل بر سنگ دارند. در نماز چون صفوف ملائک صف می‌بندند، و در قتال و جنگ چون صفوف شان در نماز صف می‌بندند. چون در راه خداوند جهاد نمایند، ملائکه با داشتن نیزه‌های سخت در پیش روی و عقب آنها می‌باشند، و چون در صف فی سبیل الله حضور پیدا می‌کنند، خداوند (جل جلاله) بر آنها خود سایه بان می‌باشد. و به دست خود اشاره نمود. چنانکه کرکس‌ها بر آشیانه خود سایه می‌افکنند، آنها از روی دشمن در میدان قتال گاهی هم فرار نمی‌کنند. او این را همچنان به اسناد دیگری از کعب روایت نموده و در آن آمده: «و امت وی حمدگویان هستند، حمد و ثنای خداوند (جل جلاله) را در هر حالت به جای می‌آورند، و او را در هر جای بلندی به بزرگی یاد می‌کنند، (به خاطر نماز خود) مراقب آفتاب می‌باشند، و نمازهای پنجگانه را در اوقات آنها ولو بر خاکروبه هم باشند به جای می‌آورند. شلوارهای خود را دور کمر خود می‌بندند، و دست و پای خود را وقت وضو گرفتن به درستی می‌شویند».

۶- احادیث در وصف پیامبر ﷺ

أَخْرَجَ يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ الْقَسَوِيُّ الْحَافِظُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) قَالَ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ - وَكَانَ وَصَافًا - عَنْ جَلِيلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ يَصِفَ لِي مِنْهَا شَيْئًا أَتَعَلَّقُ بِهِ، فَقَالَ:

(كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخْمًا مَفْخَمًا، يَتَلَأُّ لَأً وَجْهَهُ تَلَأُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ مِنَ الْمُسَدَّبِ. عَظِيمُ الْهَامَةِ. رَجُلَ الشَّعْرِ، إِذَا تَفَرَّقَتْ عَقِيصَتُهُ فَرَّقَ، وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا وَفَرَهُ. أَزْهَرُ اللَّوْنِ. وَاسِعَ الْجَبِينِ. أَرْجَحُ الْحَوَاجِبِ، سَوَابِغٌ فِي غَيْرِ قَرْنٍ، بَيْنَهُمَا عِزْقٌ يُدْرُهُ الْغَضَبُ. أَقْنَى الْعِزْزَيْنِ، لَهُ نُورٌ يَغْلُوهُ، يَحْسِبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشْمٌ. كَثَّ اللَّحْيَةِ. أَدْعَجَ. سَهْلُ الْخَدَّيْنِ. ضَلِيلُ الْقَمِّ، أَشْنَبُ، مُفْلَجُ الْأَنْسَانِ، دَقِيقُ الْمَسْرُوتَةِ. كَانَ عُنُقُهُ حَيْدُ دُمِيَّةٍ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ. مُعْتَدِلُ الْخَلْقِ. بَادِنَا مُتَمَاسِكًا. سَوَاءُ الْبَطْنِ وَالصَّدْرِ. عَرِيضُ الصَّدْرِ. بُعِيدُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ. ضَخْمُ الْكَرَادِيسِ. أُنُورُ الْمُتَجَرِّدِ. مُؤْصُولُ مَا بَيْنَ اللَّبَةِ وَالسُّرَةِ بِشَعْرِ يَجْرِي كَالْخَطِّ. غَارِي الثَّدْيَيْنِ وَالْبَطْنِ مِمَّا سِوَى ذَلِكَ. أَشْعَرُ الذَّرَاعَيْنِ

وَالْمُنْكَبِينَ وَأَعَالِي الصُّدْرِ. طَوِيلُ الزُّنْدَيْنِ. رَحْبُ الرَّاحَةِ. سَبَطُ الْقَصَبِ. شَتَّى الْكَفَّيْنِ وَ الْقَدَمَيْنِ. سَائِلُ الْأَطْرَافِ. خُنْصَانُ الْأَخْمَصَيْنِ. مَسِيحُ الْقَدَمَيْنِ، يَتَّبِعُ عَنْهُمَا الْمَاءُ. إِذَا زَالَ زَالَ قَلْعًا. يَخْطُو تَكْفُؤًا وَيَمْشِي هَوْنًا. ذَرِيعُ الْمِشْيَةِ، إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَخْطُ مِنْ صَبَبٍ. وَإِذَا التَّفَتَّ التَّفَتَّ جَمِيعًا، خَافِضُ الطَّرَفِ، نَظَرُهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ الْمُلَاحَظَةُ، يَسُوقُ أَصْحَابَهُ، وَيَبْدَأُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ.

قُلْتُ: صِفْ لِي مَنْطِقَهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَوَاصِلَ الْأَخْزَانِ. دَائِمَ الْفِكْرَةِ. لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ. لَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ. طَوِيلُ السُّكُوتِ. يَفْتَتِحُ الْكَلَامَ وَيَخْتِمُهُ بِأَشَدِّهِ. يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ. كَلَامُهُ فَضْلٌ لَا فَضُولَ وَلَا تَقْصِيرَ. دَمِثٌ. لَيْسَ بِالْجَافِي وَلَا الْمُهَيِّنِ، يُعْظَمُ النِّعْمَةُ وَإِنْ دَقَّتْ، لَا يَذُمُّ مِنْهَا شَيْئًا وَلَا يَمْدَحُهُ. وَلَا يَقُومُ لِعَضْبِهِ - إِذَا تَعَرَّضَ لِلْحَقِّ - شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ. وَفِي رِوَايَةٍ: لَا تُغَضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا تَعَرَّضَ لِلْحَقِّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَلَمْ يَقُمْ لِعَضْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ. لَا يُغَضِبُ لِنَفْسِهِ وَلَا يَنْتَصِرُ لَهَا، إِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبُهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَ يَصِلُ بِهَا بِضَرْبِ بِرَاحَتِهِ الْيُمْنَى بَاطِنَ إِنْهَامِهِ الْيُسْرَى. وَإِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ. وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ، جُلُّ ضَحْكِهِ التَّبَسُّمُ، يُفْتَرُّ عَنْ مَثَلِ حَبِّ الْغَمَامِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ: فَكَتَمْتُهَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ زَمَانًا ثُمَّ حَدَّثْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِهِ وَمَخْرَجِهِ وَمَجْلِسِهِ وَشَكْلِهِ فَلَمْ يَدْعُ مِنْهُ شَيْئًا.

قَالَ الْحُسَيْنُ: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ دُخُولِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْدُونًا لَهُ فِي ذَلِكَ، وَكَانَ إِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَأً دُخُولُهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْأَهُ، وَجُزْأَ آلِهِ، وَجُزْأَ لِنَفْسِهِ، ثُمَّ جُزْأُ جُزْأُهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ فَرَدَّ ذَلِكَ عَلَى الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ لَا يَدْخُرُ عَنْهُمْ شَيْئًا. وَكَانَ مِنْ سَيَرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَةِ إِيثَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِأَذْنِهِ وَقِسْمُهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ، فَيَسْتَسَاعِلُ بِهِمْ وَيُسْغِلُهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَالْأُمَّةُ مِنْ مَسَائِلَتِهِ عَنْهُمْ وَاجْتِبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ وَيَقُولُ: «لَيْتَلَعَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، وَابْلِغُونِي حَاجَةً مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ ابْلَاغَ حَاجَتِهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مِنْ لَا

يَسْتَطِيعُ إِبْلَاغُهَا إِيَّاهُ ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ، يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ رُودَادًا وَلَا يَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ - وَفِي رَوَايَةٍ: (وَلَا يَتَفَرَّقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوْقٍ) - وَيَخْرُجُونَ أَدَلَّةً - يَعْنِي عَلَى الْخَيْرِ -

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِهِ كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَحْزَنُ لِسَانَهُ إِلَّا بِمَا يَعْنِيهِ. وَ يُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُفَرِّهُم. وَ يُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَ يُؤَلِّفُهُ عَلَيْهِمْ. وَ يُحَذِّرُ النَّاسَ وَ يَخْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بَشْرَهُ وَ لَا خُلُقَهُ. يَتَّقِدُ أَصْحَابَهُ، وَ يَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَ يُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَ يُقْوِيهِ، وَ يُقْبِحُ الْقَبِيحَ وَ يُؤْهِئُهُ. مُسْتَدِلُّ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلِفٍ. لَا يَفْعَلُ مَخَافَةً أَنْ يَعْقِلُوا أَوْ يَمِيلُوا. لِكُلِّ خَالٍ عِنْدَهُ عَتَادٌ. وَ لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَ لَا يَجُوزُهُ. الَّذِينَ يَلُوتُهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمُهُمْ نَصِيحَتُهُ، وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنَزَلَةٌ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَ مُوَازَرَةً.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ كَيْفَ كَانَ؟ فَقَالَ: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَجْلِسُ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ. وَ لَا يُوطِئُ الْأَمَّاكِينَ وَ يَنْهَى عَنِ إِيْطَانِهَا. وَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ. يُعْطَى كُلُّ جُلَسَائِهِ نَصِيحَتُهُ، لَا يَحْسَبُ جُلَيْسُهُ أَنْ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ، مَنْ جَالَسَهُ أَوْ قَاوَمَهُ فِي حَاجَةٍ صَابِرُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُتَصَرِّفُ عَنْهُ، وَ مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمَيْسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ. قَدْ وَسِعَ النَّاسُ مِنْهُ بَسْطُهُ وَ خُلُقُهُ فَصَارَ لَهُمْ أَبَا وَ صَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً. مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صَبْرٍ وَ أَمَانَةٍ، لَا تَرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَ لَا تُؤَبَّنُ فِيهِ الْحُرُمُ، وَ لَا تُنْثَى فَلَتَانَتُهُ. مُتَعَادِلِينَ يَتِمَاضِلُونَ فِيهِ بِالتَّقْوَى، مُتَوَاضِعِينَ يُوقِرُونَ فِيهِ الْكِبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ فِيهِ الصَّغِيرَ، يُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ).

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَتِهِ فِي جُلَسَائِهِ فَقَالَ: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَائِمُ الْبُشْرِ، سَهْلُ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ يَقْطُ، وَ لَا غَلِيظٌ، وَ لَا سَخَابٍ، وَ لَا فَحَاشٍ، وَ لَا عِيَابٍ، وَ لَا مَرَّاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، وَ لَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ رَاجِيَتُهُ، وَ لَا يُخَيِّبُ فِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ، وَ الْإِكْفَارِ، وَ مَا لَا يَعْنِيهِ. وَ تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَ لَا يَعْبِرُهُ، وَ لَا يَطْلُبُ غُورَتَهُ، وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيْمَا يَرْجُو ثَوَابَهُ. إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلَسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى

رُوؤْسِهِمُ الطَّيْرُ، فَإِذَا تَكَلَّمَ سَكَتُوا وَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا، وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ. يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ، وَ يَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ. وَ يَضِيرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي مَنْطِقِهِ وَ مَسَائِلِهِ حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَحْلِبُونَهُ^(۱) فِي الْمَنْطِقِ، وَ يَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمْ صَاحِبَ حَاجَةٍ فَأَرْفُدُوهُ. وَ لَا يَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ، وَ لَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ حَتَّى يَجُوزَ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ كَيْفَ كَانَ سُكُوتُهُ؟ قَالَ: (كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ: الْجِلْمِ، وَالْحَذَرِ، وَالتَّقْدِيرِ، وَالتَّفَكُّرِ؛ فَأَمَّا تَقْدِيرُهُ فَبِنِ تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ، وَأَمَّا تَذَكُّرُهُ - أَوْ قَالَ: تَفَكُّرُهُ - فَبَيْنَمَا يَتَقَيَّ وَ يَتَقَيَّ. وَ جُمِعَ لَهُ ﷺ الْجِلْمُ وَ الصَّبْرُ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفْزِئُهُ. وَ جُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخَذَهُ بِالْحُسْنَى، وَ الْقِيَامَ لَهُمْ فِيمَا جَمَعَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ﷺ).^(۲)

وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ التِّرْمِذِيُّ فِي الشَّمَائِلِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) قَالَ: سَأَلْتُ خَالِي... فَذَكَرَهُ، وَفِيهِ حَدِيثُهُ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَ قَدْ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّلَائِلِ عَنِ الْحَاكِمِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ... فَذَكَرَهُ، كَذَا ذَكَرَ الْحَافِظُ ابْنُ كَثِيرٍ فِي الْبَدَايَةِ (۳۳/۶) قُلْتُ: وَ سَأَلَ إِسْنَادَ هَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ (۶۴۰/۳) ثُمَّ قَالَ... فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ. وَ أَخْرَجَهُ أَيْضاً الرَّوْيَانِيُّ وَ الطَّبْرَانِيُّ وَ ابْنُ عَسَاكِرٍ كَمَا فِي كَنْزِ الْعَمَالِ (۳۲/۴) وَ الْبَغَوِيُّ كَمَا

۱. ابن چنین در البدایة آمده، ولی درست «لیستجلبونهم» می باشد، چنانکه در الكنز (۳۳/۴) و الشمائیل آمده. مؤلف.

۲. ابن حدیث را ترمذی به همین طولش در الشمائیل از حسن بن علی (رضی عنهما) روایت نموده، که گفت: از دایی ام پرسیدم... و این را متذکر شده است، و در آن حدیثش از برادرش حسین بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهما) نیز آمده است. و این را بیهقی در الدلائل از حاکم به اسنادش از حسن (رضی الله عنه) روایت نموده، که گفت: دایی ام هند بن ابی هاله را پرسیدم... و این را متذکر شده. همچنان ابن را حافظ بن کثیر در البدایة (۳۳/۶) ذکر کرده. می گویم (مؤلف): اسناد این حدیث را حاکم در مستدرک (۶۴۰/۳) ذکر نموده و بعد گفته است... و حدیث را به همان درازی و طولش متذکر شده این را همچنان الرویانی، طبرانی و ابن عساکر، چنانکه در کنز العمال (۳۲/۴) آمده، و بغوی، چنانکه در الاصابه (۶۱۱/۳) آمده، روایت نموده اند.

فِي الْإِصَابَةِ (۳/۶۱۱)، وَفِيمَا ذَكَرَ فِي الْكَزْرِ فِي آخِرِهِ: وَجُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخَذَهُ بِالْحُسْنَى لِيُقْتَدَى بِهِ، وَتَوَكَّى الْقَبِيحَ لِيَتَنَاهَى عَنْهُ، وَاجْتَنَاهُ الرَّأْيَ فِيمَا أَضْلَحَ أَمْسَتْهُ، وَ الْقِيَامَ فِيمَا جَمَعَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ. وَهَكَذَا ذَكَرَهُ فِي الْمَجْمَعِ ۸/۲۷۵) عَنِ الطَّبْرَانِيِّ.

يعقوب بن سُفْيَانَ فَسَوِي حَافِظَ از حَسَن بن عَلِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) روایت نموده، که گفت: از دایی ام هِنْد بن ابی هاله - که توصیف کننده بود - از ویژگی و پیرایه رسول خدا (ﷺ) پرسیدم، و من علاقمند بودم تا وی از وصف پیامبر (ﷺ) چیزی برای من بیان کند که به آن چنگ زنم، وی گفت:

«پیامبر خدا (ﷺ) خود بزرگوار بود، و در انظار نیز بزرگوار جلوه می نمود. چهره اش چون درخشش مهتاب در شب چهارده می درخشید. از انسان میانه قد بلندتر و از انسان دراز کوتاه تر بود. سر بزرگی داشت. موهای اندک نابدار و مجعد داشت. چون موهایش پراکنده می شد از وسط سر به دو طرف فرو آویخته می شد، و اگر موهایش را دراز می گذاشت از نرمه گوشش تجاوز نمی نمود. رنگش درخشنده و تابناک بود. و پیشانی فراخ و گشاده داشت. ابروانش قوس دار، باریک و کشیده بود، به اندازه کافی دراز ولی به هم پیوسته نبود. در میان آنها رگی قرار داشت که خشم، آن را پراز خون می نمود.^(۱) استخوان بینی وی دراز و نوک بینی اش باریک بود و نور نمایانی داشت. کسی که به وی درست تأمل نمی نمود، بینی او را بلند می پنداشت. ریشش انبوه و بزرگ بود. چشمانش سیاه و گونه هایش از رویش بلند نبود. دهان بزرگ داشت.^(۲) دندان هایش همه آبدار و با رونق بود، و دندان های پیشین (ثنايای) وی از هم فاصله داشتند. خطی از موها از سینه تا ناف چون نخ کشیده شده و باریک بود. گردنش در نیکویی چون گردن تصویر تراشیده شده، و در صفا چون نقره بود، و در خلقت حالت میانه و معتدلی داشت. چاق معتدل بود (نه زیاد و نه کم) و اندام سخت و فشرده ای داشت. شکم و سینه اش با هم برابر و

۱. یعنی هنگام خشم معلوم می شد که در آنجا رگی است که غضب آن را ظاهر می ساخت.

۲. عریها دهان بزرگ را توصیف می نمودند و دهان کوچک را زیبا نمی پنداشتند.

موازی بود، سینه‌اش فراخ و پهن بود. در میان شانه‌هایش فاصله وجود داشت و از هم قدری دور بودند. استخوان‌های مفصل‌هایش بزرگ بود. آن اعضای بدنش که موی نداشت با نور و پر درخشش بود. با خط باریکی از موی، سینه‌اش به نافش متصل شده بود. غیر از آن جاها بر سینه و شکم موی نداشت. هر دو ساعد، شانه‌ها و قسمت‌های بالای سینه‌اش موی داشت. ساعدهایش دراز و کف‌های دستش گشاده و بزرگ بود. استخوان‌هایی راست و مستقیم داشت. هر دو کف دست و پاهایش درشت بودند. انگشتان دست و پایش دراز با اعتدال و راست بود. کف پاهایش خالیگاهی داشت (و با زمین تماس پیدا نمی‌کرد)، قدمهای وی هموار بود و هیچ پستی و بلندی نداشت حتی که آب بر آن توقف نمی‌نمود. و چون گام‌های خود را از زمین بر می‌داشت، آن‌ها را با قوت می‌کشید. و به طرف جلو حرکت می‌نمود، و با فروتنی راه می‌رفت. در راه رفتن خود با وقار بود، چون راه می‌رفت گویی از فرازی رو به نشیب می‌آید. و چون نگاه می‌کرد با تمام بدن برگشته نگاه می‌کرد. چشمانش فرو رفته بود، و نگرستنش به طرف زمین زیاده‌تر از نگرستنش به طرف آسمان بود، اکثر دیدنش (در غیر وقت حرف زدن) با گوشه چشم بود، و به دنبال اصحابش حرکت می‌نمود، و با هر کس که روبرو می‌شد قبل از او سلام می‌داد.

گفتم: کیفیت سخن گفتن او را برایم بیان کن، گفت: «پیامبر (ﷺ) همیشه غمگین بود. و دائماً فکر می‌نمود. گاهی هم برای خود راحتی نداشت. در غیر ضرورت حرف نمی‌زد. سکوتش طولانی بود. شروع و ختم سخن وی با باز شدن دهان مبارکش به اندازه متوسط و بدون افراط و تفریط صورت می‌گرفت. کلام جامع می‌گفت. سخن وی از همدیگر جدا جدا و واضح بود. صحبتش به قدر حاجت بود، نه زیاد و نه کم. وی حلیم و نرم‌خوی بود. نه سخت دل بود و نه هم حقیر و ذمیم. نعمت را اگر چه ناچیز و اندک بود، بزرگ می‌داشت، چیزی از آن را بد نگفته و مدح هم نمی‌کرد. و در مقابل قهر و غضبش - هنگامی که به حق تعرضی صورت می‌گرفت

تا این که آن حق را غالب نمی‌گردانید، لحظه‌ای از پای نمی‌نشست. و درروایتی آمده: دنیا و آن چه مربوط به آن می‌شود او را غضبناک نمی‌ساخت، ولی چون به حق تعرض صورت می‌گرفت، هیچ کسی او را نمی‌شناخت، و هیچ چیزی در مقابل خشم او تا این که حق را غالب نمی‌گردانید، نمی‌توانست ایستادگی و مقاومت کند. برای خود خشمگین نمی‌شد، و نه درصدد انتقام‌گیری آن برمی‌آمد. و چون اشاره می‌نمود، به همه کف دستش اشاره میکرد، و هنگام تعجب کف دستش را پشت و رو می‌کرد، و در اثنای صحبت سخنش را با حرکت دستش همراه و هماهنگ می‌کرد و با کف دست راستش بر باطن ابهام دست چپش می‌زد. و چون خشمگین می‌شد به صورت کامل روی برمی‌گردانید. و چون شادمان می‌شد چشمانش را پایین می‌انداخت. بلندترین خنده‌اش تبسم بود. وقتی که می‌خندید دندان‌هایش مانند ژاله (تگرگ) سفید معلوم می‌شد.

حسن گوید: این را از حسین بن علی برای مدتی پوشیده نگه داشتم، بعد از آن این را برایش بیان نمودم، دیدم که او قبل از من به طرف وی سبقت جست، آنچه را من پرسیدم او پرسیده است، و همچنان او را دریافتم، که از داخل شدن، بیرون رفتن، نشستن و چهره پدرش (علیه السلام) پرسیده، و هیچ چیزی را از وی باقی نگذاشته است.

حسین گفت: از پدرم درباره داخل شدن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدم، گفت: «در داخل شدن (به منزل) برای ضرورت‌های خودش از طرف خداوند (جل جلاله) اجازه داشت. وی چون به منزل خود می‌آمد، ورود و اقامتش را به سه بخش تقسیم می‌نمود: بخشی برای خداوند، بخشی برای اهلس، و بخشی دیگر را به خودش اختصاص می‌داد، و سهم اش را میان خود و مردم تقسیم می‌نمود، و آن را در میان عام و خاص گذرانیده و چیزی را از آنها ذخیره نمی‌نمود. و روش وی در بخش امت این بود، که با دادن اجازه ورود به اهل فضیلت، آنها را بر دیگران ترجیح می‌داد، و وقت را به مقدار فضیلت آنها در دین برای شان مصرف می‌کرد. کسی از

آنها یک کار، کسی دو و کسی هم کارهایی می داشت با آنها مشغول می شد، و آنها را در کارهایی وا می داشت، که اصلاح آنها و امت را، به واسطه پرسش از آنها و دادن رهنمودهای لازم برای شان در برداشت. به آنان می گفت: «باید حاضر به غیر حاضر ابلاغ نمایید، و ضرورت و حاجت کسی را که خودش نمی تواند آن را برساند، برسانید، زیرا هر کسی فرمانروایی را از ضرورت کسی که نمی تواند خودش آن را برساند، آگاه کند، خداوند قدمهای او را روز قیامت ثابت و استوار می سازد»، جز این نزد وی دیگر چیزی یاد نمی شد، و از هیچ کس غیر از آن نمی پذیرفت^(۱) مردم برای طلب خیر نزدش می آمدند، و بدون صرف غذا بیرون نمی رفتند^(۲) و در روایتی آمده است: بدون خوردن پراکنده نمی شدند و همه آنها راهنمایان - به خیر و نیکویی - بیرون می رفتند.

حسین گوید: او را از بیرون رفتنش پرسیدم که در آن حال چه می کرد؟ گفت: «پیامبر (ﷺ) زبان خود را جز از آنچه اهمیت می داشت، حفظ می نمود^(۳)». در بین آنها در مقابل همدیگر الفت ایجاد می نمود، و باعث نفرت و انزجار شان نمی گردید. بزرگ هر قوم را عزت می نمود، و او را رئیس و فرمانده آنان مقرر می نمود. از مردم بدون این که از بشاشت و اخلاق نیکوی خود در برابر هیچ یکی بکاهد بر حذر بود، و احتیاط را در مورد ایشان رعایت می کرد، جوایای احوال اصحاب و یاران خود بود، و از مردم آنچه را که در بین شان می بود می پرسید. خوبی را تحسین نموده و تقویتش می نمود، و بدی را بد گفته و تضعیفش می کرد. کارهای وی معتدل و بدون تناقض بود، از هراس این که مبادا مردم غافل شوند، و یا به چیز دیگری روی آورند، گاهی هم غفلت نمی نمود. برای هر حالتی نزد وی آمادگی وجود داشت. از حق کوتاهی نمی نمود، و از آن هم تجاوز نمی کرد. کسانی که از جمله مردم به وی نزدیک

۱. یعنی همیشه وقت در جهت منافع مردم صحبت می نمود، و از مردم نیز سخنان عام المنفعه را می پذیرفت، و خلاف آن را قبول نمی نمود. م.

۲. پیامبر (ﷺ) برای شان طعام می داد، و آنها پس از صرف نمودن طعام متفرق می شدند. م.

۳. یعنی درباره چیزهایی که اهمیت نداشت صحبت نمی کرد. م.

بودند، بهترین آنها بودند. بهتر و افضل آنها نزد وی کسی بود که در اخلاص و اراده خیر از دیگران سبقت داشت، و بزرگترین آنها در مقام و منزلت نزد وی بهترین آنها در همدردی و تعاون بودند.

حسین گوید: او را از مجلس پیامبر (ﷺ) پرسیدم که چگونه بود؟ گفت: «نشستن و ایستادن پیغمبر (ﷺ) توأم با ذکر و یاد خدا (جل جلاله) بود. جایی را برای نشستن خود اختصاص نمی داد و دیگران را نیز از اختصاص دادن جاهای مخصوص برای خودشان باز میداشت. چون نزد قومی می رفت در جایی می نشست که مجلس در آن ختم می شد،^(۱) و به این کار امر می کرد. سهم و نصیب همه همنشینان خود را می داد، هیچ همنشینش گمان نمی کرد که دیگر کسی از وی نزد او عزیزتر است. کسی که با وی می نشست و یا این که با او به خاطر کاری می ایستاد تا آن وقت با وی صبر می نمود، که خود آن مرد از نزدش می رفت، و اگر کسی از وی چیزی می خواست او را بدون آن چیزی که خواسته بود، رد نمی کرد، و در غیر آن او را به قول نیکو رخصت می نمود. گشاده رویی و خوش اخلاقیش برای همه مردم بود. به این صورت او برای شان پدر شده بود، و آنها همه - در حق - نزد وی برابر بودند. مجلس وی، مجلس حلم، حیا، صبر و امانت بود. صداها در آن بلند نمی شد، و حرمتها در آن هتک نمی گردید، و غلطی ها و لغزش ها در آن واقع نمی شد. همه در آن برابر بودند و به تقوی از هم تمیز داده می شدند. همه متواضع بودند، بزرگ را در آن وقار و عزت می نمودند، و به کوچک رحم می کردند. کمک به نیازمندان را ترجیح می دادند و بیگانه را با خود نگه می داشتند».

حسین گوید: درین راستا او را از سیرت پیامبر (ﷺ) با اهل مجلسش پرسیدم، گفت: «چهره پیامبر خدا (ﷺ) همیشه بشاش بود. اخلاق نیکویی داشت

۱. یعنی چون وارد مجلسی می گردید، در همان جایی می نشست که خالی می بود، و مردم را از جاهای شان بیجای نمی کرد، تا در جای آنها بنشیند، بلکه در همانجایی که مجلس اختتام یافته بود می نشست. م.

و بردبار بود. وی نه بد اخلاق و نه هم زشت و درشت بود. نه اهل هیاهو بود، نه فحش گوینده، نه عیب گیر و نه هم مزاح کنند. آنچه را که نمیخواست و دوست نداشت نادیده می گرفت، و پوپنده اش را از آن مأیوس نمی گردانید، و نه هم در آن ناامید می کرد. سه چیز را از خود دور کرده بود: جدال، پرگویی، و ترک آنچه نزدش اهمیت نداشت. سه چیز را در مورد مردم ترک کرده بود: هیچ کسی را بد نمی گفت، و او را طعنه نمی زد، و امور پوشیده وی را جستجو نمی نمود، و جز در آنچه که از آن امید ثواب می بود، در دیگر چیزی صحبت نمی کرد. چون صحبت می نمود همشبینان وی آن چنان سکوت و آرامش اختیار می نمودند که گویی بر سرهای شان پرنده نشسته باشد، و چون صحبت می نمود همه خاموش می شدند، و چون خاموش می شد، صحبت می نمودند، و در حضور وی نزاع نمی کردند. به آنچه آنها می خندیدند، می خندید، و از آنچه آنها تعجب می نمودند، تعجب می کرد. و در مقابل بیگانه با وجود شدت و خشونت کلام و سؤالش صبر می نمود، حتی که اصحابش آمدن بیگانگان را به خاطر پرسیدن مسایل از رسول خدا (ﷺ) تمنا می کردند، و پیامبر (ﷺ) می گفت: چون نیازمندی را دیدید یاوی همکاری نمایید. ستایش و مدح را جز از کسی که به خاطر احسانی انجام می داد، نمی پذیرفت. صحبت و سخن هیچ کسی را تا این که از حق منحرف نمی شد، قطع نمی نمود، و در صورت انحراف از حق با نهی و یا برخاستن، آن صحبت را قطع می ساخت.»

حسین گوید: از وی پرسیدم سکوتش چگونه بود؟ گفت «سکوت وی بر چهار نوع بود: حلم، احتیاط، تقدیر و تفکر. تقدیر وی عبارت بود از تساوی نظر و شنیدن در میان مردم، و اما تذکر وی - یا گفت: تفکر وی - درباره آنچه بود که باقی می ماند و یا فانی می شد. صبر و بردباری در وی جمع شده بودند، به این صورت که چیزی وی را به غضب نمی آورد و حرکتش نمی داد. و احتیاط در وی در چهار چیز جمع شده بود: گزیدن نیکی، و توجه به اموری که برای امتش جامع دنیا و آخرت

باشد (ع). و در آنچه که در الكنز روایت شده در آخرش آمده: احتیاط برای وی در چهار چیز جمع شده بود: عمل به نیکی تا به وی افتدا کرده شود، ترک بدی تا از آن اجتناب صورت پذیرد، اجتهادش در نظری که برای اصلاح امتش باشد، عمل و قیام بر آن کارهایی که جامع دنیا و آخرت برای آنها باشد. همچنان این را در المجمع (۲۷۵/۸) از طبرانی ذکر نموده است.

۷- روایت‌های وارده در وصف اصحاب پیامبر (ع)

أَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنِ السُّدِّيِّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ).^(۱) قَالَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ (ع): (لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَقَالَ: «أَنْتُمْ، فَكُنَّا كَلْنَا وَلَكِنْ قَالَ: «كُنْتُمْ» خَاصَّةً فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ع) وَ مَنْ صَنَعَ مِثْلَ صَنِيْعِهِمْ، كَانُوا خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ). وَ عِنْدَ ابْنِ جَرِيرٍ عَنْ قَتَادَةَ (ع) قَالَ: ذُكِرَ لَنَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ (ع) قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ). ثُمَّ قَالَ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ تِلْكَ الْأُمَّةِ فَلْيُؤَدِّ شَرْطَ اللَّهِ مِنْهَا).^(۲)

ابن جریر و ابن ابی حاتم از سُدی درباره این کلام خداوند تبارک و تعالی: (کنتم خیر امة اخراجت للناس).

«شما بهترین تمام امم بودید که برای مردم - انتخاب شده‌اید». روایت نموده‌اند که: عمر بن الخطاب (ع) فرمود: (اگر خداوند می‌خواست می‌گفت (أَنْتُمْ: شما) به این صورت ما همه مان می‌بودیم، ولی گفته است: (كُنْتُمْ: بودید) خاص برای یاران محمد (ع) و کسانی که چون آنها عمل کنند، آنها بهترین امت بودند، که برای مردم برانگیخته شدند).

و نزد ابن جریر از قتاده (ع) روایت است، که گفت: برای ما بیان گردید که عمر بن الخطاب (ع) این آیه را خواند: «بودید شما بهترین تمام امم که برای مردم

۱. آل عمران: ۱۱۰. ۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

بیرون آورده شده‌اید، بعد از آن گفت: (ای مردم، کسی که دوست می‌دارد از جمله آن کسانی باشد که در آیه ذکر شده‌اند، باید شرط خداوندی (امر به معروف و نهی از منکر) را در آن باره ادا نماید).

و أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ (رضی الله عنه) قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَأَخْتَارَ مُحَمَّدًا (ﷺ) فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ وَانْتَخَبَهُ بِعَلَمِهِ. ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ بَعْدَهُ فَأَخْتَارَ اللَّهُ لَهُ أَصْحَابًا، فَجَعَلَهُمْ أَنْصَارَ دِينِهِ وَوُزَرَاءَ نَبِيِّهِ (ﷺ) فَمَارَاهُ الْمُؤْمِنُونَ حَسَنًا فَهُوَ حَسَنٌ وَمَارَاهُ الْمُؤْمِنُونَ قَبِيحًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ قَبِيحٌ).^(۱) وَ أَخْرَجَهُ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي الْإِسْتِيعَابِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ (رضی الله عنه) بِمَعْنَاهُ وَلَمْ يَذْكُرْ: (فَمَارَاهُ الْمُؤْمِنُونَ - إِلَى آخِرِهِ).

از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت است، که گفت: (خداوند در قلب‌های بندگان نظر نمود، و از آنها محمد (ﷺ) را برگزید، و او را به رسالت خود مبعوث گردانید، و او را به علم خود انتخاب نمود. بعد از آن به قلب‌های مردم پس از وی نگاه نمود، و خداوند برای وی یارانی انتخاب کرد، و آنها را نصرت دهنده دین خود و وزرای نبی‌اش گردانید. آنچه را مؤمنان خوب دیدند، آن خوب است، و آنچه را مؤمنان بد دیدند، آن نزد خداوند ناپسند و بد است).

این را ابی عبد البر در الاستیعاب از ابن مسعود (رضی الله عنه) به همین مفهوم روایت نموده، ولی وی این بخش (آنچه را که مؤمنان خوب دیدند... تا آخر) را متذکر نشده است.^(۲)

و أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ أَيْضًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ (رضی الله عنهما) قَالَ: مَنْ كَانَ مُشْتَتًا فَلَيْسَتْ بِيَمَنِ قَدَمَاتٌ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ (ﷺ) كَانُوا خَيْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَبْرَهَا قُلُوبًا، وَ أَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَأَقَلَّهَا تَكَلُّفًا. قَوْمٌ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِصُحْبَةِ نَبِيِّهِ (ﷺ) وَنَقَلَ دِينَهُ، فَتَشَبَّهُوا بِأَخْلَاقِهِمْ وَطَرَائِقِهِمْ؛ فَهُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ (ﷺ) كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ وَاللَّهُ رَبُّ

۱. ابو نعیم، حلیه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۶ و طالیسی، ص ۳۳.

الْكُفَّةِ»^(۱) وَأَخْرَجَ أَيْضاً عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ (رضی الله عنه) قَالَ: (أَنْتُمْ أَكْثَرُ صِيَاماً وَأَكْثَرُ صَلَاةً وَأَكْثَرُ إِجْتِهَاداً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) وَهُمْ كَانُوا خَيْراً مِنْكُمْ!! قَالُوا: لِمَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: هُمْ كَانُوا أَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا وَأَرْغَبَ فِي الْآخِرَةِ)^(۲) وَأَخْرَجَ أَيْضاً عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: سَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ رَجُلًا يَقُولُ: أَيْنَ الرَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا الرَّاهِغُونَ فِي الْآخِرَةِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَابِيَةِ، إِشْتَرَطَ خَمْسُ مِائَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ لَا يَرْجِعُوا حَتَّى يُقْتَلُوا، فَحَلَقُوا رُؤُوسَهُمْ وَلَقُوا الْعُدُوَّ فَقَتَلُوا إِلَّا مُخْبِراً عَنْهُمْ)^(۳)

ابونعیم همچنان از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده، که گفت: (کسی که خواهان پیروی از کسی است، باید از روش کسانی که در گذشته اند، پیروی نماید، آنها یاران محمد (ﷺ) اند که بهترین این امت بودند. از همه دارای دل‌های پاک‌تر و علم عمیق‌تر بودند، و در میان این امت تکلف اندکی داشتند. قومی بودند که خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبرش (ﷺ) و ترویج دین خود انتخاب نمود، خود را به اخلاق و روش‌های آنها مشابه سازید. آری سوگند به پروردگار کعبه که آنها یاران محمد (ﷺ) اند که بر راه و هدایت مستقیم قرار داشتند).

وی همچنین از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت نموده که گفت: (شما از اصحاب پیامبر (ﷺ) زیاده‌تر روزه می‌گیرید، زیاده‌تر نماز می‌گزاردید، زیاده‌تر تلاش و کوشش به خرج می‌دهید، ولی آنها از شما بهتر بودند!! گفتند: ای ابو عبد الرحمن چرا؟ گفت: آنها از دنیا روی گردان و به آخرت علاقمند بودند).

وی همچنان از ابوائل روایت نموده، که گفت: عبدالله از مردی شنید که می‌گوید: روی گردانندگان از دنیا، و علاقمندان به آخرت کجایند؟ عبدالله گفت: (آنها صاحب جاییه اند،^(۴) پانصد تن از مسلمانان شرط گذاشتند، ناکشته نشوند،

۱. الحلیه، ج ۱، ص ۳۰۵. ۲. همان، ص ۱۳۶. ۳. همان، ص ۱۳۵.

۴. قریه‌ای است در حوران - از مناطق شام - در میان جاسم و نوی، که مرکز ارتش اسلامی در زمان حضرت عمر (رضی الله عنه) بود، چون عمر (رضی الله عنه) به طرف شام می‌رفت، آنجا رفته و سخنرانی ایراد می‌نمود، این منطقه اکنون تخریب شده است، که در نزدیک آن تپه بزرگی با چشمه‌ای قرار دارد، و حادثه (جاییه) در هنگام فتح مناطق شام اتفاق افتاد و عبدالله بن مسعود از جمله کسانی بود که

برنگردند. بنابراین سرهای خود را تراشیدند، و با دشمن روبرو شدند، و همه آنها جز یک تن که خبر شان را آورد به قتل رسیدند.

و أَخْرَجَ أَيْضاً عَنِ ابْنِ عُمَرَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: أَيْنَ الرَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا الْوَاغِبُونَ فِي الْآخِرَةِ؟ فَأَرَاهُ قَبْرَ النَّبِيِّ (ﷺ) وَأَبَى بَكْرٍ وَعُمَرَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) فَقَالَ: (عَنْ هَؤُلَاءِ تَسْأَلُ). (۱)

وی همچنین از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت نموده که وی از مردی شنید که میگوید: زاهدان در دنیا و علاقمندان به آخرت کجایند؟ ابن عمر (رضی الله عنهما) قبر پیامبر (ﷺ)، ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را نشان داده گفت: درباره اینها می پرسی؟

و أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا عَنْ أَبِي أُرَاكَةَ يَقُولُ: صَلَّيْتُ مَعَ عَلِيٍّ (ﷺ) صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا انْقَلَبَ عَنْ يَمِينِهِ مَكَثَ كَأَنَّ عَلَيْهِ كَابَةٌ، حَتَّى إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَلَى حَاوِطِ الْمَسْجِدِ قَيْدَ رُمْحٍ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَلَبَ يَدَهُ فَقَالَ: (وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (ﷺ) فَمَا أَرَى الْيَوْمَ شَيْئًا يُشَبِّهُهُمْ!! لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ صَفْرًا شَعْنًا غُبْرًا بَيْنَ أَغْنِيَتِهِمْ كَأَمْثَالِ رُكْبٍ الْمَغْرَى، قَدْ بَاتُوا لِلَّهِ سَجْدًا وَ قِيَامًا، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، يَتَرَاوَحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ أَقْدَامِهِمْ، فَإِذَا أَصْبَحُوا فَذَكَرُوا اللَّهَ مَا دُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ فِي يَوْمِ الرِّيحِ وَ هَمَلَتْ أَغْنِيَتُهُمْ حَتَّى تَبْلُغَ نِيَابَتُهُمْ، وَاللَّهِ لَكَانَ الْقَوْمُ بَاتُوا غَافِلِينَ!!) ثُمَّ نَهَضَ فَمَارَى بَعْدَ ذَلِكَ مُفْتَرًا يَضْحَكُ حَتَّى قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ عَدُوُّ اللَّهِ الْفَاسِقِ. (۲)

ابن ابی الدنیا از ابو اراکه روایت نموده که میگفت: نماز فجر را با حضرت علی (ﷺ) به جای آوردم، چون وی به طرف راست خود روی گردانید نشست، گویی بر وی اندوهی مستولی بود. چون آفتاب به دیوار مسجد به مقدار یک نیزه رسید، دو رکعت نماز خواند بعد دست خود را گردانیده گفت: (به خدا سوگند یاران

در معارك مناطق شام شرکت داشتند.

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. البداية، ج ۸، ص ۶؛ الحلیة، ج ۱، ص ۷۶؛ دینوری؛ عسکری؛ ابن عساکر؛ کنز، ج ۸، ص ۲۱۹.

محمد (ﷺ) را دیدم، امروز چیزی را نمی بینم که به آنها مشابهت داشته باشد!! آنها با چهره های زرد، موهای ژولیده و غبارآلود صبح می نمودند. در میان چشم های شان [در پیشانی آنها] چون نشان زانوهای بزاثرانی به چشم می خورد، که شب را در سجده و قیام سپری نموده بودند. کتاب خداوند را تلاوت نموده، و وقت تلاوت آن، گاهی به پیشانی، و گاهی به قدم های خود استراحت می کردند، و چون صبح می نمودند، خداوند را یاد می کردند، و آن چنان می لرزیدند که درخت در روز پرباد بر اثر وزش باد به حرکت می آید، و چشم های شان آنقدر اشک می ریخت که لباس های شان تر می شد. به خدا سوگند، گویی قوم شب خود را در غفلت سپری نموده اند!! بعد از آن برخاست و دیگر تا اینکه ابن ملجم دشمن خدا و فاسق، وی را به شهادت رسانید در حال خنده دیده نشد.

و أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ أَيْضاً عَنْ أَبِي صَالِحٍ قَالَ: دَخَلَ صَرَارٌ بْنُ ضَمْرَةَ الْكِنَانِيُّ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ: صِفْ لِي عَلِيّاً، فَقَالَ: أَوْ تُعَفِّينِي يَا أُمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا أُعَفِّيكَ، قَالَ: (أَمَّا إِذَا لَابَدْتُ فَإِنَّهُ كَانَ - وَاللَّهِ - بَعِيدَ الْمَدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ فَضْلاً وَيَحْكُمُ عَدْلاً، يَتَفَجَّرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ، وَتَنْطَلِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْجِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا، وَيَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَظُلُمَتِهِ، كَانَ - وَاللَّهِ - غَزِيرَ الْعَبْرَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يُقَلِّبُ كَفَّهُ وَيُخَاطِبُ نَفْسَهُ، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ مَا قَصُرَ، وَمِنَ الطَّعَامِ مَا جَشِبَ، كَانَ - وَاللَّهِ - كَأَخَدِنَا يُدِينُنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَ يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ، وَ كَانَ مَعَ تَقَرُّبِهِ إِلَيْنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْبَةً لَهُ، فَإِنْ تَبَسَّسَ فَعَنْ مِثْلِ اللَّوْلُؤِ الْمُنْظُومِ، يُعْظَمُ أَهْلُ الدِّينِ، وَ يُحِبُّ الْمَسَاكِينِ، لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ، وَ لَا يَتَأَسُّ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ، فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ - وَ قَدْ أَرَحَنِي اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ - يَمِيلُ فِي مِخْرَابِهِ قَائِضاً عَلَى لِحْيَتِهِ، يَتَمَلَّلُ تَمَلُّلَ السَّلِيمِ، وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي أَسْمَعُهُ الْآنَ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا رَبَّنَا، يَا رَبَّنَا، يَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لِلدُّنْيَا: إِلَيَّ تَفَرَّزْتَ؟ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، غُرَّتْ غَيْرِي، قَدْ بَسَّكَ ثَلَاثاً، فَعُمُوكَ قَصِيرٌ وَ مَجْلِسُكَ حَقِيرٌ، وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ، آه، آه، مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ وَخْشَةِ الطَّرِيقِ!!) فَوَكَّفَتْ دُمُوعُ مُعَاوِيَةَ عَلَى لِحْيَتِهِ مَا يَمْلِكُهَا وَ جَعَلَ يَنْشِفُهَا بِكُمِّهِ - وَ قَدْ اخْتَنَقَ الْقَوْمُ

بِالْبُكَاءِ - فَقَالَ: (كَذًا كَانَ أَبُو الْحَسَنِ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، كَيْفَ وَجَدَكَ عَلَيْهِ يَا ضِرَارُ؟) قَالَ: وَجَدْتُ مِنْ ذَبْحٍ وَاحِدٍهَا فِي حِجْرِهَا، لَا تَرْقَأُ دَمْعَتُهَا وَلَا يَسْكُنُ حَزْنُهَا) ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ. (۱)

«ابونعیم همچنان از ابوصالح روایت نموده، که گفت: ضِرار بن صُمَره کنانی نزد معاویه (رضی الله عنه) آمد، معاویه (رضی الله عنه) به او گفت: علی را برایم توصیف کن، ضرار گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا مرا ازین معاف نمیکنی؟ فرمود تو را معاف نمیکنم. ضرار گفت: (چون حتماً باید این کار را بکنم، وی، به خدا سوگند، دورنگر و پرقوت بود. به حق حرف میزد، و فیصله کننده‌ای بود و به عدالت حکم می نمود. علم از جوانب وی فواره می زد، حکمت و دانش از نواحی وی مشاهده می شد. از دنیا و رونق آن احساس وحشت داشت، و به شب و تاریکی آن انس گرفته و آرام می گرفت. وی، به خدا سوگند، اشک روان و زیاد داشت. بسیار فکر می نمود، کف دست خود را گردانیده خود را مخاطب قرار می داد، و لباس های کوتاه را دوست می داشت، و از طعام نوع درشت را می پسندید. وی، به خدا سوگند، چون یکی از ما بود، چون نزدش می آمدیم ما را به خود نزدیک می ساخت، و اگر از وی سؤال می نمودیم پاسخ مان را می داد. وی در ضمن اینقدر نزدیکی که با ما داشت، و ما با وی داشتیم، به خاطر هیبتی که داشت همراهش نمی توانستیم حرف بزنیم. اگر تبسم [دندان هایش] مینمود، چون مروارید تار شده می نمود. اهل دین را تعظیم می کرد، و مسکینان را دوست می داشت. هیچ قدرتمند و قوی در حکم وی باطل را انتظار نداشت، و ضعیف و ناتوان نیز از عدل وی ناامید نمی شد، و من برای خدا گواهی می دهم که وی را در بعضی اوقات - که شب تاریکی خود را پهن کرده بود، و ستارگان غروب نموده بودند - دیدم که در محراب خود در حالی که ریش خود را در دست گرفته بود، قرار داشت، و چون شخص مارگزیده بی قرار و مضطرب بود، و همچون انسان غمگین گریه می کرد. گویی که من اکنون صدای وی را می شنوم که

۱. ابونعیم، ج ۱، ص ۸۴؛ همچنین ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۴ از حرمازی (مردی از همدان) از ضرار صدائی به همین مفهوم روایت کرده است.

می‌گوید: ای پروردگار ما، ای پروردگار ما... به طرف وی تضرع نمود، بعد از آن به دنیا می‌گفت: مرا فریفته می‌سازی؟! خود را به من نشان می‌دهی؟! دور است، دور است، غیر از من را فریفته ساز، تو را سه طلاق دادم، عمر تو کوتاه، مجلسست حقیر، و اهمیّت کم است، آه، آه، از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه!! در این حال اشک‌های معاویه (رضی الله عنه) بر ریشش بی‌اختیار می‌ریخت، و آن را با آستین خود پاک می‌نمود - و گریه گلوهای همه مردم را فشرده بود - معاویه (رضی الله عنه) گفت: (آری ابوالحسن رحمه الله همین طور بود، ای ضرار غم و اندوه تو بروی چگونه است؟) گفت: (غم و اندوه زنی که یگانه فرزندش در آغوشش ذبح شده باشد، که نه اشک وی قطع گردد، و نه هم حزن و اندوهش) بعد از آن برخاست و رفت.

و أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) هَلْ كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (ﷺ) يَضْحَكُونَ؟ قَالَ: (نَعَمْ وَالْإِيمَانُ فِي قُلُوبِهِمْ أَعْظَمُ مِنَ الْجِبَالِ). (۱) وَ أَخْرَجَ هَنَادٌ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عُمَرَ الْقُرَشِيِّ أَنَّ عُمَرَ (رضی الله عنه) رَأَى رُقَّةً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ رَحَالَهُمُ الْأُدْمُ فَقَالَ: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَبِّهِ كَانُوا بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) فَلْيَنْظُرُوا إِلَيَّ هَذَا). (۲)

ابونعیم از قتاده روایت نموده، که گفت: از ابن عمر (رضی الله عنهما) پرسیده شد، که آیا اصحاب پیامبر (ﷺ) می‌خندیدند؟ گفت: (آری، اما با این حال ایمان در قلب‌های شان بزرگتر از کوه‌ها بود).

و هناد از سعید بن عمر قرشی روایت نموده که: عمر (رضی الله عنه) جمعی از اهل یمن را دید که اسباب سفرشان پوست بود، گفت: (کسی که دوست دارد کسانى را که به اصحاب پیامبر (ﷺ) مشابّهت دارند، ببیند، باید به اینان نگاه کند).

و أَخْرَجَ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُقْبَرِيِّ قَالَ: لَمَّا طَعِنَ أَبُو عُبَيْدَةَ (رضی الله عنه) قَالَ: يَا مَعَاذَ صَلِّ بِالنَّاسِ فَصَلَّى مَعَاذُ النَّاسِ، ثُمَّ مَاتَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، فَقَامَ مَعَاذُ فِي النَّاسِ فَقَالَ: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تَوْبَةً نَصُوحًا فَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهَ تَائِبًا مِنْ ذَنْبِهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ فُجِعْتُمْ

بِرَجُلٍ - وَاللَّهِ - مَا أَرَعُمُ أَنِّي رَأَيْتُ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ عَبْدًا قَطُّ أَقْلُ غِمْرًا، وَلَا أَبْرَأُ صَدْرًا، وَلَا أَبْعَدُ عَائِلَةً، وَلَا أَشَدَّ حُبًّا لِلْعَاقِبَةِ، وَلَا أَنْصَحَ لِلْعَامَّةِ مِنْهُ، فَتَرَحَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَصْحَرُوا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَوَاللَّهِ لَا يَلِيَّ عَلَيْكُمْ مِثْلُهُ أَبَدًا). فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَأَخْرَجَ أَبُو عُبَيْدَةَ (رضي الله عنه) وَتَقَدَّمَ مُعَاذُ (رضي الله عنه) فَصَلَّى عَلَيْهِ، حَتَّى إِذَا أَتَى وَبَقِيَ قَبْرُهُ دَخَلَ قَبْرَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَعَمَرُو بْنُ الْعَاصِ وَالصَّحَّاحُ بْنُ قَيْسٍ، فَلَمَّا وَضَعُوهُ فِي لَحْدِهِ وَخَرَجُوا فَشَنُّوا عَلَيْهِ التُّرَابَ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: (يَا أَبَا عُبَيْدَةَ لَا تُنَيِّنْ عَلَيْكَ وَلَا أَقُولُ بَاطِلًا أَخَافُ أَنْ يُلْحَقَنِي بِهَا مِنَ اللَّهِ مَقْتُ: كُنْتُ - وَاللَّهِ - مَا عَلِمْتُ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا، وَمِنَ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَمِنَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، وَكُنْتُ وَاللَّهِ مِنَ الْمُخْبِتِينَ، الْمُتَوَاضِعِينَ، الَّذِينَ يَوْحُمُونَ السِّتْمَ وَالْيَسْكِينَ وَيُفِضُونَ الْخَائِبِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ). (۱)

«حاکم در المستدرک از ابوسعید مقبری روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابوعبیده (رضي الله عنه) به مرض طاعون مبتلا شد گفت: ای معاذ برای مردم نماز را امامت بده. بنابراین معاذ برای مردم امامت داد، بعد از آن ابوعبیده بن جراح (رضي الله عنه) وفات نمود، معاذ (رضي الله عنه) در میان مردم ایستاده گفت: (ای مردم، از گناهان خود به خداوند توبه خالص و صادقانه کنید، چون بنده با خداوند در حالی که از گناه خود توبه کرده باشد، ملاقات نمی نماید، مگر این که بر خداوند حق می باشد تا او را ببخشد، بعد از آن فرمود: شما، ای مردم! با وفات بزرگمردی، دردمند و مبتلا شده اید که، به خدا سوگند گمان می کنم هرگز از بندگان خداوند بنده ای را دیده باشم، که از وی کم کینه تر، سینه پاک تر، از مکر و فریب و تباهی دورتر، و برای آخرت مشتاق تر و نصیحت کننده تر برای عموم مردم باشد. پس برای وی دعای رحمت کنید، و بعد از آن برای ادای نماز جنازه بروی به صحرا بیرون روید. به خدا سوگند مثل وی امیری برای شما ابداً نخواهد آمد). مردم جمع شدند و ابوعبیده بیرون آورده شد، معاذ (رضي الله عنه) جلو رفته و بروی نماز خواند. وقتی که او به قبرش آورده شد، معاذ بن جبل،

عمرو بن العاص و ضحاک بن قیس داخل قبر وی گردیدند. چون او را در لحدش گذاشتند، بیرون آمده بر وی خاک ریختند، آن وقت معاذ بن جبل گفت: (ای ابو عبیده، من تو را حتماً ستایش و تعریف می‌کنم، ولی حرف نادرستی نخواهم گفت، زیرا می‌ترسم در صورت گفتن قول باطل عذابی از خداوند برایم برسد. تو به خدا سوگند، تا جایی که من میدانم، از کسانی بودی که خداوند را به کثرت یاد می‌کنند، و از کسانی بودی که در روی زمین به آهستگی و آرامش و وقار راه می‌روند، و چون جاهلان با ایشان روبرو شوند، با آنان طوری حرف می‌زنند که به صلح و سلام بینجامد. از کسانی بودی که چون اتفاق نمایند، اسراف نمی‌کنند، و تنگ دستی هم نمی‌کنند بلکه میان روی و اقتصاد را پیشه می‌کنند، و تو به خدا سوگند، از خاشعان و متواضعان بودی، آنان که، بر یتیم و مسکین رحم می‌کنند، بر خاینان و متکبران خشم می‌گیرند.

وَأَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ رَبِيعِ بْنِ جَرَّاحٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ عَلَى مُعَاوِيَةَ (ع) وَ قَدْ عَلِقَتْ عِنْدَهُ بَطُونُ قُرَيْشٍ وَ سَعِيدُ ابْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ مُعَاوِيَةُ مُقْبِلًا قَالَ: يَا سَعِيدُ، وَاللَّهِ لَأَلْقَيْنَ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ مَسَائِلَ يَغْيِي بِجَوَابِهَا، فَقَالَ لَهُ سَعِيدُ: لَيْسَ مِثْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ يَغْيِي بِمَسَائِلِكَ، فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: مَا تَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، كَانَ - وَاللَّهِ - لِلْقُرْآنِ تَالِيًا، وَ عَنِ الْمَيْلِ نَائِيًا، وَ عَنِ الْفُحْشَاءِ سَاهِيًا، وَ عَنِ الْمَنْكَرِ نَاهِيًا، وَ بَدِينِهِ عَارِفًا، مِنَ اللَّهِ خَائِفًا، وَ بِاللَّيْلِ قَائِمًا، وَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا، وَ مِنْ دُنْيَاهُ سَالِمًا وَ عَلَى عَدْلِ الْبَرِّيَّةِ عَازِمًا، وَ بِالْمَعْرُوفِ أَمِيرًا وَ إِلَيْهِ صَائِرًا، وَ فِي الْأَحْوَالِ شَاكِرًا، وَ لِلَّهِ فِي الْغُدُوِّ وَالزَّوْحِ ذَاكِرًا، وَ لِنَفْسِهِ بِالْمَصَالِحِ قَاهِرًا، فَاقِ أَصْحَابَهُ وَ رَعَا وَ كَفَانَا، وَ زُهِدًا وَ عِفَافًا وَ بَرًا وَ حَيَاطَةً وَ زَهَادَةً وَ كَفَاءَةً، فَأَعَقَبَ اللَّهُ مَنْ تَلَبَّاهُ اللَّعَائِنُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

قَالَ مُعَاوِيَةُ: فَمَا تَقُولُ فِي عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ؟ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أَبَا حَفْصٍ، كَانَ - وَاللَّهُ - خَلِيفَ الْإِسْلَامِ، وَ مَأْوَى الْإِيْتَامِ، وَ مَحِلَّ الْإِيْمَانِ، وَ مَلَاذَ الضُّعْفَاءِ، وَ مَعْقِلَ الْخُنَفَاءِ، لِلْخَلْقِ حِصْنًا، وَ لِلنَّاسِ عَوْنًا، قَامَ بِحَقِّ اللَّهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّى أَظْهَرَهُ اللَّهُ الدِّينَ وَ فَتَحَ الدِّيَارَ، وَ ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْأَقْطَارِ وَ الْمَنَاهِلِ وَ عَلَى التَّلَالِ وَ فِي الصَّوَاغِي وَ الْبِقَاعِ، وَ عِنْدَ الْخَنَى وَ قُورًا،

وَفِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ شُكُورًا، وَلِلَّهِ فِي كُلِّ وَفْتٍ وَأَوَانٍ ذُكُورًا، فَأَعْقَبَ اللَّهُ مَنْ يُبْفِضُهُ اللَّغْنَةَ إِلَى يَوْمِ الْحُسْرَةِ).

قَالَ مُعَاوِيَةُ (رضی اللہ عنہ): فَمَا تَقُولُ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ؟ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أَبَا عُمُرٍ، كَانَ - وَاللَّهِ - أَكْرَمَ الْحَفْدَةِ، وَأَوْصَلَ الْبَرَّةِ، وَأَصْبَرَ الْعَزَاةِ، هَجَادًا بِالْأَشْعَارِ، كَثِيرًا أَلْدُمُوعِ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّهِ، دَائِمَ الْفِكْرِ فِيمَا يَغْنِيهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، نَاهِضًا إِلَى كُلِّ مَكْرَمَةٍ، يَسْعَى إِلَى كُلِّ مُنْجِيَةٍ، قَرَّارًا مِنْ كُلِّ مُؤَبِّقَةٍ، وَصَاحِبَ الْجَيْشِ وَالْبَيْتِ، وَخَتَنَ الْمُصْطَفَى عَلَى ابْنَتَيْهِ، فَأَعْقَبَ اللَّهُ مَنْ سَبَّهَ النَّدَامَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

قَالَ مُعَاوِيَةُ (رضی اللہ عنہ): فَمَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ - وَاللَّهِ - عِلْمَ الْهُدَى، وَكُهْفَ الثَّقَى، وَمَجْلَ الْحِجَى، وَطُودَ الْبَهَاءِ، وَنُورَ السَّرَى فِي ظُلَمِ الدُّجَى، دَاعِيًا إِلَى الْمَحَبَّةِ الْعُظْمَى، عَالِمًا بِمَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى، وَقَائِمًا بِالتَّأْوِيلِ وَالدُّكْرِ، مُتَعَلِّقًا بِأَسْبَابِ الْهُدَى، وَتَارِكًا لِلْجُورِ وَالْأَذَى، وَخَائِدًا عَنْ طُرُقَاتِ الرَّدَى، وَخَيْرَ مَنْ آمَنَ وَآتَى، وَسَيِّدَ مَنْ تَقَمَّصَ وَأَوْتَدَى، وَأَفْضَلَ مَنْ حَجَّ وَسَقَى، وَأَسْمَحَ مَنْ عَدَلَ وَسَوَّى، وَأَخْطَبَ أَهْلَ الدُّنْيَا إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ وَالتَّبَى الْمُصْطَفَى، وَصَاحِبَ الْقِبْلَتَيْنِ، قَهْلُ يُوَازِيهِ مَوْحَدًا؟! وَزَوْجَ خَيْرِ النِّسَاءِ وَأَبُو السَّبْطَيْنِ، لَمْ تَرَ عَيْنِي مِثْلَهُ وَلَا تَرَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَاللَّقَاءِ، مَنْ لَعَنَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْعِبَادِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

قَالَ: فَمَا تَقُولُ فِي طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ؟ قَالَ: (رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا، كَانَا - وَاللَّهِ - عَفِيفَيْنِ، بَرَّيْنِ، مُسْلِمَيْنِ، طَاهِرَيْنِ، مُتَطَهِّرَيْنِ، شَهِيدَيْنِ، عَالِمَيْنِ، زَلَّازِلَةَ وَاللَّهُ غَافِرٌ لَهُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِالنُّصْرَةِ الْقَدِيمَةِ وَالصُّحْبَةِ الْقَدِيمَةِ وَالْأَفْعَالِ الْجَمِيلَةِ).

قَالَ مُعَاوِيَةُ: فَمَا تَقُولُ فِي الْعَبَّاسِ؟ قَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْفَضْلِ كَانَ - وَاللَّهِ - صِنُو أَبِي رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ)، وَقُرَّةَ عَيْنِ صَفِيِّ اللَّهِ، كُهْفَ الْأَقْوَامِ، وَسَيِّدَ الْأَعْمَامِ، وَقَدْ غَلَا بَصَرًا بِالْأُمُورِ وَنَظَرًا بِالْعَوَاقِبِ. قَدْ زَانَهُ عِلْمٌ، قَدْ تَلَاسَّتِ الْأَحْسَابُ عِنْدَ ذِكْرِ فَضِيلَتِهِ، وَتَبَاعَدَتِ الْإِنْسَابُ عِنْدَ فَخْرِ عَشِيرَتِهِ، وَلَمْ لَا يَكُونَنَّ كَذَلِكَ! وَقَدْ سَاسَهُ أَكْرَمُ مَنْ دَبَّ وَهَبَ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ، أَخْرَجَهُ مِنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ وَرَكِبَ؟!)... فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. (۱) قَالَ الْهَيْثَمِيُّ

۱. به روایت طبرانی، هیشمی در: ج ۹، ص ۱۶۰، گوید: این را طبرانی روایت نموده و در آن

(۱۶۰/۹): رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ، وَفِيهِ مَنْ لَمْ أَعْرِفْهُمْ.

طبرانی از ربیع بن حراش روایت نموده، که گفت: عبدالله بن عباس جهت ورود نزد معاویه (رضی الله عنه) اجازه خواست، در حالی که طوائف قریش در اطرافش نشسته بودند، و سعید بن العاص در طرف راست وی نشسته بود، چون معاویه (رضی الله عنه) او را در حال آمدن دید، گفت: ای سعید، به خدا سوگند، برای ابن عباس مسایلی را عرضه خواهم نمود که از پاسخ به آنها عاجز بماند، سعید به او گفت: شخصیتی مانند ابن عباس از دادن پاسخ به سؤالها و مسایل تو عاجز نمی ماند. هنگامی که ابن عباس نشست، معاویه (رضی الله عنه) به وی گفت: درباره ابوبکر چه می گویی؟ گفت: (خداوند ابوبکر را رحمت کند، وی به خدا سوگند، همیشه قرآن را تلاوت می نمود، از کجی و فحشا به دور بود، و نهی از منکر می نمود، و از دین خود آگاه و باخبر بود، و از خدا می ترسید، و در شب قیام می کرد، و روز روزه می داشت، و از دنیای خود سالم و محفوظ بود، و بر عدالت درباره اهل زمین عزم راسخ داشت. به معروف و کارهای نیک امر می نمود و به طرف آن در حرکت بود، و در همه حالات شاکر، و در صبح و شام به یاد خدا بود، و بر نفس خود در امورات اصلاحی سخت گیر و از یاران و اصحاب خود در تقوی، نگه داری نفس، زهد، عفت، نیکی، صیانت، پارسائی، و کفایت برتر و بلند بود. کسی که عیب و یانقصی را به وی ملحق گرداند، خداوند او را با نثار لعنتها تا روز قیامت سزا و عقاب دهد! حضرت معاویه (رضی الله عنه) گفت: درباره عمر بن الخطاب چه می گویی؟ فرمود: (خداوند ابوحفص را رحمت کند، به خدا سوگند وی، ملازم و مددگار اسلام، مأوا و جایگاه ایتم، محل ایمان، پناگاه ضعیفان، سنگر استوار روی گردانندگان از باطل به سوی حق، قلعه ای برای مردم، و کمک کننده و یاور آنها بود. وی برای ادای حق الهی قیام نمود و درین راستا با صبر و امید پاداش و ثواب از طرف خداوند تا آن وقت ایستادگی نمود که خداوند دین را غالب و شهرها را فتح نمود، و خداوند در

کسانی اند که من آنها را نمی شناسم.

اقلیم‌ها، جاهای آب نوشیدن در خلال راه‌ها، پشته‌ها، اطراف و نواحی شهرها، و قطعه‌های زمین، یاد شد. ذکر او به جای آورده شد، وی در برابر سخنان ناشایست با وقار و باعزت بود، و در سختی و آرامی شاکر بود، و در هر وقت و لحظه به یاد و ذکر الهی مشغول بود، خداوند بر کسی که وی را بد می‌بیند، تا روز حسرت و پشیمانی، لعنت نازل فرماید).

معاویه (رضی الله عنه) گفت: درباره عثمان (رضی الله عنه) چه می‌گویی؟ گفت: (خداوند ابوعمر را رحمت کند! به خدا سوگند وی، بهترین خدمتکاران بود، و از همه نیکان در صله رحم نیکوتر بود. مجاهد شکیبایی بود و در سحرگاهان تهجد می‌خواند. اشک‌هایش وقت ذکر خداوند به کثرت روان می‌بود. در چیزهایی که به وی ارتباط داشت در شب و روز فکر می‌کرد. به طرف هر عزتی حرکت نموده، و آن را می‌جست. به طرف هر عمل نجات دهنده سعی می‌ورزید، و از هر فعل هلاک کننده فرار می‌نمود. وی صاحب ارتش و چاه است^(۱)، و داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دو دخترش. خداوند بر کسی که وی را دشنام دهد تا روز قیامت ندامت و پشیمانی نازل فرماید!)

معاویه (رضی الله عنه) گفت: درباره علی بن ابی طالب چه می‌گویی؟ گفت: (خداوند ابوالحسن را رحمت کند! به خدا سوگند وی، نشانه هدایت، غار تقوی، محل عقل، کوه حُسن و نور متحرک و روان در تاریکی شب بود. وی دعوتگر به راه راست و بزرگ بود، و به آنچه که در صحیفه‌های اوّل آمده بود عالم و دانا بود. همیشه در حال با وعظ و نصیحت بود، به اسباب هدایت متمسک، و به دور از ظلم و ستم بود. از راه‌های خراب و پست روی گردان، و بهترین‌انهایی بود که ایمان آورده و تقوی پیشه نموده بودند، و سردار آنهایی بود که لباس بر تن نموده و چادر پوشیده بودند،

۱. اشاره به آماده نمودن لشکر عسره در غزوه تبوک توسط عثمان (رضی الله عنه) با بخش اکثر از مالش است، و همچنان اشاره است، به خریداری چاه رومه از صاحب یهودی آن توسط عثمان (رضی الله عنه) که چاه بزرگی بود، و وقف نمودن آن برای مسلمانان.

و بهترین حج کنندگان و سعی کنندگان بود، و از هر عادل و با انصاف نرم‌تر و متسامح‌تر بود. وی به جز از محمد (ﷺ) و بقیه انبیاء از همه اهل دنیا خطیب‌تر بود. وی در زمره اصحاب قبلتین است. آیا موحدی با وی برابری می‌کند؟! وی شوهر بهترین زنان، و پدر دو نوه پیامبر (ﷺ) است. چشمم مانند او را ندیده است، و تا روز قیامت و لقا نخواهد دید. کسی که وی را لعنت کند، خداوند (جل جلاله) و بندگان، او را تا قیامت لعنت نمایند).

معاویه (رضی الله عنه) گفت: درباره طلحه و زبیر چه می‌گویی؟ گفت: (رحمت خداوند (جل جلاله) بر آنها باشد، آنها به خدا سوگند، عقیف، نیکوکار، مسلمان، پاک، در حصول پاکی مجتهد، شهید و عالم بودند. هر دو، یک لغزشی نمودند، و خداوند (جل جلاله) اگر بخواهد به خاطر یاری‌های قدیم، و صحبت قدیم و افعال خوب شان با پیامبر (ﷺ)، آنها را می‌بخشد).

معاویه (رضی الله عنه) گفت: درباره عباس چه می‌گویی؟ گفت: (خداوند (جل جلاله) ابوالفضل را رحمت کند، به خدا سوگند، وی برادر اصلی پدر پیامبر خدا (ﷺ)، و روشنی چشم برگزیده خدا، پناه قوم‌ها، و سردار عموها بود. وی از دید و بصیرت عالی در امور و آینده‌نگری برخوردار بود، و علم وی را زینت بخشیده بود. نسب‌ها و ذکر فضیلت‌ها هنگام ذکر فضیلت وی هیچ می‌شود، و اسباب و انگیزه‌ها وقت ذکر شرافت و فضیلت خانوادگی وی با دیگران از هم فاصله گرفته و دور می‌شوند.

چرا چنین نباشد! چون وی از تربیت یافتگان بهترین شخص میان موجودها و غایب‌ها یعنی عبدالمطلب بود، و نسبت به هر پیاده و سوار قریش محترم‌تر و بهتر بود؟!